

به مناسبت هزارمین سال وفات
ابو القاسم فردوسی

مقایسهٔ داستانهای زال وگوراوغلی
و
اخلاف آنان

پوهاند دوکتور عبدالقیوم قویم

پوهاند دکتور عبدالقیوم قویم

مقایسهٔ داستانهای زال وگوراوغلی واخلاف آنان

مهتمم ـ پوهنیار امان الله صمیم

کابل ـ ۱۳۶۹

اسم اثر ـ مقایسه داستانهای زال و گور اوغلی واختلاف آنان

اسم مولف ـ پوهاند دکتور عبدالقیوم قویم

ناشر ـ اکادمی علوم جمهوری افغانستان

تیراژ ـ دو هزار نسخه

محل طبع ـ مطبعه دولتی ـ کابل

سال طبع ـ ۱۳٦۹ شمسی

فهرست مطالب

عنوان	صفحه

تقریض

ادبیات مقایسی در اوایـــــل سده نزدهم بـــه قیاس و تقلـید از پژوهشهای مقایسی که درعلوم طبیعی (مثلا اناتومی) وازبانشناسی (مقایسه زبانهای هنــــد وارو پایی) به مثابه رشته از ادبیاتشناسی عرض وجودنمود. پژوهش دراین رشته، کــه نخست در آلمان، فرانســـهوانگلستان آغاز گردید، درمـرور یك سده تعریف، مفهوم وروشتحقیق مشخص و ثابت نیافــت وبه چنان غنای چشمگیر نظری وعملی که سایر رشته های پژوهشهای ادبی از قبیل تیوری ادبی، نقد ادبیوتاریخ ادبــی رسید، رسیده نتوانست.

دراین رشته، چنان که از نامش پیداست، روابطبین دو یا چند ین اثر ادبی یك یا چند یـــنزبان به پژوهش گرفته میشود وهدف آن این است که با مقایسهوجوه مشابه آثار منشا و ریشــه اصلیومشترك آنها با چه گونه گــیوعوا ملی انکشاف آن به گونه های مختلف و جلوه های متفاوت کشفو تثبیت گردد.

کار برد اصطلاح ادبیا تشنا سی‌مقا یسی (ادبیات تطبیقی)، در عمل به پژوهش درساحات مشخص از مسایل محدود میبوده است. به حیث مثال، این رشته در گام نخست به مطالعه ادبیات شفاهی (عوامانه)، به خصوص موضوعات ویژهٔ تیمهای داستانهای عوامانه، سیرو سفر آنها واین که چه سان درادبیات هنری و متعالی خواص راه یافته‌اند، میپرداخته است. ادبیات شناسی مقایسی به این مفهوم وبا چنین ویژه گی بخشی ازمطالعه جنبه هنر زبانی فولکلور را احتوا میکرده است. همچنان که عناصر مختلفه سازنده ادبیات عوام بر ادبیات خواص تاثیر ودر آن نفوذ میکند، عکس این‌عملیه نیز صورت میگیرد. نمونه های این گونه تاثیرات متقابل در ادبیات دری نیز به فراوانی مشاهده میشود، ولی مابه تحقیقات دراین ساحه کمتر پرداخته ایم.

جنبه دیگر از ادبیات شناسی‌مقایسی پژوهیدن تاثیر و نفوذ ادبیات خواص در یکدیگر است. چون منابع و عوامل چنین اثر پذیریها ونفوذ فراوان و به ویژه درروزگار ما ودر ابعادبین اللسانی گوناگون و گسترده است، روش تحقیق دراین بخش یکدست و ثابت نیست و دشواریها وپرابلمهای عدیده یی رافراراه پژوهشگر قرار میدهد.

در سومین مفهوم، مقوله‌ادبیات‌شناسی مقایسی بر مطالعه‌ادبیات در کلیت آن - ادبیات جهانی- اطلاق گردیده است و تلاشهایی صورت گرفته است تا از برای دریافت‌ابعاد عام و کلی هنرزبانی انسان ادبیات تمام قاره ها وزبانهای جهان به پژوهش گرفته شود.

در کتاب حاضر، پژوهشی‌از گونه مقایسه ادبیات خواص با ادبیات عوام - مقایسه داستانهای زال در شاهنامه فردوسی و گوراوغلی درادب‌فولکلوری(که خود دو بدیل ترکی- آزری‌و دری دارد) انجام داده شده‌است.مولف سعی عالمانه کرده است تا با بازگویی فشرده یی از بخشهای‌معین خصلتها و کارنامه های‌قهر-

مانان مورد نظر و جود «مشابـه»و«مغایر » رابر شمارد و چنیـــن نتیجه بگیرد که داستا نهای گوراوعلی واخلا فش به تقلید و در چهار چو ب‌عمو می داستا نهای‌زال‌واخلا فش در موازات وبــــــه مشابه تالی این داستا نهـــــا ایجاد گردیده ا ند. شاید منتقدان دراین نتیجه گیری با ما همنـــواوهمنظر نبا شند ، ولی مو لـــف در سرا پای کتاب برای اثبات‌نظر خویش دلایل وقراین کافی را در اثبات این نظر بــه خوا ننــده پیشکش میکند .

فر دوسی در شا هنا مه ، دراغلب موارد ، در نبرد های آریا نا ییان و تورانیان اقوام اول الذکرراحق به جا نب ، در نبرد ها قویتر و در فر جام فیروز نشان میدهدوحتی قهر مان نیرومند تورا نـــی افرا سیاب را، که از شنید ن‌نامش کوه آهن‌دریای‌آب میشود واز نیروی خا رقه جادو یـــــی‌بر خور دار ست ضعیفتر از رستم زابلی و مغلوب او جلو ه‌مید هد .در شا هنا مه تورا نیان‌از تبـــا ر تور و ایرا نیان از تیره ایر ج وبنا بران هر دوقوم از نژاد فریدو ن وآریایی اند. اما کا ربرد اصطلا حات‌تورانی و تر کی ، یکی به جـــای دیگر ، . د رنزد عوام غلطفهمیی رابه وجود آورده استوچنان پندا- شته شده است که‌گویاتورانیا ن(ترکان)شاهنامه همین اقوام ترك و التایی،که غیر آریا یی اند، میبا شند . شاید سلطا نمحمود غز نوی، که از طرف پدر از سلا له تر ك‌بود، نیز چنین‌پندا شته و جانبدا- ریهای فر دوسی از ایرانیان درمقابل تورا نیان (ترکان) خوششس نیا مده و فر دوسی بزرگ را دراثرسعایت حسو دان درباری رنجانیده باشد. به نظر من این عامــــل‌نیز ، که در جا یی تصریح نشده است ، باعث گردیده باشد کـــه‌اقوام ترك به گو نه عکس العمـل وبسابقه در مقابل حماسه هـــــای‌آریا نا ییان وبه موازات داستانهای زال و باز مانده گان‌او حما ســه‌داستا نی واساساً خیالی واسطـور ه یی گوراو غلی را آفر یده ودرادبیات‌ملی شفا هی خویشس انکشا ف داده باشند . این کار در ادبیات‌خواص نیز صورت گر فته است و و«خان نامه» هایی، نظیر شاهنامه،به نظم‌آورده شده اند .

به هر حال، کتاب حاضر اثـر ی مغتنم در ادبیات شنا سی مقایسی واز نخستین پژو هشها درایــــن زمینه در کشور ماست . امیدوار- یم این اثر، به تقر یب تجلیــل از هزار مین سال وفات حکیــــم ابوالقا سم فردوسی هر چـــــه زود تر به چاپ و نشر برسد.

پوها ند دکتور محمد رحیم الهام
کاند یدای اکاد یمیسن اکاد مـی
علوم افغا نستان
سنبله ۱۳۶۹ ، کابل

پیشگفتار

در آن زمان که هنوز کودك خردسالی بودم ، در محا فل گور اوغلی گویی که در زاد گاه من چاه آب ولایت تخار تشکیل میشد ،شرکت می کردم . حکا یتها یی راکه گور او غلی گویان درشرح پهلوانی گور اوغلی و اوسس خان واخلا ف او می گفتند . مـی شنیدم. درآن وقت قدرت درك اعمال قهر مانی شخصیت های این داستان و علل جنگهای آنان برای من میسر نبود. و نیز نمیدا نستم کـه این داستا ن از چه اصلـی بوجود آمده و باچه داستا نـی مشا بهت می دارد . اما وقتیکه کم کم به دنیای ادب وارد شدم ومخصو صا به مطا لعه شاهنامه وسایر داستانهای پهلوانی اد ب دری تو فیق یافتم ودر مورداعمال قهر مانی اشخا ص داستان خو ض بیشتر کردم. در یا فتم که درمیان داستا نهای گور او غلی ورستم وزال مشا بهتی وجود دارد . لا زم بود برای روشن ساختن ایـن مشا بهت بیشتر مطالعه و تحقیق نمایم تا باشد از دید گاه ادبیا ت

مقا یسوی دراین باب‌تحقیق تاز ه‌بوجود آورم . خو شبختا نـــــه دیپـار تـمنـت زبـــان وادب دری مـــو ضـــو ع « تحـقیق‌در داستا نهای رستم وزال و گوراو غلی از دید گاه ادبیات مقایســـی» رابه من مو کول کرد و فرصتـــی‌میسر شد تادر ین زمینه به مطا لعــه عمیق تر مشغول شوم . اساســاً ادبیات مقایسی یکی از مبا حــث بسیار دلچسپ رشته ادب شناسی‌است. و به مطا لعه فر هنگــــك وکلتور ، را بطه نزد یك داردو می‌کوشد برای در یافت پیوند ریشه های مشترك ادبیات مثل جها ن،گامهایی بر دارد . ایـــــــن بخشی از ادب شنا سی در ارو پـــاسابقه نسبتاً طولا نی دارد ، امــا در کشور ما، تا جاییکه بمـــــن‌معلوم است، دراین زمینه تاکنون کار دقیق وعلمی صورت نگر فتـه‌است. من برای تکمیل ایــــن اثربه ماخذ متعدد یکه در باره زال‌ورستم واخلاف او که توســط گوینده گان و نو یسند گــا نومحققان افغا نی‌وغیره ونیز مستتر قان بوجود آمده است ، رجــوع‌کردم و پس از دقت‌و تعمـــق در صحت وسقم آنها، در برد ن‌استفاده از آنها همت گما شتم .
در باره داستا نهای گور اوغلی ،علاوه از چندر سا له معد ودی که در خارج از کشور ماچاپ شده است‌ویکی از آنها را محترم دکتــور اسدالله حبیب در اختیار مـــــن‌گذاشتند واز همکاری علمـــی شان سپاس گزارم، بیشتر بــــه‌روایات شفا هی گور او غلـــی که از قول بعضی‌ازگوراوغلـــی‌گویان افغانی جمع آوری‌شده‌است ، توسل جستم از لطف ایـــــن‌اشخا ص که‌نامهای شان درپاورقی آورده شده است ، ممنو نـم .ودرواقع مبنای کار تحقیقی من در باب داستا نهای گور او غلی همیــــن‌اقوال وروا یات شفاهی گور اوغلی گویان افغا نی میبا شد . همچنا ن‌ار را هنما ییهای مداوم استــــاد محترم پو ها ند دکتور محمد رحیم‌الهام که این اثر تحت را هنمایی مستقیم ایشا ن به دســـــت‌تحریر سپرده شده است ، وواقعاً از را هنما ییهای سود مندا نه ایشان‌استفاده فراوان برده ام تشکرمیکنم.

این اثر اگر یگانه اثـــــــرتحقیقی از دید گاه ادب مقا یسی در کشور ما بشمار نرود ،از ایـن‌حقیقت نمیتوا ن چشم پوشید کـه در ذات خود حاوی مطالب تــا زه‌یی است که قبلا در باره آن مطالعه یی بدین نهج صورت نگرفته واثری‌بدست تحریر سپرده نشده است. امید وارم بعد از مطالعه وتعمـــق‌در طرز کارو نحوه تحقیـــق واستد لال ، چگونه گی این‌ثـــربر خوا نند ه آشکار گردد و درراه تحقیق داستا نهای قهر ما نی ادب‌دری از دید گاه ادب مقایســـی کاری سودمند بحساب رود .

قایل یاد آور یست که ایـــن‌اثر درسال ۱۳٥٤ نگا شته شد ه سپس بخشها یی از آن در چند ین‌شمارهٔ مجله‌ادب به چاپ رسیده‌است اکنون که به منا سبت سمپوزیم شا هنا مه و فر دوسی ، به حیـث یك رسالهٔ جدا گانه آماده چـــاپ‌میگردد ، به تجویز کمیسیو ن مرـ بوط ، محترم کا ند ید اکاد یمسن پو هاند محمد رحیم ا لهام ، ایـن اثر را باشفقت و حو صله منـــد ی‌مورد مداقه قرار دادند و نظـر خو یشرا در رابطه به نشر آ ن‌نگا شتند . به یقین‌یاد آور یها ی ایشان در رفع بعضی‌ازنواقصـــ‌این کار پژو هشی ، مایه سپاس گزار ی من است.باآنهم اگـــردست اندر کاران محترم ایـــن رشته کمبود یها ونارسا ییهـــا ی‌را ملا حظه میفر مایند ، یاد آوری آنها برای مولف مایه مبا هـــات‌وامتنان میبا شد تادر صورتیکـه چاپ بعدی اثر میسر گردد ،بـــه‌رفع آن کمبود یها ونار سا یـــی ها تو جه مبذول گردد. جای‌دارداز اکاد یمی محترم علـــو م ج.ا . و پو هنتون محترم کابل ،بخاطر مسا عدت واهتمام شا ن در رابطه به چاپ این رساله، اظهـارشکران‌نمایم .

پوها ند دکتور عبدا لقیوم قویم

مقدمه

الف- سابقه و خصوصیات داستانهای پهلوانی در ادب دری :

در ادب دری داستانهای پهلوانی از قرن چهارم هجری آغاز مییابد و تا قرن هشتم وحتی بعد از آن نیز ادامه پیدامیکند. این داستانها چه منظوم و چه منثور ممثل سرگذشتهای هیجانانگیز و شگفتی آور قهرمانان است .

آشنایی ما با نخستین داستان پهلوانی زبان دری ، به وسیله شاهنامهٔ فردوسی صورت میگیرد و آن در واقع هزار بیتی میباشد که درشرح جنگ گشتاسپ وارجاسپ تورانی بر سر دفاع از کیش زردشتی ، توسط دقیقی بلخی سروده شده (۱) وفردوسی آنرا در شاهنامه خود آورده است(۲) داستان جنگ گشتاسپ و ارجاسپ یا گشتاسپنامه، گزارش منظوم از ادبیات پارسیک

۱- تیودور نولدکه، حماسهٔ ملی ایران ، ترجمهٔ بزرگ علوی ، چاپ دوم، مرکز نشر سپهر، تهران ، ۱۳۵۱ ، ص ص ٤٦-٤٨ ، م. اسحاق، دقیقی پیشرو فردوسی، ترجمهٔ عبدالقیوم قویم، مجلهٔ ادب ، سال هفدهم، شمارهٔ ۳-٤ .

۲- ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، چاپ مسکو ، ۱۹۶۳، ج ٦ .

(پهلوی ساسانی) به زبان دری‌است. اصل این داستان به زبان پارتی یا پهلوانیـــك (پهلوی اشکانی) بوده، وسپس به زبان پارسیـــك. ترجمه شده است. (۱)

این داستان اندکی درازاست‌وخلاصه آن چنین میبا شد که هنگامی که گشتاسپ فرمانروای‌آریانای باستانی‌با پسران، برادران ویسپو هرگان وهم‌ارزان‌به آیین زرد شتی گراییدند، ارجاسپ تورانی از آن حال آگاه شد وفا صد و منشوری سوی گشتاسپ فرستاد ودر آن منشور ازگشتاسپ‌تقاضا کرد که از انقیاد به کیشس زر دشتی بپرهیزد و اضافه نمود اگر آریانا دهیوبد،این خواهشس وی را قبول کند در این‌صورت همه ساله «بس زر و بس سیمینه‌وبس‌اسپ‌نیکو، بس‌گاه‌شهریاری به‌شمادهیم» ونیز ازشمافرمانبریم. گشتاسپ‌این پیشنهاد ارجاسپ را نپذیرفته، بنابران آتشس جنگ میان سربازان آریاناو توران در گرفت. گرچه در

۱ـمتن پهلوی اشکانی این‌داستان در دست نیست. مگر ترجمهٔ آن به زبان پهلوی‌ساسانی به نام «ایاتکار زریران» وجود دارد. این داستان درمجموعه‌متنهای پهلوی که درسال ۱۹۱۳ م. دربمبی به اهتمام دستور جاماسپجی منو چهرجی جاماسپ آسانا، با مقدمه بهرام گـورتهمورث انگلسار یا به چاپ رسیده، گنجانیده است. این‌مجموعه بادیباچه یی از دکتور ماهیار نوابی ازطرف بنیادفرهنگ ایران درسال ۱۳۵۰مجدداً به چاپ رسیده است. ترجمهٔ‌منثور دری این داستان ظاهراً نخستین بار توسط ملك الشعرابهار (دیده شود ترجمهٔ‌چند متن پهلوی به کوششس محمد گلبن، مرکز نشر سپهر، تهران، ۱۳۴۷، ص۵۵) که عاری از اشتباهات‌نیست‌به عمل آمده است. همچنان‌ترجمه دیگر آن بامقابله باگشتاسپنامه توسط دکتور صفا صورت‌گرفته ودر مجلهٔ سخن (سال ۶ر۷ر۸ر۹ر۱۰) و در حماسه سرایی درایران (چاپ دوم، ص ۱۲۵) چاپ‌شده‌است.

این نبرد زریر برادر گشتاسپ کشته شد، لیکن پسر او بستور جای پدر را درسپاه گشتاسپ بگرفت و دلیرانه کارزار کرد همچون ایزد آذر تا لشکر خیونان تورانی را شکست داد. (۱)

بعد از دقیقی که در گزارش شاهنامه کار زریران به نظم دری موفقیت چشمگیر ندارد ونواقص در ترجمهٔ او دیده‌میشود، فردوسی به کار پی افگندن کاخ‌نظم داستانهای قهرمانی وپهلوانی دست برد واثری راایجادکرد که در طول ده قرن بادو باران نتوانست گزندی‌به آن برساند.شاهنامهٔ فردوسی که برای‌افغانستان وایران اهمیت بسیار داردودر حقیقت قسمتی از موضوعات تاریخی افغانستان وایران امروزبر اوراق آن ریخته است ، به طور عموم شامل دورهٔ اساطیری،عهد پهلوانی ودوران تاریخی میباشد .

دورهٔ پهلوانی از قیام کاوهٔ‌آهنگرآغاز و به قتل رستم وسلطنت بهمن پسر اسفندریار ختم میشود . هنگامی که سلطنت ضحاك مضمحل میگردد ، جهان دربین ایرج وسلم وتور تقسیم میشود. پادشاهیهای روم،آریاناو توران به وجود می آید و بر اثر این تقسیم نبرد های خونین آریاناییان‌وتورانیان شروع‌میگردد.در همین دورهٔ پهلوانی داستانهای حماسی پدید می آید .

نخستین بارکاوهٔ آهنگر به یاری‌فریدون بر ضحاك قیام میکند . در اواخر عهد فریدون ، کـه‌دورهٔ‌کین جویی منوچهر آغاز میبابد نام پهلوانان بزرگ مانندکاوه وپسرش ،قارن و گرشاسپ وسام ونریمان مشهوراست‌منوچهر به یاری این پهلوانان میتواند کین ایرج رابکشد وسلم‌وتور رابه کیفر کردار شان برساند .

۱ـ دستور جاماسپ جی،متنهای‌پهلوی ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، سال ۱۳۵۰ ، ملك‌الشعرا بهار ترجمهٔ چند متن پهلوی به کوشش محمد گلبن ،مرکز نشرسپهر، تهران ،۱۳۴۷،ص ۵۵.

رستم پسر زال ، پسر سام ، پسر نر یمان مربوطبه دورهٔ منوچهر است (۱) . در دورهٔ نوذر پسر منو چهر، میان آریا نا ییان وتورا نیان آتشی جنگ شعله ور میگردد نوذر به قتل میرسد . برای انتقام او جنگ باشند ه گان این دوناحیت‌ادامه میبا بد ودر این نبرد پهلوا نان بزرگ توران مانند افرا سیاب، کر سیوز واغر یر ث پسران پشنگ وویسه ، سپهسالار پشنگ‌به میدان میآیند .

پس از نو ذر زوو گر شاسپ‌به شا هی رسید ند. بعد از مرگ گرشا سپ وهجوم مجدد افــرا سیاب به آریا نا، زال رستم رابه جستجوی کیقباد به البـر ز کـوه‌فرستاد و اورا به شا هــی فرا خوا ند. بدین سان عهد شا هان کیانی آغاز شد. پهلوانیترین دورهٔ تاریخی آریا نا در شا هنا مه‌دور ۀ کیانی تاپا یان سلطنت گشتا- سپ است. دراین دوره بر علاوهٔرستم وزال پهلوا نان دیگر چو ن گودرز، گیو ، بیژن ،بهرام ،زنگه،فرامرز، سهراب ، زواره ، قار ن برزین ، خراد، رهام ، طوس ،سیاوخش ، فرود ،فریبر ز، زرســپ گستهم ، میلاد، ریو ، فــر هاد ،گرازه، اشکش ، زریر، اسفندیار، بستور (به نقل نامو جه نستور) وغیره را میتوا ن نام برد .

داستا نهای پهلوانی‌که بدیــن‌عهد ار تباط میدارند، عبار تنــد از : داستا ن جنگ‌رستــم بـــاافرا سیاب ، هفتخوان رستم ،نخجیر کردن رستم با پهلوا نان درشکارگاه افراسیاب ، داستا ن رستــم وسهراب ، داستان سیاو شن ،داستــــــا ن کیسخــر ووکین خوا هی رستم در تـــــو ران ،داستان رستم با خاقان چنین ، لشکر کشیدن رستم به سغد وکشادن شهر بیداد ، رزم رستــم با اکوان دیو ، رزم بیژن بـــاگرازان ، داستان رستــم واسفندر یار ، کشتن رستم اسفندر یار را،رزم بهمن با فرامرز وخاندان زال با ید متذکر شد که داستان رستم‌واسفندیــــــــــار آخر ین داستان بزرگ قهر مـــــان‌شا هنا مه در عهد پهلوا نی‌است .

۱ــ فر دوسی ، شا هنامه ، چا پ‌مسکو ،ج ۱.

درین داستان مقد مهٔزوال خاندان‌زال فراهم میگردد ، زیرا رستم به یاری سیمرغ اسفند‌یار رامیکشد و به پاد افراه این گناه رستم، با رخش خود، به دست برادرش شغادهلاك میشود و دوره پهلوانی به پایان میرسد (۱).

بعد از شاهنامه اثر دیگری که‌دراین مورد حایز اهمیت میبا شد، گرشاسپنامه است (۲). این‌داستان توسط ابو نصر علی بن احمد اسدی طوسی شاعرقرن‌پنجم هجری (۳)به نظم آورده شده است .

گرشاسنامه در سرگذشت‌گرشاسپ پهلوان نامی سیستان و جد بزرگ رستم انشاد گردیده است . این داستان مملو از خوارق عادت دربارهٔ گرشاسپ ، از آن جمله جنگ بااژد ها و کشتن آن‌و جنگ‌بابری قوی و مخوف واعمالی‌را که این پهلوان در هندوستان و جاهای دیگر انجام داده‌است،میباشد. (٤)

سومین منظومهٔپهلوانی دراد‌بدری بهمن نامه است . این اثر را حکیم‌ایرانشاه بن ابی الخیر در اوایل قرن پنجم یا اوایل قرن ششم به نظم در آورده ، در کتاب‌مجمل التواریخ‌والقصص درخصوص این منظومه دو بار تذکر به‌عمل آمده است (٥) بهمن نامه شامل چهار قسمت است ، یکی راجع به جلوس بهمن‌به‌تخت

١ـ ذبیح الله صفا ، حماسه‌سرایی در ایران ، چاپ دوم ، تهران ۱۳۳۳ ص‌ص ۲۰۸ ـ ۲۱۰ .

۲ـمجمل التواریخ والقصص ، باحواشی بهار ، چاپ تهران ،اسدی طوسی گرشاسپنامه، چاپ‌حبیب یغمایی.

۳ـ دولتشاه سمرقندی، تذکرةالشعرا به تصحیح محمد عباسی. تهران ۱۳۳۷ .

٤ـ اسدی طوسی، گرشاسپنامه،چاپ حبیب یغمایی .

٥ـ مجمل التواریخ، باحواشی‌بهار ، چاپ تهران ، ص ٥و ص۹۲.

سلطنت و حدیث او با کتا یو ندختر شاه کشمیر وهمای دختری خد یو مصر . دوم در باره جنگ بهمن با خا نـــواده زال ، بدیـــن معنــــی که بهمـــن ســـــه بار به سیستان تا خته بود و دراین هرسه مرتبه توسط زال و فرامرزو پسرشس سام ودود دختر رستم، زر بانو و بانو گشسپ مغلو ب ودر بلخ متواری شده بود . لیکـن سر انجام بهمن غالب آمد وزال اسیر گردید و فرا مرز به قتل رسید . وسایر افراد دو دمان سا م بـــه سوی کشمیر فرار نمود ند .سو م، در مورد تعقیب شدن دختر رستـم توسـط بهمن و چهارم راجع بـه آذر برزین پسر فـرا مرز، ایـن داستان به طور خلاصه در کتـــاب مجمل التواریخ والقصص آمده است. (۱)

فرا مرز نامه منظو مه قهرمانی دیگری است و به قول ژول مو ل یـك نسخه خطی این منظومه درکتابخا نهٔ ملی پاریس موجـــود است . (۲)

در کتاب مجمل التواریـــخ ازین اثر نیز ذکری به میـــا ن آمده است (۳). در فرامرز نامـــه از کار نامه هایِ فرامرز درهنـد وستان صحبت شده واین داستا نظاهراً پیشس ازسال ۵۲۰ هـ بـــه نظم آورده شده است . (٤)

دیگر از منظومه های قهرما نی زبان دری کوش نامه یا قصـــه کوش پیل دندان است. (۵)

این قصه در قرن پنجم هجـری به نظم آمده است وآنرا به حکیم آذری نسبت مید هند.

۱ـ ایضا ص ص ۵۲ـ ۵٤ وص ۹۲.

۲ـ ژول مول، مقدمه شاهنامـه ج اول ، ص ۵۸ .

۳ـ مجمل التواریخ ص ۲

٤ـ ذبیح الله صفا، حماسه سرایی در ایران ، ص ۲۹۵.

۵ـ مجمل التواریخ ص ۲ .

کتابی به نام «رستم نامه» به‌نشر متعارف، داستانهایی چون «شهزاده شیرویه» وامثال‌آن نیز در هندوستان به چاپ رسیده است که مولف آن معلوم نیست رستم نامه داستانهای قهرمانی رستم را از زمان‌تولد‌تامرگ احتوا میکند. این کتاب علاوه بر داستانهای اصلی‌شاهنامه‌درباب کار رواییهای رستم، داستانهای الحاقی از قبیل‌داستان برزو و پیکار رستم با کک‌کهزاد و امثال آن را نیزاحتوا میکند.

علاوه از داستانهایی که یادکردیم بانو گشسپ نامه، در سرگذشت یکی از دختران رستم‌وبرزو نامه راجع به احوال برزو پسر سهراب‌وشهریار نامه‌درکارروایینهای شهریار پسر برزو ونظایر آنرا میتوان نام برد. ازجملهٔ داستانهای مذکور شهریار نامه شهرت‌بیشتتر دارد. این‌داستان در اوایل قرن پنجم هجری توسط سراج الدین عثمان‌بن محمد مختاری غزنوی به شعر آورده شده است. مختاری‌این داستان را به خواهش‌مسعود بن ابراهیم غزنوی نظم ساخته‌است. (۱).

در ردیف این داستانها بعضی‌دیگر از داستانهایی رامیشناسیم که از نگاه اهمیت شعری ومحتوی‌به پای داستانهایی که پیشتر از آنها یاد کردیم، نمیر سند وعبار تنداز :آذربرزین نامه. بیژن‌نامه، لهرا سپنامه، سوسن نامه،داستان‌کك کهزاد، داستان شبرنگ. (درشرح جنگ رستم با شبرنگ‌پسر دیو سفید ودیوان مازندران) داستان جمشید، جهانگیر نامه(درشرح جنگ جهانگیر با پدرش رستم)وسام‌نامه (۲)ونیزسمك‌عیارداراب نامه و قصه حمزه و غیره.

۱ـ عثمان مختاری غزنوی،دیوان، به اهتمام جلال الدین همایی. بنگاه ترجمه ونشر کتاب،تهران ۱۲٤۱.

۲ـ ذبیح الله صفا، حماسه سرایی در ایران، ص‌ص ۳۳۹ـ ۳٤۰.

داستیا نهای پهلوانی آمیخته با روح حماسی است و گوینده یانو یسنده همیشه قهر مانا نرا باصفات عالی و با لحن مبا لغه آمیز ترسیم میکند . هما نطوری که چهرهٔ رستم باشکوه میبا شد، به هما نگو نه نیز سیمای پهلوا نان وقهر ما نانی چو ن سمک عیار ، امیر ارسلان رومی ، امیر حمزه وغیره ، با صفات بر جستهٔ قهرمانی همراه است (۱). درایـن قبیل داستا نها گا هی حوادثـی که بر پهلوا نان واقع میشود با هم شبا هت دارد ، به حیث مثـا ل در رموز حمزه یا حمزه نامه جا یی است که حمزه بر گردن دیوی سوار می شود و دیو او را بـه آسمان میبرد . این صحنـه یاد آور گوشه یی از شا هنامه است که اکوان دیو رستم را بر میگیرد و به هوا میبرد واز او میپرسد که ترا به کوه بز نم یا به دریا اندازم:

چو رستم بجنبید بر خو یشتـن چنین گفت اکوان که ای پیلتـن
یکی آرزو کن که تا از هـوا کـجا آید اکنون فکنـدن روا
سوی آبت اندازم ارسوی کوه کجا خوا هی افتاد دور از گروه
چنین گفت بادل گو پیلتـن که از چاره به نیست در انجمن
کنون هرچه گویمش جزآن کند نه سو گند داند نه پیمان کنـد
گرایدون که گویم به دریا فکن به کوه افکند بد گهر اهر مـن

بنابراین به دیو می گوید:

به دریا نبا ید که اندازیـم کفن سینهٔ ماهیان سازیم

لیکن دیو بر خلاف گفتـهٔ رستم او رابه دریا می افکنـد .

۱ـ فرامرزبن خدا دادبن عبدالله الکاتب الار جانی ، سمک عیـا ر باتصحیح و مقد مهٔ پرویز ناتـل خانلری، چاپ بنیاد فر هنگ ایران ، امیر ارسلان رو مـی با دیباچه یی از جعـفر محجوب چاپ تهران ، قصـه حمزه بـا مقد مهٔ جعفر شعار ، چاپ دانشگا ه تهران ، تر گسش روان پورو محمد استعلا می ، بررسی شا هکار هـا در زبان فارسی ، چاپ موسسـهٔ عالی ار تباط اجتماعی ، تهران، ص ۱۷۵ــ ۱۷۶ .

همین پیشس آمد رادر داستا نامیرحمزه نیز میخوا نیم :

« ...اره نیشس امیـــــــــر را در گردن گرفت و در هوا شد. میبرد . تا نزدیك ابر رسا نید.بعد ازآن‌گفت : ای حمزه دنیا را چـــون میبینی ...؟ امیر گفت :

مثل یك حجره میبینم . دیوگفت : ای حمزه بگو تاتو را برکوه زنم یابر دریا؟امیرگفت ای‌بدبخت‌من درحق تو نیکو یی کردم تو در حق من چرا بدی میکنی؟ دیو گفـت‌ای نا دان،نشنیـده ای که دیو با ژ گونه باشد ؟اگرنیکویی کنی‌بیشـبهه‌اوبد میکند . اکنون حکم کن که تو را کجا زنم ...؟ گفت ای دیـــومرابه کوه زن . دیو، گفت مــــن هرگز برکوه نزنم در در یازئم‌تاگو شت تورا ماهیان‌بخورند . این بگفت وامیر راپر تاب کرد. »(۱)

صرف نظر ازشا هنامه، بسیاری‌ازدا ستا نهای پهلوانی با وصـــف آنکه دردورهٔ اسلامی نوشته یــا به‌شعر آورد ه شده اند،دارای ریشـه های کهن میبا شند، زیرا درخواندن بنام قهر مانان و جا ها یی برمـی خوریم که در خـــرا ســـــان‌دورهٔ اسلامی ناشنا خته‌اند وبه‌نـاـ مهای باستانی میما ند .ازقهر مانان‌داستان سمك عیار چند تن‌رابا نا‌ـ مهای چون خرد سپ،شیدو، هرمزکیل، شاهك ،گل سوار ،سرخ‌ورد، مهرویه ،میبا بیم ورهگذاران ایـــن‌داستان ، از جا هایی به نام مرغزار گوران مر غزار زعفران و قلعـــه شاهك میگذرند که در کتب جغرا‌ـ فیایی پسس ازاســـلام ناشناخته‌اند . این نکتـــه میر ســـا ند که دراین داستا نها یــــك زمینه‌کهن آریا یی و جود دارد . (۲)

۱ــجعفر شعار ، مقد مـــهٔ قصهٔ حمزه ، چاپ دانشگاه تهران، ص‌ص ٤ــ۷، نر گسس روان پور ومحمد استعلا می، بررسی شاهکار ها در زبان فارسی ، چا پ‌موسسه‌عالی ارتباط اجتماعی ، تهرا ن‌ص ص ۱۷۵ــ۱۷٦.

۲ــ پرویز ناتل خا نلری ،دیباچه‌سمك عیار ، چاپ بنیـــــــــاد فر هنگ ایران .

بعضی از قهرمانان این داستانها چهرهٔ تاریخی دارند. طور مثال، قهرمان بختیار نامه کسی است که به نام اسپهبد بختیار که نگارندهٔ تاریخ سیستان اورا یکی از فرمانروایان آن سامان شمرده و نژادش را به رستم جهان پهلوان رسانیده است. سمک عیار نیز کم و بیش رنگ تاریخی دارد. در تاریخ میخوانیم که پس از عمر و لیث صفاری - میان بازماندگان او مخالفتی پدید آمد و عیاران سیستان در دو گروه سمکی و صدقی با یکدیگر ستیزه داشتند و در این کتاب نیز قهرمان «سمک» است و گویندهٔ داستان «صدقه» نام دارد و شاید نقالان خراسان وسیستان باتوجه به اختلاف سمکیها وصدقیها، دلیریهای سمک را از زبان صدقه بیان کرده اند تاتاثیر بیشتر داشته باشد(۱)

همین قسم در کتاب چهل طوطی مواردی است که دردا ستان امیر ارسلان نقل شده. چنانکه حکایت شاه حلب که داخل باغی میشود وراه دراثر طلسم بر او مسدود میگردد، سرانجام از روی تصادف در وازهٔ باغ را پیدا میکند و دختری را از بند دیو آزاد مینماید، (۲) در « امیرارسلان تقلید شده است و آن موردی است که امیر ارسلان در ضمن شکستن طلسم قلعه سنگ باران، به قلعهٔ دیگر که از طلای ناب ساخته شده است، داخل میشود وراه بر او مسدود میگردد، ولی بر حسب تصادف راه کشودن گنبد قلعه راپیدا میکند. (۳)

۱ــ ایضا ، ص‌ص ٦ــ۷.

۲ــ چهل طوطی ، چاپ شرکت کانون کتاب ، ص‌ص ۲۰ــ۲۲ .

۳ــ امیر ارسلان، به تصیح جعفرمحجوب ، ص ۳۷۸. در کتاب «شهزاده ممتاز »نیزچنین داستان وجود دارد .

خصوصیات سبکی این قبیل داستانها متفاوت است. در داستانهای منظوم و منثور نظر به ایجاب موضوع، شاعر یا نویسنده برای پروراندن مطلب از اسالیب خاصی پیروی میکند. بدون شک چه گوینده داستانسرا و چه نویسندهٔ قصه پرداز، هر کدام در فکر آن است که به قهرمان داستان نشان برازندگی خاصی بدهد و عظمت وشکوه اورا نسبت به سایر پهلوانانی که در داستان او نقش دارند بیشتر نشان دهد. بدین ملحوظ دراکثر داستانهای منثور، داستان با سجع آراسته میشود. البته این سجع و آهنگ برای آن است که شنونده خوبتر تحت تاثیر آید و برای شنیدن داستان گوش فرادهد. دراین قبیل داستانها چه منظوم و چه منثور تخیل بسیار قوت دارد. گاهی در ترسیم صحنه یی باشکوه اندیشه نویسنده یا گوینده به حدی است که از برجسته ترین داستانهای دراز اروپایی تفوق پیدا میکند. در میان داستانهای پهلوانی منثور دری، «سفر نامهٔ حاتم»، «امیر ارسلان رومی»، «سمك عیار» از لحاظ قدرت تخیل ارزش قابل توجه دارند (۱) البته داستانهایی نیز وجود دارند که تخیل در آنها برای ساختن صحنه های مبالغه آمیز به کار رفته است، مانند دارابنامه (۲)، قسمتی از امیر ارسلان و قصهٔ حمزه (۳) وحتی داستانهای به هم پیوستهٔ «گور اوغلی واوس خان» که بعداً در بارهٔ آن به تفصیل سخن خواهیم گفت از داشتن این خصوصیت مبرا نیستند.

۱ــ در داستان شهزاده ممتاز نیز تخیل فوق العاده قویست ولی اکثر حادثات اغراق آمیز میباشند.

۲ــ ابو طاهر طرسوسی، داراب نامه، با دیباچه یی از صفا چاپ تهران.

۳ــ رجوع شود به مقاله های جعفر محجوب در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات، تهران، سال دهم.

ب ـ تاثیر داستانهای زال ورستم درایجاد قصه گور او غلی :

سرگذشت زال و پسر شـ رستم جهان پهلوان ، دو چهرهٔ فنا ناپذیر داستانهای قهرمانی ما، نه تنها در شاهنامهٔ فردوسی شرح و بیان شده ، بل که درسایرمآخذ زبان دری و منابع عربی (۱) وارمنی وغیره نیز پیرامون احوال وکار نامه های آنان مطالب مبسوط آمده است . در متون اوستایی از آنان و به خصوص از رستم تذکری نیست . قـراراظهار تیو دور نولدکه، شپیگل متشرق آلمانی گمان میگرد کـه مولفین اوستا او را خوب میشناخته اند وعمداً از لحاظ این که رفتار اوموافق نظر مو بدان نبوده است ، از او اسمی نمیبر دند، به قـول نـو لدکه ایـن فرض به نظر بعید میرسد . (۲)

این گفتهٔ شپیگـل ممکـن است درست باشد ونام رستم شاید به این جهت ازاوستـا حذف گردیده باشد که خاندان زال به آیین زرد شتی گرایشی نداشتند. در داستان رستم واسفند یار در شاهنامه کنایه هایی از زبـان اسفند یار و رستم دراین موردوجود دارد . رستم میگوید آیین گذشتگان مادگرگون شده است و شاه از ما یاد نمیکندوغیره . گویـا در زمان ایجاد هستهٔ اوستا ، یعنی گاثاها، هم دولت وقت و هـم مو بدان با خانوادهٔ زال خـوب نبودند « دیده شود داستانهای اسلامی ندوشن). در متـون پهلوی دربعضی از موارد ذکـر رستم هست . در ایاتکارزریران نام اوو پسرش دریک تر کیـب تشبیهی چنین آمده است: «سپس لشکر بجنبید و ایو رژ کرد و پیلبان به پیل وستور بان به ستـور وگر دونه دار به گر دونه راه برگر فت با بسی پسر رستمی (رو- تستهم) (۳)

۱ـ ابن الندیم ، الفهرست ،ص ۹و ۳۰۵ غرر اخبار ملـوك الفرس وسیرهم ، صص ۳۴۱ـ۳۷۵.

۲ـ نولدکه ، حماسه ملـی ایران، ص ۲۸ .

۳ـ ملك الشعرا بهار ، ترجمهٔ چند متن پهلوی ، ص ۶۲، دستورجاماسپ جی متنهای پهلوی ص ۳ .

در منظومهٔ درخت آسوریك از رستم بدین سان ذکری رفته است. «دوال (؟) ازمن کنند که بندند زین بآن چون رستم واسفندیار بر بنشینند.»(۱) در بند هشتم نیز از این پهلوان یاد شده است. در نزد نویسنده‌گان عربی از قبیل ابن هشام، ابن الاثیر، بلاذری وغیره نام رستم وکار وا پیهای او معلوم بوده است، بدان سبب در آثار شان از این پهلوان صحبت کرده اند. موسی خورنی مورخ معروف قرن پنجم میلادی ارمنستان از رستم چیزهایی نقل میکنند که بر راویان خراسانی پوشیده بوده است (۲).

در ادبیات ارمنی آثار مستقیمی از روایات پهلوانی آریانا باقی مانده است. گذشته از روایاتی که موسی خورنی ذکر کرده، آثار مهم پهلوانی در زبان ارمنی دیده میشود که به تمام معنی یاد آور منظومه‌های حماسی خراسان در قرنهای پنجم و ششم هجری است. از آن میان مهمتر از همه منظومهٔ رستم زال میباشد که مدتها مورد تحقیق دانشمندان قرار گرفته وسر انجام چنین معلوم شده که باوجود نزدیکی زیاد شاهنامه وداستان منظوم رستم زال، موضوع این داستان مستقیماً از شاهنامه اخذ نشده، بی واسطه یامع الواسطه به مآخذ آریایی دیگری منتهی میشود. علت این امر روابط ممتدی است که از دوره های پیش از اسلام میان آریانا وارمنستان (۳) وحتی ممالك دورو نزدیك از قبیل سغد وخوارزم وسمرقند وآذربایجان ونظایر آن وجود داشته وهمین ارتباط نزدیك، باعث شده است که زبان وخط وداستانهای حماسی وپهلوانی واساطیر آریانا در میان اقوام نفوذ کند وداستان رستم زال ونظایر آن در ادبیات ارمنی وسایر اقوام به وجود آید وبنا بر آن ودراثر نفوذ آن، داستانهای مشابه دیگر ایجاد گردد.

۱ـ ماهیار نوابی، درخت آسوریك، چاپ بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴٦ ص ٦۷ بند ۷۰ـ۷۱.

۲ـ نولدکه، ایضا ص‌ص ۳۲ـ۳۳.

۳ـ ذبیح الله صفا، حماسه‌سرایی در ایران، ص ٤۰.

در گرجستان نیز روایات پهلوانی آریانا نفوذ ورواج داشته است. چنان که در این سر زمین روایت عامیانهٔ داستانهای پهلوانی آریانا به عناوین «رستومیانی» و «سامیانی» و «فریدونیانی» وامثال اینها، شهرت دارد . (۱)

تمام این مطالب دال بر این است که شهرت رستم در وطن او سیستان وزابل محصور نمانده ، بلکه دور از آریاناو بیرون ازسر حدات این کشور رفته بود. النصر بن الحارث از قبیلهٔ عبدالدار در مکه قصه های رستم واسفندیار را که درفرات شنیده بود، به همشهریان خود بازمیگفت.(۲) در روسیه نیز از داستان رستم وزال بی خبر نبوده اند . چنانکه گیرایی ودلچسپی سر گذشت او به حدی موثر افتاده که به تاسی از داستان اوقصه یی بنام «لازارویچ» که جنگ پسر باپدر است که صحنهٔ فعالیت قهرمان (۳) ، این داستان با حکایت دودمان زال شباهت نزدیک دارد ، لیکن قدر مسلم این است که صحنه فعالیت قهرمان داستان اخیر الذکر در محیط دیگر و به رنگ دیگر میبا شد . دراین شکی نیست که نفوذ داستان رستم وزال در پار دریا (در میان تاجیکان ، ترکمانان او زبیکان، قزاقان و آذربیجانیان) نیز گسترده شد بود . البته شاهنامهٔ فردوسی با توصیف وتصویرعالی که از اعمال قهرمانان نموده ،این نفوذ را درآن سامان تقویت بخشیده است .

تاریخ شاهد است که باشنده گان آریانا و توران در زمانه های بسیار دور از عهد ما منازعات وبر خورد هایی داشتند . نخستین

۱ــ ایضا ، ص ۲۲۷.

۲ــ ابن هشام ، سیرة رسول الله ، چاپ وستنفلد ، گوتینگن ، ۱۸۵۸ـ ۱۸۶۰. ج اول ،ص۲۳۵ .

۳ــذبیح الله صفا ، حماسه سرایی در ایران .

معا ضدت میان آریانا و تورا ندرنتیجهٔ آزار یست ، که از تور و سلم به برادر شان ایرج رسید ،بود و گر فتن انتقا مها از ایـــن هنگام شروع شد منو چهر بکیــن ایرج، سلم و توررا کشت وسپس افرا سیاب تورانی سیاو شن را به قتل رسا نید. هیجان پهلوا نا ن آریا نا برای خون خوا هی سیا وشن خود نشا نهٔ این مخا صمت است . جدال دیگر این دو قـــوم بر سر کیش زر دشتی است. تورـ انیان میخوا ستند آریا نا بیان ازقبول این دین امتناع واژند ، لیکن این پیشنهاد آنها قبـــــــــول نشد وسر انجام میان شان آتش جنگ در گر فت (۱) دردوره اسلا می مخا صمت کمتر شد، شبا یـــــد به علت آن بود که امرای خراسان وما ورا النهر در تشد ید آن توجه زیاد نداشتند . شیوع آثـــــارحماسی وپهلوا نی آریا نا پیشس از اسلام وبعد از اســـلام (۲) درسرزمین توران و مناطق دور و نزدیك آن و مطا لعهٔ سر گذشـــــــــت قهر ما نان ملی این دیار بـــــه طور اعم واز آن رستــــــــم وزال و غیره به طوراخصـــــــــ به نظرمن باعث ایجاد داستـــــانی به نام « گور او غلی» گردید و این خود یك نوع عکس ا لعملـــــی بوده است بـــرای رد اتهام ضعف ونشان دادن قدرت قهر ما نان ملی قو می در برابر قوم دیگر . باری با مقا یسه داستان رستـــم وزال و گورا او غلی که در بخشهای آینده به طور مشروح مورد بحث قرر خوا هد گر فت ، این حقیقت آشکار خوا هد شد که ایــــن دو داستان چسان باهـــــم شبا هت دارند : از پرورشی یافتن زال و گور او غلی به اثـــــــر اهتمام سیمرغ و ماد یان تا سقوط هر دو خا ندان از صحنهٔ پهلوا نی.

۱ــ دستورجاما سپ جی ، متنهای پهلوی ، ص ص ۱ــ ۱۷.

۲ــ ملنند داستان بابـــــك وجاو یدان که در قر ن نهـــم میلادی در برابر ا ستیلای عرب سرخم نکرد ، کور او غلو و کچــــل حمزهٔ صمد بهرنگی ، صـــ . ۱ ،صمد بهر نگی این دورا با کور اوغلو ودوست او ایوا ز میسنجـــــد .

در داستان گور او غلی که قهرمان اصلی ترک است ، قهرمانان دیگر که نقش دوم وسوم رادارند و از افغانستان ومناطق دیگر هستند هم وجود دارند .

عده یی از دانشمندانی که به کار ادبیات مقایسی اشتغال میورزند ودر مورد داستانهای قهرمانی ملل مختلف مطالعه وبررسی مینمایند، شاید بدین نظر باشند که تصادفاً داستانهایی در میان اقوام گوناگون به‌وجودآمده است که از لحاظقهرمانان واعمال پهلوانی با هم شبیه‌اند، به حیث مثال اسفند یارآریایی واخیلوس یونانی‌راکه‌فکروقاد فردوسی و هومر آنها را از زوال باز داشته استمیتوان ذکرکرد. رویین تن بودن این قهرمان واسفند یار نیزاز همین‌مقوله تواند بود.

باید یاد آور شد که مقایسهٔشاهنامه وایلیاد هومر ازدیدگاه دقیق علمی چندان درست‌نیست‌ودلیل آنهم تفاوت مکانی وزمانی بسیار یست که بین‌این دو اثرموجود است ، اما ازیك دیدگاه کلی‌انسانی سنجش‌هایی‌دراین زمینه‌می توان به عمل آورد، لیکن در مورد مقایسهٔ داستان رستم‌وزال وگور او غلی این ایراد شاید وارد نباشد ، زیرا آنسان که درآینده خواهیم دید، بین‌تاریخ انشاد شاهنامه وتاریخ احتمالی‌به وجود آمدن داستان گور او غلی آنقدر فاصلهٔ زیاد موجودنیست‌که در بین عمر شاهنامه وایلیاد هست . از سوی دیگرتفاوت مکانی‌در داستان گور اوغلی ورستم وزال، تقریباً موجود نمیباشد ،زیرا وقایع شاهنامهٔ فردوسی در نواحی خوارزم وجیحون وحوالی‌آن، یعنی جایی که جنگ میان مردم آریانا و تورانیان‌درگرفته‌بود ، پدید آمده است واین جنگها بر سرا ستقرار تفوق یکی‌از دو طرف بوده است . (۱)

۱ـ محمد علی اسلامی ندوشن،ارزشهای حماسی شاهنامه ،مجلهٔ هنرو مردم ،سال دوازدهم ، شمارهٔصدوسی و هشتم ، ص‌ص ۱۶ـ۱۷ .

باتذکر مطالب فوق میتوا نخاطر شان ساخت که داستانهای پهلوانی آریانا به طور عموم وداستان رستم وزال به طور خصوص مایه یی است برای ایجاد داستان«گوروغلی»وپسر خوانده اش «اوس خان» که بیان کنندهٔ قدرت و کار نامهٔ پهلوانان ترکمن یا آذربایجانی است .

ج ـ منشا اصلی وساحه های رواج داستان گور او غلی :

در بارهٔ منشاء اصلی داستان گور او غلی نظر یات ناهمگون ارائه شده است . صمد بهرنگی یکتن از نو یسنده گان آذربایجاـ نی ایران ، در بارهٔ چگونه نگی پیدا یشس و محل پیدایشس آن تذکری به شرح ذیل دارد : «داستا نپهلوا نیهای کور او غلو در آذربایجان وبسیاری از کشور های جهان مشهور است . این داستا نها از وقایع زمان شاه عباس و وضع اجتماعی این دوره سر چشمه میگیرد . قرن هفده میلادی دوران شگفته گی آفرینشس عوام مخصوصاً شعر عاشقی (عاشق شعری)در زبان آذری است و قایع سیاسی اواسط قرن ۱۶ علا قه واشتیاق زیادوزمینهٔ آماده یی برای خلق آثار فو لکلور یك در زبان آذری ایجادکرد . (۱)

مبارزهٔ پنهان میان شاه عباس ومردم آذر بایجان به بوقوع پیوست . این مبارزات به شور شهای وقیا م هایی که در گو شه وکنار آذربایجان در میگر فت نیرو میداد .وقایع تازه برای عا شقها که ساز و سخن خود را برای بیان آرزو های مردم میگمارند ، ماده خام تازه یی شد (۲) نهضت میخلی بابا در « قارابا غ » وار منستان و قیام جلالی لر « جلالیان»در جنوب غربی آذر بایجان قوت گرفت . در همین گیرو دار سیاسی واجتماعی آفر ینشهای هنری گل کرد. سیمای تابناك ورز منده انسان کور او غلو از چنین

۱ـ صمد بهرنگی ، کور او غلووکچل حمزهٔ ، انتشا رات شمس ، چاپ سوم ، تبر یز ، ۱۳۴۸، ص۳.

۲ـ ایضاً، ص ٤ .

امتزاجی بود که به و جود آمد (۱)قیام کور او غلــو ودستــه اشر قیام بر ضد فیو دالیسم وشیوه ار بــاب رعیتی است. (۲)

مورخ مشهور ار منی به نام‌تبریز لی آرا کل (۱۶۰۲ــ۱۶۷۰) در کتاب معروف خود « واغار شا پادتاریخی » (ص ۸۶) قیام کور اوغلی رابه قیام جلالی لر نسبت میدهدوآنــرا قیا مــی مید اند که‌برضد حکو مت آن وقت صورت گر فته بود . ۳۰

لیکن با مطا لعه درداستانها یشفا هی گور او غلی که همیــن اکنون در صفحات شمالی افغانستان‌گفته میشود ، بدین مطلــب پــی میبریم که نظر صمد بهر نگی‌وآراکل مورخ ارمنی در مورد اینکه منشا داستان گور او غلی آذر با یجان است وعامل ایجاد ایــن داستان واقعات واو ضاع سیاسی‌واجتماعی عهد شاه عبا ســـ صفوی می بــا شد، کــامـلاقانع‌کننده نیست زیر ا شا خهــا (بخشهای یك داستان به هــم‌پیوسته) ی مختلف گور او غلــی چنین ، نشان مید هد که در کــارایجاد داستا نهای گوراوغلــی هیچگو نه قیام سیاسی دخیــل‌نبوده است ! تذ کر صمد بهرنگی در بارۀ اینکه قیام گور او غلــی‌قیام خلقی است ، در داستا نها ی شفا هــی محیط ما نمیتواند موردتایید قرار گیرد . برای‌این که در سراسر داستان گور او غلــی‌شفا هی شاید جز موارد بسیار ناچیز ، صحبت از جنگ و مبارزه‌برای بدست آوردن متاعی از راه زور از دشمنان و مردمان مخالف‌گور اوغلی ، اوس خان ، یوسف خان، حسن خان و بطــور کلــی‌چهل خان ترکستان است . دراین داستــان جــاه طــلبی ،جنگ‌بادیوان وباژ دها و عا شق شد ن به پری ، افتادن در طلســم رها یی‌از طلسم ، خیا نت به رفیــق وبظا یر این مطا لب را میتوا نشنید . در حالیکه در«کور او غلـو

۱ــ ایضاً ص۶ .
۲ــ ایضا ، ص ۷
۳ــ ایضا ، ص ۱۰

وکچل ـ حمزه »سیمای گور او غلی‌وریقا ن او انسانی ودوستا نــه وصاد قانه و قیام او به خاطــرخلق و آزادی وپاس شرافــت انسان نشان داد شده است . (۱)

در داستان شفا هی گور او غلی‌از جل یها یی نام برده‌شـــد ه است که آنها رادر کشور هـــای‌غیر از آذر بایجان میبا بیـــم صرف نظـر از سر زمینهای خیالی‌وافسا نوی محض، از قزا قستا ن تر کستا ن ، چمبل (در « گور اوغلو و کچل حمزه» چنلی بئل آمده و آن کو هی بوده‌است کــــــه‌گور او غلی درآن بایاران خویش سنگر گر فته بودند. ولـــی چمبل‌در گور او غلی شفا هی ما، شهر خوانده شده است) بلخ آوان ، کلات، کشمیروغیره ذکر یافته‌است.

بنا بران چنین نتیجه میگیریم‌که منشا داستان گور او غلـــی ترکستان یاتر کمنستان است .واحیا نا اگر در آذربیجا ن بـــه به وجودآمده باشد، بعدا دراصالت‌داستان تغییراتی رونما گر دیـــده وشکل اصلی خود را از دســـت‌داده‌است. از همین سبـــب ونیز بجهت ایزاد مطالب فرعـــی‌دیگر تشخیص موضع اصلـــی که گور اغلی ازآن نشات کـــرد ه‌باشد مشکوك میبا شد. لیکـــن قدر مسلم این اســـت کــــــه‌داستان مذ کور در محیط تر ك یا اوزبك زبان به وجـــــــــودآمده و سپس به زبان دری نقل وتر جمه شده است. ازایـــــن‌رواکنون درافغا نستان ودر پاردریا هم به زبان ترکی و هـــم به دری‌داستا نهای متعدد گور اوغلـــی یادر حافظه‌گور او غلی گویان ویـــادر مجموعه های مطبو ع مو جـود میبا شد . در شوروی راجع بـــه‌این داستا نها تحقیقا تی صور ت گرفته و مجمو عه هایی به تا جیکی،اوزبیکی وزبـــان تر کمنـــــی و آذری فرا هـــــم گرد یـــــده‌است. در افغا نستان ، داستا ن گور اوغلی گوینده گان وشنو ند گا نی دارد وسا حه رواج آن در کشور ماز پا میر تا اقصای ولایت‌فاریاب رادر بر میگیرد که شا مـــل

۱ــ ایضا ، ص ۱۱

ولایتهای بدخشان ، تخار ، قندز،سمنگان ، بلخ، جوزجان و فاریاب میبا شد. گور او غلی در افغانستان‌به زبان دری واو زبیکی گفته میشود . چون این داستان سالیان‌دراز است که در افغانستان مروج میبا شد واز خصوصیات زنده‌گی‌ونحوهٔ اندیشهٔ وطنداران ما تاثیرانی پذیرفته است ،بنابرا نجای دارد که به حیث یک پدیدهٔ فولکوری کشور ماموردتحقیق قرار گیرد ودر جمع آوری و ثبت آن توجه بیشتر به عمل آیـد . (۱)

۱ـ آقای عنایت الله شهرانی، یك داستان گور اوغلی رابا مقدمه یی دربارهٔ چگونه گی به وجودآمدن این داستان درشمارهٔ دوم و سوم سال دوم (۱۳۵۲) مجله«فولکور» چاپ کرده است. نوشته آقای شهرانی از قول گور او غلی‌گویان بدخشانی فراهم‌شده است.

بخش اول

زال وگور اوغلی

۱ـ تو لد زال و گور او غلی وپرورش آنها توسط سمیـــرغ و مادیان :

از زال پهلوان زابل در متون‌اوستا یی ذکری نر فته ، اما در متون پهلوی دستـــان نامیده شده، در بند هشن نام او بارستم یـــکجا آمده است (۱) در متون کهن زبان‌دری او را زال زر خوا نده اند . بقـــول کر یستا نسین ونولدکه‌زال وزر هـــر دو بمعنی پیرو دوشکل ازیك کلمه مبنا شد (۲) نظر به‌روایت شا هنا مۀ زال از آن سبب به او میگفتند که هنگام تولــــدموی سرشس سپید بود ودستـــان از آنهجت که پدر با او دستا نوحیله کرده و او رابه‌کوه البر ز افکند ه بود .

...بفر مود پسس تاشس بر داشتند / ازآن بوم وبر دور بگذاشتنـــد
یکی کوه بد نا مشس البـــرز کوه / به خورشید نزدیك ودور از گروه
بدان جای سیمرغ رالانه بـــود / که آن خانه ازخلق بیگا نه بـــود
نهادند بر کوه و گشتند بـــا ز / برآمد برین روز گار دراز(۳)

۱ـ بند هشن (نسخۀ ایرانی)چاپ بنیاد فر هنگ ایران، فصـــل ۳۵:

۲ـنولد که ، حما سۀ ملی ایران،ترجمۀ بزرگ علوی، چاپ دو م، کریستا نسن ، کیا نیان ص ۱۳۳.

۳ـفردوسی ، شا هنا مه، بـــه‌کوشش محمد دبیر سیا قی ، تهران ، ۱۳۳۵، ج۱ ،ص ۱۱۱۹.

زال فرزند سام نریمان ،سپه‌سالار آریا نا است . ســـا م در روز گار منو چهر فرمانروا ی‌زابل بود .
سالها آرزوی داشتن فرزند رادردل میپر ورانید. سر انجـــا م انتظارش به سررسید وصا حــب‌فرزندی شد. چون کودك موی‌سپید داشت ، سام به علــت سپیــد ی موی سر او را زال نامید.(۱)ازاین که‌او در کو دکی پیر مینمود ، به نظر سام ناخو شں آیند آمد . دستور داد کودك نوزادرا بر دامن‌البر ز کوه بیفکنند . زال مد تـی در آنجا ببود . گاهی میگریست‌وزمانی سر انگشت خویشـــس را میمکید . (۱) دراین کوه سیمرغ‌آشیان داشت ، چون بچه های آن گرسنه شده بودند ، سیمرغ به‌پرواز آمد. کودکی شیر خواره رادر حال خرو شیدن بدید. این‌کودك زال بود. گهواره اش خارا و دا یه اش خاك . جامه ازتـــن‌وشیر پاك از لبا ن‌او دور بود .در گردش‌خاك تیره بود و بر سرش‌خور شید به حال تابش. سیمرغ از هوا فرود آمد وزال را ازروی‌سنگ‌گرم بر داشت . اورا بـــه البر ز کوه برد تاطعمهٔ بچـــه‌هایش شود . به سیمرغ صدا یی آمد که ای مرغ فر خند ۀ پاك،این‌کودك شیر خوار رانگه دار که از او پهلوانان و راد مردانی مانندشیرژیان به وجود بیا یند . زال در آشیان سیمرغ ماند و با بچه های‌آن انسں گر فت . سیمرغ ، زال رادر کنار بچه های خود بپرورد .زال بزرگ شد و نا مش درجهان پراگنده گشت . از آن پور نیـــك‌پی ،به سام نیز آگا هی رسید .
سالها بعد، سام خوابی دید واززنده بودن فرزند اطمینا ن حاصل کرد. بابزرگان وبخردان به البر زکوه رفت . سیمرغ زال را نـــزد سام آورد ویکی از پر های خودراباو داد تا هنگام ضرورت آنرا به آتش دود کند و او را برای کمــك‌بخوا ند . سام از دیدن زال و برز وبالای مردانهٔ او شاد مان شد .یز دان‌راسپاس گفت . از فر زند پوزشں خواست وپیمان کرد که‌همهٔ عمر کار بر خلاف خشنود ی

۱ــ ایضاً ، ص ۱۲۵ .

۲ــ ایضاً ص ، ۱۱۹.

او نکند . (۱)

باید متذکر شد که سیمر غ درداستان زال ورستم وخا نواد ۀاو مرغ پا سدار است (۲) اوست که‌زال رادر شیر خواره گی میپرورد ورستم که به علت زیاد بود ن وزن‌وبزرگی جسم به صورت‌طبیعی تولد شده نمیتوا ند، به دستــور اوا زطریق پاره کردن‌شکم مادر شس به دنیا آورده میشود . سیمرغ شبیه‌به همان مر غی است‌که‌در پشــت ۱٤ (بــهرام یــشت، بنـدهـــا ی ۳۵و۳٦) فــر خ بال ومرغ مر غان خوانده میشود واز جا نب اهو را مز دا به زر دشت توصیه میگردد که پــــــــری‌از اورا بر تن خود بما لد و آن را تعو یذ خود کند و نیز بــــه‌او گفته میشود که کسی کــــه استخوا نهــا یـــا پر ها ی ایـن‌مرغ نیرو مند رابا خود داشتــــه باشند ، او هر گزاز پای در نمــی‌آید. زال سیمرغ راشاه مر غــان میخوا ند که از جا نب «داد گر»آفر یده شده است‌تا یا ور در مانده گان باشد . به‌اندازه یــی‌عظیم بوده است که‌چون پدیــدار میشد،مانند ابری نمود میکــرد که بارانش مر واريد ا ســت (۳).پور

۱ــ سید مخدوم ر هــیـن،جنبه های غنا یی در ادبیـــا ت حماسي ما، مجله ادب، شمـــا ره‌چارم سال ۱۳۵۲ ص ۸

۲ــ درباره سیمرغ رجوع‌شود‌به‌مسعودی ، مروج الذهب ، ج ۲ ص ص ۵۷٦ــ ۷ ، داستان داستا نهــاتالیف محمد علی اسلا می ندوشن، از انتشارات انجمن آ ثــار ملی،تهران ، ۱۳۵۱ ص‌ص ۱۹۲ ــ۱۹۳.

۳ــ محمد عــلی ا ســلامــی ندو شن ، اسفند یار وراز رو یین تني او ، مجله دانشکده ادبیا ت ،تهران ، سال ۱۹ ، شماره ۳ــ٤ــ ص ۵۲ ونیز رجوع شود به نکلسن‌دایر ة المعارف اسلا می ، ماد ۀ سیمرغ .

داود به حوالهٔ مینوی خرد مینو یسند که این مرغ بردر خت شگفت و یسپو بیش که درمیان دریای فراخکرت است، آشیان دارد و آن درختی است که بذر همه نهال هادر اوست(۱). پنداشته شده است که خاصیت درمانگری سیمرغ ازهمین رابطهٔ اوبا درخت ضدگزند گرفته‌شده است. این درخت‌در آریانای بعد ازاسلام طوبی خوانده شده است. شیخ اشراق سهروردی بر آنست که سیمرغ برسر طوبی آشیان دارد. (۲)

اما پیدایش وپرورش‌گوراوغلی‌توسط مادیان باآنکه باپیدایش وتربیت زال توسط سمیرغ‌اختلافی دارد، لیکن در بعضی از موارد نشانه‌هایی در داستان‌گوراوغلی موجود میباشد که با داستان زال بی شباهت نیست. از آن جمله چوشیدن انگشتان در هر دو داستان واطلاع سام‌واحمد خان مامای گوراوغلی از زنده بودن زال و گوراوغلی‌رامیتوان یاد آور شد. در داستانهای پهلوانی ملل مختلف قهرمانانی را میشناسیم که به اهتمام‌حیوانات تربیت یافته وبزرگ شده اند. نمونهٔ این پیش آمد در آریانای‌باستان‌زیاداست. ایلیان مورخ یونانی‌روایت کرده است که هخامنش‌جد خاندان پارسی را شاهین تربیت کرده‌است. (۳) هرودوت‌مورخ یونانی سرگذشت کوروش را از قول پارسیان ثبت‌نموده و در این روایت یاد آورشده است که جد مادری کوروش پادشاه ماد بود، پس اززادن، کوروش رابه وزیر خود داد تا او رابه‌قتل رساند. اما وزیر به جای این که، کوروش رابکشداورا بچوپانان داد و کوروش درمیان

۱ــ پور داود، یشتها، چاپ دوم، ۱۳۴۷، ج اول، پاورقی ص ۵۷۷.

۲ــ سهروردی. رساله عقل‌سرخ، ص ۲۳۲، به حوالهٔ ندوشن ایضاً ص ۵۳.

۳ــ هرودوت. تاریخ، کتاب‌اول، بند های ۱۰۸ــ۱۳۰ ترجمه پاریس ۱۹۳۲، به حوالهٔ حماسه سرایی درایران، ص ۳۹. ترجمهٔ دری هادی هدایتی،چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۳۶.

چو پا نان بزرگ شدوسپس انتقام خودرا از استو ا گیس جد مادری خود گرفت. سر گذ شت کوروش باآن کیخسر ودر تورا ن شبا هت دارد و کیخسرونیز درمیان چه پانان تربیت شده بودو بالاخر انتقام خون پدرراز جد مادریش افراسیاب گرفت . (۱)

موسی خورنی مورخ ار منی در باره ارد شیر سا سانی روا یتی رابیان میکند که ارد شیر درکودکی توسط ماده سگی شیر داده وپرورده شده است .(۲)

هر چند تربیت و پر ور شس این قهر مانان آنسا ن که ذ کر شد، درست هم نبا شد وازدایرهٔ تخیل به دور نرود ،با آنهم این پندار و تخیل چه در موردهخا منشی وارد شیر پاد ـ شا هان پار سی وسا سا نی وچه درمورد گور اوغلی ،خان وفرمانر ـ وای تر کمن (مطابق داستا نهای شفا هی گور اوغلی درافغا نستان) نتیجهٔ داستان زال زروتربیت یافتن توسط سیمرغ میباشد .

منتهی در چگو نگی هستی گرفتن این داستا نها، ذو قهای قصه گویا ن وراویان بتاسی از ظواهر کلتورومد نیت هر قوم فرق میدارد . به حیث مثال درمورد داستان زال وسیمرغ وگور او غلی وما دیان میتوان متذکر شد که چون سیمرغ درآر یانا یی باستانی مرغ فرخنده ومددگاراست وجا یگا هش در مکان عالی میباشد، بنا بر آ ن برای تربیت زال پهلوان عالی مقام ومشهورآریا نا و نیز برای کمك دود ما ن او چنین مر غی انتخاب گردید ه است . در حالی که چون ترکما نا ن واوز بیکان مردمان مالدار وگله داربودند ودر تر بیت اسپ دست قوی دا شتند ، لهذا برای پرورش گور او غلی که یکی از قهرمانان ما لدا ر و بیا با ن گردبود ودر زندگی قبیله یی اسپ اهمیت به سزا داشت ، لهذا برا ی پرورش گور او غلی یکی

۱ـ نولد که، ایضاً، ص ۱۷

۲ـ ایضا .

از قهر مانان داستا نهای پهلوانی آنان ماد یان گزیده شده است .
همین مادیان است که از آن بزر گترین ونیر و مند ترین اسپ
داستا نهای پهلوا نی گور او غلی یعنی (قیر) بو جود می میآید ومانند
رخشس رستم کار هایی را انجام میدهد و در مشکلات با گور اوغلی
ونوسس خان مدد گار میبا شد .

درموردآ بستن شدن وتو لد کردن مادر زال و گور اوغلی
فر قها یی دیده میشود .واضح است که زال پسر سام است و چو ن
او مو ی وروی سفیدداشته است به دستور پدر به کوی البرزافگنده
شد لیکن پدر گور او غلی معلو م نیست . قرار روایت شفا هی گور
او غلی ، او توسط کدام نیرو ی مقد سس یا غیر مرئی دربطن
مادرالقاح گردیده است وایـن بخشس چه گو نه گی تو لد
عیسی علیه السلام را نیز به یادمید هد(۱)

مادر گور او غلی خوا هراحمد خان یکی از خانان ترکستان
بوده است. بعد ازاین که از حامله بودن خوا هر و قوف
پیدا میکند ، دستور مید هد که اورازنده به گورسازند.
درابنجاباید یاد آور شد که علت به کوه افگندن زال وسبب زند ه
مد فو ن سا ختن مادرگور او غلی هر دو نجات یافتن از شر مند ه ـ
گی بوده است که ازپسر سفید موی به پدرفر ما نروا ویا از خواهر
زادهٔ نا مشروع به مامای حکمروا میرسیده است . گو یا عاملی
در هر دو داستان مشترك میبا شد . برای اینکه به کیفیت
پیدا یشس گور او غلی خوبتر پی ببر یم بهتر است مو ضو ع را از

۱ـ این روایت هما نند است به زاده شدن « نجما ی خا کی » در
داستا نهای عشقی که خودپیدایشس عیسا ی مسیح رابه یاد می آورداین
همگو نی نشانه یی تو اند بود که اصل داستان گور او غلی در بین
ارمینهای نسطوری نشات کرد ه باشد یابعداً در آنجا این شکل
زاگر فته باشد .

زبان یکتن ازگوراو غلـــــــی‌گویان ولایت تخار (چــاه آب) بشنو یم . (۱)

«گویند احمد خان یکی ازخانان معتبر و معـروف تر کستان (۲) خـوا هـری دا شت . خـواهـر او از د م نـفس نـیروی مقدس در عا لم رویا حاملـــه‌شد . خبر حا مله گی‌وی ازدایر ه قصر خان تر کستان بیرون شدوبه گو شی مردم رسیدو بالاخـر احمد خان از آن راز آگا هـــی‌یافت . برای این‌که ازاین‌پیش‌آمد به مقام وعز ت او صد مه یـــــی‌وارد نشود ، دستور داد خوا هرش را که با کره ولی حامله شده بود،زنده به گور کنند. دستور احمد ـ خان به مو قع‌عمل گذار ده شد .مدتها بر این بگذ شت وموضو ع خواهر احمد خان آهسته آهسته‌از خاطر ها فرا مو شی شد . از خواهر احمد خان درگور پسری به‌دنیا آمد. کودك با مکید ن انگشت روز میگذرانید واز هوایی کـــه‌ازسوراخ قبر داخل میشد تنفســـ میکرد .

احمد خان مانند همه فرمانر وایان وخا نا ن دیگر مالك رمـــه وگله بود. روزی یکی‌ازگله بانان‌خبر عجیبی به احمد خان آورد.او گفت: یك مادیان هر روز از گلـه‌جدا میشود وبه سوی قبرستـــــان میرود بعد از ساعتی به گله بـــازمیگردد. خواستم علت این موضوع رابفهمم . مادیان راتعقیـــــــب‌کردم. دیدم که ماد یان بعد ازرفتن به قبر ستان بر سر قبری میایستدوکودکی ازآن قبر بیـــــرو ن میآید : از پستان مادیان شیـــــرمیخورد وواپس به قبر میرود .

۱ــداستا نهای گور او غلی بـــه‌طور مسجع وبا دنبوره (آله یی‌مو ـ سیقی) گفته میشود ودر بخشی‌جدا گا نه راجع به آن بحثی مفصـل خواهیم داشت ، لیکن در اینجا وچند مورد دیگر خلاصهٔ داستا نهـا جهت استناد آورده میشود .

۲ــ درمتن بعضی ازداستانهااحمد خان وگور اوغلی ترکمـــــن خوانده شده اند

احمد خان از شنیدن این خبـــرمتعجب شد. برای کشف این راز کسانی راگما شت . به دستگیری کودك کسی موفق نشد . احمد خان شخصاً برای دستگیری کودك روانه قبرستان شد. چون ماد یـــا ن برسر قبر آمد کودك از گوربیرون آمد و به طرف آن روان شـــــد . احمد خان با همرا هان به سو ی کودك دوید ند اورا محا صـــر ه ودستگیر کردند. کودك برای خلاصی از چنگ آنان تلاش میکرد وفر یاد های وحشیا نه میکشید. لیکـــن تلاش وفر یاد او سودی نبخشید. احمد خان دانست که قبر ی کـه کودك درآن زنده گی میکـــرد ، متعلـق به خواهـــر وی است وآن کودك زادهٔ خوا هر او. این مو ضوع نیز به احمد خان آشکار شد کـــه کودك پس از تو لد از شیرمادیان تغذ یه میکرده است . او کود ك رابه قصر خود آورد ودر پرور ـ شس او همت گما شت. نا مشس را گور اوغلی گذاشت . گور او غلـی روز به روز قد میکشید وتنو منـدمیشد .

همچون زال برو بالای نیکـو یافت وشهرتش در قلمرو خان ترـ کستان پخشس گرد ید .»(۱)

در مو ضوع حامله شدن، خوا هـراحمد خان و تو لد گور او غلـــی در گور و استفادهٔ او از شیرمادیان در مناطق مختلف شمال افغانستان که گور او غلی گویی مروج میباشد، روایات تقر یباً همسان اســـت . لیکن در داستانهای متنو ع گـوراوغلی وپسر خوانده اشس اوسـ ـخان تفاو تها یی مو جود اســــت که از اثر وضع خاص محیــــــط های مختلف به وجود آمده است .

قرار نوشتهٔ آقای عنا یت اللـــه شهرانی وقتی که از راز ماد یا ن وخوردن کودکی از شیر آن به احمدخان اطلاع داده شد ، احمد خان بـه کسان خود هدایت داد که چنددانه « بـــجل » (۲) نـــز د یـك

۱ـ راوی آدینه محمد، چاه آب ،میزان ۱۳۵۳.

۲ـ بجل به تلفظ مردم چاه آب تخاریك نوع استخوا ن مخصو ص پـــای گوسفند یا بز است که اطفـــال باآن بازی میکنند .

قبر بیندازند اگر پسر باشد آنها را میگیرد واگر دختر باشد نه. چون کودك از قبر میاید به بجلها علاقه میگیرد. بنا بران دروقتی که اوبا بجلها مشغول بازی میشود او را میگیرند. چون او را به قصر احمد خان میبرند کودك راگنگ مییابند احمد خان به جار چیها دستور میدهد که منادی زنند که اگر شخصی گور او غلی را به حرف زدن وادار سازد انعام میخواهد برد. بالاخر شخصی به این کار تعیین میشود. او گور اوغلی را هر روز به بازار میبرد یا به جایهای تنها و دور از جمعیت تا باشد اودر اثر عاملی به حرف زدن شروع کند. روزی کودك را به بازار میبرد چشم کودك به شخصی می افتد که با دندان پسته می شکند. فوراً پسر را خنده میگیرد و میگوید که: «او مرد احمقه ببین که دره (دررا) باسنگ میشکنانند»

موضوع به حرف آمدن گور اوغلی به گوش احمد خان رسانیده میشود و شخصی موظف انعام خودرادریافت میدارد.

درتذکر آقای شهرانی که ماخوذاز روایات شفاهی ولایت بدخشان است، موضوع دستگیری گور او غلی از قبرستان وارتباط آن با انداختن بجل یکی از انواع روایات دراین خصوص است، ودر آن واردات تازه یي دیده میشود. به گمان من این روایت از روایات متاخر به حساب خواهد رفت.

دربعضی از مآخذ که در خارج از افغانستان راجع به گور اوغلی فراهم گردیده است ؛ از نام پدرگوراوغلی نیز تذکر داده شده است. چنان که صمد بهرنگی اسم پدراورا« علی کیشی» مینویسد ونام اصلی گور اوغلی را « روشن »میخواند ومتذکر میشود که علی کیشی پدر روشن (گور اوغلی سالهای بعد)(۱) مهتر خان

۱ـ صمد بهرنگی گور اغلووکچل حمزه، ص ۸

بررگی به اسم حسن خان بود هاست . صمد بهرنگی در رسا له مختصر خود در باره تو لد گوراو غلی انسان به در بالا از روا یا ت شفا هی تخار وبد خشان اورد هشد، چیزی نمیگوید . شاید او به جنبۀافسا نوی این داستان معتقدنیست ونیز شکل روایت از مرجعه ییکه او اخذ کرده بگونهدیگر بود هاست.

۲ـ تحلیل کلمۀ گور اوغلی ونظریات مختلف در مورد آن :

تاجا یی که از روایات شفا هی گور ا وغلی درافغا نستان مستفاد میگردد، این کلمه مر کب از دوجزء گور (قبر) و اوغلی (پسر)میباشدو به طور کلی معنای بچه گوریاگورزاد را افاده میکند . جز ء اول کلمه دری و جزدوم ترکی است .این نام با روایات شفا هی دری واز یکی داستان گور او غلی در افغا نستان مطابق است . زیرا گور او غلی در قبر ازما درتولدیافته است . در تا جیکستا ن نیز این نام گور او غلی تلفظ میشود ،چنان که من این شکل تلفظ را بارها از راد یوی تاجیکستان شنیده امونیز در ماخذ مکتوب خوا نده ام.(۱)

لیکن به نسبت نداشتن دسترسی به ماخذ نمید انم که در ترکمنستان واز بکیستان شورو ی این اسم را چگو نه تلفظ وتحلیل میکنند .

به استناد کتاب « کور او غلووکچل حمزه » گور او غلی برادر آذربایجان ، کور او غلومیخوا نند و آنرا « پسر مرد کور» معنی میکنند. زیرا پدر گور اوغلی توسطحسن خان کور ساخته شده است. مولف کتاب مذکور در این موردمینو یسد :« ...نهال قیام به وسیلۀ مهتری سالخوردۀعلی کیشی نام کاشته میشود که پسری دارد موسوم به روشن (گور او غلوی سالهای بعد) و خود مهتر خا ن بزرگی است ، به نام حسن خا نوی برسر اتفاق جزئی که

۱ـ در رایوی تا جیکستان پرو گرامی مخصو ص در روز های یکشنبه پخش میشد ویك تن از گور اوغلی گویان بادنبوره و شیوۀ خاص گور او غلی گویا ن ،شاخی (داستا نی) از گور او غلی را میگفت :

آنرا تو هینی سخت نسبت بـه خود تلقی میکنند ، دستور میدهـد چشمان علی کیشی رادز آورند (۱)

اینکه کدام یکی ازاین دو شکل صحت دارد، نمیتوان بدون تحقیق مزید در زمینه اظهار نظر قطعی کرد. چون در محیط های مختلف راجع به وجه تسمیهٔ گوراوغلی وداستانهای او روایات ناهمگون وجود دارد ، عجالتاً بگمان من شکل نخست یعنی «پسرگور» شاید درست باشد زیرااین گمان با نحوه و محتویات داستان موافق است و بعضی از داستانهای پهلوانی ملل جهان که جنبهٔ تخیلی وافسانوی آن برواقعیت میچربد، با قهرمانانی که توسط حیوان یا پرنده یی تربیت یافته باشند سرو کار دارد ، مانند زال ، هخامنش ، اردشیرونظایر آنها. البته چنین قهرمانان زاییدهٔ تخیل مردم هستندومردمان دنیای کهن سعی می کردند در چنین افراد شخصیت قهرمانهای آرمانی رابوجود آرند و به کمك تخیل کسی راخلق کنند که واجد صفات عالی وفوق العاده باشد .

۳ـ اعمال قهرمانی زال و گوراوغلی :

قبلا دیدیم که سام نیرم زال را از نزد سیمرغ واز البرز کوه باخود به زابل آورد . دراین وقت زال جوان نیرومند وقوی هیکل شده بود. زال بـه کسب هنرودانش پرداخت و به زودی به کمال رسید .روزی بایاران وپهلوانان از زابل برای تفریح وتماشا به سوی کابل روانه شد. در کابل مردی ازدودمان ضحاك موسوم به مهراب که « کابل خدا »خوانده میشد ، حکمروایی میکرد بعد از رسیدن زال به کابل ،مهراب به دیدن او آمد.زال رااز مهراب خوشش آمد و با بزرگان زابل به توصیف اوپرداخت . مهراب دختری داشت بنام رودابه.زال دربارهٔ زیبایی او سخنها شنید ونادیده دل به او داد. سیندخت زن مهراب کابلی ، زنی بود

۱ـ صمد بهرنگی، گوراوغلووکچل حمزه، ص ۹.

خرد مند. از مهراب راجع به ز ال‌پر سشهایی نمودو مهراب درپاسخ از زال به نیکو یی یاد کرد. رودابه‌دختر مهراب کابلی چو ن اززبان پدر راجع به‌پور سام نیرم ،حر فهای خوبی شنید و دا نست که زال جوان پهلوا ن وزیبا ودارای‌شخصیت نیکو است، نادیده‌دل در گرو عشق او داد . ندیمه های‌رو دابه وسیلهٔ ملا قات او وزا ل را فراهم سا ختند . زال درشب‌مو عود به پای قصر رود ابـــه آمد. رودابه از فراز قصـــــــرگیسوان دراز خود را تا پای قصر فرو هشت وبه زال گ فت که به‌کمك گیسوان وی فراز آید .زال را از این کار رو دابه شگفت‌آمد،سپسس به وسیلهٔ کمند فراز قصر شد. زال ورو دابه همان شـــب‌باهم بودند و پیمان کردند که در ادامهٔ عشق بکو شند ونیز عهـــدبستند که‌تا زنده اند باهم باشند زال از عشق خود به پدر نامه‌نوشت‌ســـام از یـــــن پـــیش آ مد به تشویش افتـــاد .می اندیشید‌که منو چهرفرمانروای آریانا باوصلت زال ورودا به ،که از تخمهٔ‌ضحاك‌بود،موافق نخوا هد بود. سام اختـــر شنا سان راخوا ند تادرعا قبـــت‌این وصلت غور کنند. آنها پس از نگر یستن در فر جام ازدوا جزال ورودابه به سام خبر دادنـــد که عاقبت آنان نیکو است وازآنها پسری به دنیا خواهدآمدکه بدسگا لان رااز روی زمین نابود خوا هدساخت. سام ازاین خبر خو ـ شحال شدو قا صد زال را بانامه‌یی مبنی بر موا فقت خویشـــــــس درباره از دواج رو دابه و پسر ش‌واپس فر ستاد وخود ش نـــزد منو چهر شد . زال نامه پدر رابه‌رودابه رسا نید. از این حـــا ل سیند خت مادر رودابه آگاه شدوموضوع رابه مهراب اطـلاع داد . مهراب خشمگین شد میخوا ست دخترش رابکشد ، اماسیندخت اورا مانع شد. مهراب فکر میکردکه منو چهر به سبب مخا لفتهایی که بین اوو خاندان مهراب است‌به‌این ازدواج موافقت نخوا هـــد داشت چون منو چهر از این رازآگاه‌شد، سام رابا سپـــــاه بزرگـــك به جنگ مهراب فرستا د . زا ل‌نگذاشت که عزم پدرش جامـــهٔ عمل بپوشد . زال گفت : اگراژدهای دژم بیا ید که گیتی رابه دم

خود بسوزا ندو چون بخوا هــــدکابلستان رانا بود کند، بایدنخست سر مراز تن جدا کند. سام‌نامه یی‌به منو چهر نوشنت واین نا مـــه را زال شخصاً به منو چهر برد .منو چهر بالا خره به ازدواج آنها راضی شد. مراسم از دواج رو دابه در کابل باشکوه خاصـــی برگزار گرد ید. پس از مد تی‌رودابه بار دار شد و کودکی به دنیا آورد . این کودك همان‌رستم‌جهان پهلوان است(۱) زال و بزرگترین پهلوان دود مان او، یعنی‌رستم، در طول دورهٔ پهلوا نی آریانای باستا نی مدد گار پادشا هان و گا هی به وجود آورندهٔقدـ رتهای ف رما نروا بوده اند .چنانکه زال از دورهٔحکمروا یی نوذرپسر منو چهر که هفــــت‌ساله پادشاهی کردو دراین زمان سام پدر او ازجهـــــــا ن‌درگذشت ،مستقیماً در جنگها باوو یاری میکرد . زال در جنگ افرا سیاب که بعداز فوت منو چهـــر برنوذر حمله ور میشود ، اشتراك‌میورزد و مهراب کابلـــــی را مدد میرسا ند. زمانی که نـــوذرتوسط افراسیاب به قتل میرسد ، پهلوا نان و مرد مان ،بادل پرازغم‌واندوه نزد زال میروند و حـــال به او میگو یند. زال ازاین وضـــع‌سخت آشفته میشود واز فرط غضب جامه برتن میدرد ، میگریدوبرخاك مینشیند و میگو ید:

زبان داد دستان‌که تار رتسخیز — نبیند نیام مرا تیغ تیـــــــز

همان چر مه در زیرتخت منست — سنان دار نیزه در خت منست

کیب است پای مرا جایگـــاه — یکی ترك تیره‌سرم را کـــلا ه

براین‌کینه‌آرامش وخواب‌نیست — به ما نند چشمم به جوی آب‌نیست

روان چنان شهر یار جهـــــان — در خشنده با دامیان مها ن....

سپه راهمه زال آباد کـــــرد — دل سرفرازان بدان‌شادکرد»(۲)

۱ـ فردوسی ، شا هنامه ، بکوشش محمد دبیر سیاقـــی ، ص‌ص ۱۲۹ـ۱۹۶.

۲ـ ایضاً، ص ۲٤٤

در دوره فرمانروایی زو طهماسپ که پنج سال کام راندوهمچنان در عهد پادشاهی گرشاسپ که نه سال حکمروایی کرد ، نیز زال به مثابهٔ بزرگترین قدرت در کار دفاع از کشور و ایستادگی در برابر دشمنان خاك آریاناوحفاظت شان و شوکت فرمانروایان ، دلیرانه تلاش داشت .حتی برسر اقتدار آمدن بعضی ازفرمانروایان مدیون انتخاب وپشتیبانی زال بوده است. قرار روایت فردوسی وقتی که گرشاسپ از صحنهٔ قدرت حکمروایی دور شد، زال از موبدان نشانکسی راخواست که شایستهٔفرمانروایی باشد. آنان یکی را ازتخمهٔفریدون به نام کیقباد معرفی داشتند . کیقباد در البرز کوه میبود . زال رستم را نزد او فرستاد تا پیام اورا به کیقباد برساند و او را برای فرمانروایی آریانا دعوت کند. کیقباد پیام زال‌را میپذیرد و با رستم آهنگ تخت وتاج میکند . سپس به خواهش پهلوانان آریانا بجنگ افراسیاب تورانی میشتابد. در این جنگ رستم پسر زال کارهای بزرگی مینماید. چون افراسیاب‌دراین جنگ تاب مقاومت وپایداری نمییابد از راه صلح پیش‌می آید وصلح بین‌آریانا وتوران بر قرار میشود ، وجیحون به‌حیث‌سرحد آریانا و توران تعیین میگردد . (۱)

خلاصه ، زال از عهد منوچهرتا دوران دارا زنده گی میکرد ، اما از این پهلوان تاشرح سلطنت‌بهمن سخن رفته است. اوهمواره یکی ازبزرگترین رایزنان ومددگاران فرمانروایان آریانای باستانی بوده است و همهٔپهلوانان دراو بدیدهٔ اعتبار مینگریستند (۲).

گور اوغلی همانند زال سر گذشت عجیب داستانی وپهلوانی دارد . باوصف آن هم شهرتی‌که این پهلوان در آسیای‌مرکزی، در افغانستان ودر ناحیتی ازایران دارد، هیچگاه به پای

۱ـ ایضاً، ص‌ص ۲۶۵ـ۲۷۸ .

۲ـذبیح‌الله صفا، حماسه‌سرایی‌در ایران ، ص ۵۶۱ .

زال نمیرسد : اگر چه در بعضی از موارد سر گذشت او ،مطالبی است که قسماً باسر گذشت زال وقسماً باآن رستم شباهت دارد، لیکن این موضوع دال برآن نیست که داستان گور او غلی به طور کلی با داستان زال برابری کند. نکتهٔ مشابهی که در داستان زال و گور او غلی در وهله نخست به نظر میرسد ، پرورش هر دو پهلوان توسط سیمرغ وماديان است . دیگر آرزوی داشتن فرزنداست که دردل سام پدرزال و گور او غلی پر ورانیده میشود . سام صاحب فرزندی به نام زال میشود ، اماگور اوغلی تاآخر عمر از داشتن فرزندی محروم است به همان سبب «اوسس خان» را از پدرش که درداغستان به قصابی اشتغال میده است، به پسری میگیرد . به تاسی از روایات شفاهی ، گور او غلی مانند زال درمنطقه یی حکمروایی داشت . در ناحیه یی از پاردریا. پهلوانان ویاران زیاددر اطراف او جمع بودند. کار آنان جنگ با همسایه ها، هجوم برمخاصمان و گاهی نجات دادن اشخاص از بند دیوان ، جادو گران ونبرد بابیدینان بوده است .
آنسان که از روایات شفاهی گور او غلی درولایت تخار بر میآید ، گور او غلی باآن که زنش از جنس پری واز کوه قاف است، مسلمان بوده است. در داستانهای گور اوغلی وپهلوانان در باره او ، نامهای افسانه یی که تا کنون ازوجود آنها در عالم ظاهر خبری نداریم ، بسیارآمده است .از قبیل دیو ، پری، کوه قاف ونظایر این مطالب .البته این قبیل نامهای افسانه یی وخیالی در داستان زال ورستم نیز زیاداست، از قبیل سیمرغ دیو، اژدها جادوهای مازندران و غیره .یکی ازوجوه مشابهت این دوپهلوان اینست که هم گور او غلی و هم زال به آیین زمان خود گرایش داشتند . گور او غلی مسلمان بودوزال به یزدان پاک معتقد وپای بند آیین آریانای باستانی . ازاینجا میتوان به این نتیجه رسید که اگر ذوق راویان دورهٔ اسلامی در قصهٔ گور او غلی تصرفی نداشته باشد ، این داستان ظاهراً از ایجادیات عصر بعد از اسلام

آسیای مر کز ی است . چون نا مهای بعضی از قهرما نـــا ن درجه دوم وسوم این داستان‌شکل اسلامی دارند. بنـــا برا ن میتوان حدس زد که این‌داستان‌ساخته وپر داختهٔ‌قصه‌پر دازا ن بعد ازاسلام آسیای مرکـــز ی‌میب شد . نا گفته نبا یـــد گذاشت که مو ضوع اتکا به یـــک‌قدرت خارق العاده در هر دودا- ستان مطرح است . گور او غلی‌وزال ورستم در مواقع‌لازم ازاین قوه مدد میجویند . این قوه درداستان زال، سیمرغ ودر داستان گور او غلی ارواح اشخا صـــ‌روحانی است . از قبیل حضر ت صالح، حضرت خضر، حضرت علـــی‌و« چهل تـــن پـــا ك »(۱)

رای اینکه به اعمال پهلوا نـــی‌وسر گذشت داستا نی گور اوغلی وقوف کامل پیدا شـــود ، بهتـــراست موضوع از قول یکی از گور اوغلی گویان ولایت تخـــا ر(چاه آب) نقل گردد :

« روزی احمد خان مامای گور اوغلی جار چیها را امر کر دکـــه در شهر منادی زنند که تمـــام‌مردم از پیرو جوان به شکار گاه خان‌چمبل (دربعضی وریانت‌هاچنلی بئیل)بروند وبه‌شکار کردن‌مشغول شوند . زن احمد خان‌به شو هر شن گفت : تو که بادر باریان و دیگر کسان به شکار میروی ، مرادر قصر تنها نگذار، زیـــــرا مادشمندار هستیم میترسم مبا داکسی زیانی به من برسا ند و از آن ، شر متده گی‌ببار آید .احمد خان گفت گوراوغلی رادر قصر نزد تو میگذارم، یقین دارم او ینگه(زن ماما) اش رامحا فظت میکند . روز شکار فرارسید. احمد خان به‌عزم شکار روانهٔ شکار گاه شد و به گور او غلی تو صیه کرد که درغیاب او ازینگه اش نگهداری‌کند. طوری که گفتیم احمد خـــا ن‌دشمنان و مخا لفان زیاد داشت. یکی از اینان شخصی بود بـــه‌اسم « ایل قره » اودر منطقه تر کمن، خان وسر دستهٔ گروهی‌از مردم بودوبا احمد خان عداوت داشت . میخواست با دزدیدن زن احمدخان‌اورا بد نام وسنگش راسبـــك سازد . از غیبت احمد خـــان‌استفاده کرد. روانهٔ دیار اوشد.

۱ــاسم خاص ، نا معلوم ؟

به قصر شش داخل گردید. نخست به سراغ گور او غلی رفت ، چو ن
بعد از صحبتی از او تقا ضا کردکه از آمدن ایل قره به ینگه اشس خبر
دهد. گور اوغلی در اول از قبول این تقا ضا خود داری کرد ،
لیکن در آخر موا فقت کرد . نزدینگه اشس رفت وبه او گفت که ایـــل
قره آمده است و میخوا هد تـــرا ببیند . زن احمد خان که از موضوع
مخا لفــت شو هر ش بـــا ایـــل قره خبر داشت سلی محکمـــــی
برروی گور او غلی زد و او را ازآن حال آگاه ساخت.گور اوغلـی
که از ضرب سلی ینگه اشس آزرده خاطر شده بود ، شروع به گر ـ
یستن کرد. زن احمد خـــــا نچون دید گور او غلی میگیرید، متاـ
ثر شد وبرای جبران جزایی که به گور او غلی داده بود، حا ضر
شد با ایل قره ازپشت پرده صحبت کندو بفهمد که چرا ازوی تقاضای
ملاقات دارد . درسرش سودای چیست وبرای انجام چگونه کاری
آمده است . ایل قره از زن احمد خان خوا هش کرد که اجاز ه
بدهد تااز نزدیك ا زاو دیدارکند.چون ایل قره اجازهٔ دیدار یافت
از زن احمد خان در خواست کردتابرای او شخصاً چلمی پر کند و
در پیش رویش بنشیند.چـــون ازایل قره سخنـــان تهد ید
آمیز شنید مجبور شد خوا هشــ او را قبول کند. هنگا می که زن
احمد خان چلم رادر مقابـــــل ایل قره گذاشت ، خان مذکوراز
بند دست زن احمد خان گرفت واو را کشان کشان تانزدیـــك
اسپش برد وزن را بر پشت اسپ انداخت وخود نیز بر آن سوار
شد. میخوا ست به اســــپ مهمیزی زند و فرار کند کـــــه
گور او غلی بنای مما نعت راگــذ ا شت . ایل قــره هرچند عذرو
زاری کرد گور اوغلی نپذیرفت . ایل قره اسپی بسیار تنو مندو
مشهور داشت (۱) بار ها احمـدخان قصد ربودن آنرا کرده بود ؛

۱ـ در داستا نهای شفا هــی گور او غلی این اسپ تلفار
خوانده شده است.این کلمه به زعم راو یان وگور او غلی گو یان ولایت
تخار ، ظا هراً متضمن معنای چابك تیز تک واز این قبیل مفا هـــیم
میبا شد . مد لول صحیح وعلت این تسمیه به شکل واقعی آن بر
من نامعلوم است .

اما موفق نشده بود. گور او غلی‌رانیز از آن اسپ خوشش میآمد. ایل قره به گور اوغلی پیشنهادکرداگر از بردن ینگه اشس مما- نعت نکنند حاضر است اســـپ‌خودرا با مادیان وی جوره کند. این مادیان هما نست که گوراو غلی راشیر داده بودو گور اوغلی باآن انسی والفت خاص داشت.گور اوغلی نخست متر دد ماند و- لی خوا هشس داشتن کره یی ازاسپ مشهور ایل قره اورا بر آن داشت تا از عز مشس بگذردو بگذ ارد که ایل قره ینگه اشس را با خود ببرد. ایل قره پسس ازایـــن‌اسپ خود را نظر به وعده اشس بامادیان گو راو غلی جوره کرد.زن احمد خان رابا خودبرد.

وقتی که احمد خان‌از شکارگاه‌باز گشت ، از قضیهٔ ربود ن زنشس توسط ایل قره‌اطلاع یافت.گور او غلی رانکو هشس کرد و دستور داد تا او را ازقصـــــربیرون کنند. گور او غلـــــی میگر یست و با خود میاندیشید که‌راستی کار نا درستی کرده است گور او غلی از احمد خـــا ن‌خوا هشس میکند که هما ن‌مادیان رادر اختیار وی بگذارد تا از آن‌خودشس نگهداری کند. احمد خان این تقا ضای اورا میپذیرد .گوراو غلی با ماد یـــان ، با آن حیوانی که از شیر شس تغذ یـــه‌کرده بود، سربه صحرا گذاشت. مادیان بعد اززمانی دریك‌روزبارانی کره یـــی نـــر زایید. (۱) رنگش سیاه مایل به سرخ (تقریبـــاً همرنگ رخش‌رستم) بود. این‌کره

۱ـ روایت آذر بایجا نی دربارهٔاسپ گور او غلی به شکل دیگر آمده است. این روایت مطابـــق‌تذکر نو یسنده «کور او غلـــو و کچل حمزه » چنین است :« علی‌کیشی پدر روشن (کور او غلـــوی سالهای بعد) مهتر حسن خـــان‌بود و بر سر اتفاق چشمان علی کیشی رادر آورد . علی کیشی‌بادو کره اسپ کــــه آ نـــها را ازجفت کردن مادیانی با اسپا ن‌افسانه یی در یا یی به دســـت آورده بود، همراه پسر شس ازقلمرو خان میگریزد و پســـس از عبور ازسر زمینهای بسیار دورسر انجام در چنلی بیل (کمرهٔ مه آلود) که کو هستا نی اســـت‌سنگلاخ وصعب العبور بارا ههای

(بقیه پاورقی درصفحه۳۹دیده‌شود)

در همان روز اول به دنیا آمدن به‌تنو مندی اسپی بود. ازاین طرف به‌آن طرف مادر میجهید. گور اوغلی ازوضع این کره متعجب بود. زیرا کره‌یی به تنو مندی‌وهوشیاری‌آن ندیده بود این کره بعــــداً اسپی شد چو ن رخشــ‌رستـــم‌وگور اوغلی وپسرخوانده اش اوس خان‌رادر نبردها ومشکلات‌یاری‌میکرد.گور او غلی غرق در خیا لات بود . نمیدا نست چه کند . زنده گـــــی‌گذشته اش مملو از خاطـــرا ت تلخ بود. تا گهـــان درعالم رویـــا بود بعـــضی از انبیا و او لـیارا در مقابل خود دید که عبارت بود از:صالح‌پیغمبر ، خضرحیات،حضرت علی و «چهل تن پاك » (مطابق‌روا یا ت شفا هی اسم خاص ؟) اینها گور او غلی را تسلی‌دادند و هریکی ازآنها اورا وعدهٔ‌کمکی نمود . صالح پیغمبر حراست اسپ اورابه عهده‌گرفت واو را « قیر » نام گذاشت . دیگر آن کمکهایی‌رابه اووعدودادند. سپس به گور او غلی گفتند هر آرزو یی که در دل‌داردبرزبان آرد تا قبول گردد. گور او‌ـ غلی چهار خوا هش کرد : اول این که به مقام فرما نروایی برسد.

پیچا پیچ، مسکن میگـــز ینـــدروشن‌کرهٔ اسپهارابه دستور جا دو مانند پدر خویشش (مادیانی‌که این کره هااز آن زاییده شده ودر تاریکی پرورش یافته‌بودند)در تاریکی پرورش مید هد. رك ص۸.» یکی از کره ها قیر آت‌ودیگرش دور ات نامید ه میشنود . چنان که کور اوغلو در جا یـــی‌گوید :

«به هر دیاری که سفر کردم،دیوان رابه تنگ آوردم اسپـــم «قیرات »در آغو شش کو هستا ن‌به‌جولان در آمد » ایضاً ص ۱۲.دراین روایت قیر آت نسبت به دوزات‌قویترو مشهور تر است . در داستان شفا هی گور او غلـــی‌د رافغا نستان ،تنها یكِ اسپ به گور اوغلی نسبت داده میشود که‌همان (قیر)است که بعد از پیر شدن گور او غلی در خد مت اوس‌خان قرار میگیرد . از این‌که دا‌ـ ستانهای اوسن خان تسبـــت‌به‌گور اوغلی بیشتر است، بنابران درین دا ستا نهـــا قـیر همیشه‌بانام اوس خان توام اســـت، چنان که رخشش بارستم .

دوم صاحب زن زیبا یی از جنس پری شود. سوم به یافتن واسترداد ینگه اشهی به احمد خـــا ن تو فیق یابد .چهارم قلمرو اووسعت زیاد داشته وبر دشمنان همیشه پیروز باشد . آرزو های گوراوغلی از جا نب آنان پذ یر فته شد.پس از لحظه یی مکث گور اوغلی میخوا ست خوا هش دیگر ی نیز بکند، لیکن اشباح آنها، به او گفتند که میفهمند که آرزوی فر زندی را میکنی ، اما بـــدا ن وآگاه باش که ا زازل در قسمت تو فر زند نیست . برای ایـــن که در کار های کشور داری تنها و بـــی پـــشت و قـــنت (بال ، مجازاً یاور) نباشی برو به شهر داغستان نزد کریم قصا ب و پسر اورا از نزدش بـــه پســرخوانده گی طلب کن . این پسر یعنی اوسی خان در آیند ه پهلوان نام آور خوا هد شد ودست دشمنان وبد خوا هان ترا از پشت خوا هد بست .

حضرت خضر حیات وعده کمك همیشگی را برای گور او غلـــی داد واو گفت که در تمام خطـــــرها و مشکلات باا و خوا هد بود واو را مدد خوا هد کرد. حضرت خضر به گور او غلی گفت هر وقتی کـه به کمك نیازی پیدا کردی فوراً به خداونـــد التجا کـن وحضور خضر رامطالبه نمای. آن وقت بـــه سر وقت تو خواهم رسید و خار موانع را از سر راه تو خوا هم بر داشت. اشباح آنها ، از نظـر گور اوغلی ناپدید شدند او ازاین حادثه هم متعجب و هم خوشحا ل بود. از وعده های داده شده به اصطلاح «دلش باغ باغ میشـــد » مخصو صاً وعدهٔ کمك همیشه گی حضرت خضر حیات در رفع موا نع ومشکلات مایهٔ قوت روحی او شد .هما نطوری که سیمرغ به زال وعدهٔ کمك داده بودو در تمام دشوار یها وپیش آمد های سخـــــت ونا گوار به سروقت اووپسر ش رستم میرسید . درواقع ایـــــن دو قوه در اکثر داستا نهای اسا طیری وپهلوا نی عامل نجا ت وگشا یش مشکل پهلوا نا نمیبا شند ، حتی در بسیاری از داستا نهای عامیا نهٔ معا صـــردری، که لابد ریشهٔ کهن دارند ، نیز این امر به نظر میرسد .

پس از چندی گور او غلی نزدما مایشس احمد خان رفت واو را از عزم خود مبنی برخلاصی ینگه اشس ا زچنگك ایل قره اطلاع داد. گویند از محل احمد خان تاشهر ایل قره راه درازی بود .

بر مرز قلمرو این دو خان ،دریایی به پهنای هشتاد گز جریان داشت . عبور ازاین دریا برا ی گور او غلی هیچ مشکل نبود. زیرا قیر او اکنون اسپ تنو مندی شده بود و میتوانست به آسا نی ازچنین دریا بگذرد. گور او غلی مهمیز ی بر اسپ زد. قیر با جستی از این سو به آنسوی دریا جهید. سپس روانهٔ مقر ایل قره شد. بعد ازجستتجوی زیاد محل سکو نت اورا پیدا کرد. ایل قره درقلعه یی باشکوه زنده گی میکرد با دیوار های بلند که انسان از آن عبور کردن نمیتوا نست .
گور او غلی دور ادور قلعه بگشت ، هیچ راهی رانیا فت که از آن داخل قلعه شود. همه را هها ی قلعه مسدود بودو کشیکها در حال پهره داری بودند. گور اوغلی با ز مهمیزی به اسپ زد، قیر ازاین سوی قلعه به داخل آن بجست. گور او غلی قیر را درگوشه یی رها کرد وخود شس به جستجوی ینگه اشس برآمد. اتا قهارا دید ، نشانی از او نیا فت. بالا خر نظر شس به عمارت مجللی افتاد که در گوشه یی ازباغ جدا از خانه های دیگر بنا شده بود. به داخل آن درآمد ازیك اتاق به اتاق دیگر رفت . بالاخر دریکی از این اتاقها که کلکینها یشس مشرف به آفتاب نشست بود، ینگه اشس راپیدا کرد. ایل قر ه سررا برسرزانوی او گذاشت بود و باهم مشغول صحبت بودند گور اوغلی برایل قره نعره یی زد : بدان وآگاه باشس آمده ام تازن احمد خان رااز تو بزور ببرم. ایل قره از جرات گور اوغلی به حیرت رفت. گور اوغلی اخطارداد اگرجز ئیترین حرکتی بکنی باضر به یی نابودت خواهم کرد. دراین اثنا زن احمد خان ازایل قره اجازه گرفت تا مختصر صحبتی باگور او غلی بکند. زن دروقت صحبت به گور او غلی گفت : اکنون بردن من سودی ندارد، زیر ا بااین شرمنده گی نمیتوانم به دربار احمد خان بر گردم وازطرف

دیگر مد تها ست که ایل قره مرابا خود آورده بنا بران از بـــردن من درگذر. برای اینکه مسالـــۀدزدیدن مرا توسط ایل قره‌جبران وتلافی کرده باشی ، دختر ایـــل‌قره راکه به تا بنا کی ماه اسـت در اختیار تو میگذارم . اوراتسلیم‌احمد خان بکن و از این‌سر گذشت برایشس حکایت نما. شایددل اونسلی یابد واز سر من وایـــل قره دست بر دارد. مـــن اکنون‌به‌ایل قره علاقه مند شده ام و ضمناً مسایل دیگر که قبلا گفتم‌درمیان است که مرا مانع ازرفتـن باتـو به‌نـزد احمدخان میشود.گوراوغلی در نخست متر ددبود ولی بعد از اند یشه یـــــی قنا عت‌کرد .

با ید یاد آور شد که ایل قره‌به‌برد ن د ختر ش را ضی نبود واین موضوع را ینگه گور او غـــــلی‌پنها نی به او پیشنهاد کرده بودو در ضمن برا یش گفته بود که‌با یددختر ا یل قره را با چنا ن مهارتی ببرد که ایل قره واقف نشود و رنه‌کشت و خو نی به وجود خوا هدآمد ومبا دا درین حادثه گور اوغلی‌تلف‌شـــــود گور او غلـــــی قبول میکــند . ینگـــه‌اش به‌ایل‌قره میگو ید که گور او غلی ازعزم خود گذشته ا ست . بنا بر آن او مهمان ما ست باید اورا باعزت‌و اکرام مر خص نمود . گور او غلی‌شب را در محفل مجللی‌میگذرا ند که ایل قره به افتخار او تر تیـب‌داده است . صبحگا ها نکه همه از فرط خسته گی شب ، به خواب میرو ند، گور او غلی آهسته بــه اتاق دخترایل قره داخل میشـودواو را از اتاق بیرون‌میکند ،میخوا- هد بر قیر سوار شود و راه فر اردز پیشس گیرد که از ین وضع ایل - قره وا قف میگر دد . گور او غلی‌فورا بر اسپ سوار میشود ودختر ر ا نـیز در قـــــنچغـه اسپ مینشا ند . مهمیز ی به قیر میز ند و این حیوا ن با قو تی ازاین سو به آنسو ی قلعه‌میجهـــد ایل قره نیز اسپ مشهور خود راکه در حقیقت پدر قیر گوراو غلی است ، سوار میشود و به تعقیب‌گور او غلی براه میا فتد . هـــر قدر تلا ش‌میکند اورا دستگیر کنند،لیکن اسپ او در برابر قیـــــر گو را و غلی نا توان میباشد تـابا لاخر ه میر سند به لب در یا . قیر با اشا ر تي از در یا خیزمیز ندلیکن اسپ ایل قره از این کارعاجز

میما ند . ایل قره فکر میکند که با این گور او غلی نمیتو ا ند مقا بله کند، بنا بر آن بر او صدا میزند که‌ای جوا ن مرا با تو سر جنگ نیست باشس به‌تو نصیحتی میکنم‌وآن‌اینست‌که هیچ‌وقت اسپ خود راباما‌دیانی جفت نکن ، زیرااز قو ت آن میکاهدچنا ن که من اسپم را با ما د یان تو جوره کرد م اکنو ن نتیجه اش‌رامیبینی . از پهلوانی و شهامت تو معلو م میشود که تو بزر گترین‌خان تر کستا ن خوا هی شد. بنا بر آن مرا باتو کاری نیست هر کجا که میخوا هی بروو کوشش کن که دخترم رانیازاری . ایل قره‌پس از ختم سخنا ن خود به مقر خو یش با ز میگردد و گور او غلی‌نیز راه تر کستان‌رادرپیش‌میگیرد. چو ن به تر کستان میر سد د ختر ایل قره را تسلیم احمدخان مینماید. بعد از این آهسته آهسته قدرت‌وشهر ت گو راو غلی رو به فزو نی میرود تا آنجا که خودبزر گتر ین خان ترکستا ن‌میشود و حتی لقب سلطا ن را پیدامیکند. د جنگها ی زیاد شر کت‌میکند و وبر دشمنان پیروز میگردد. به کوه‌قاف حمله مینما ید آنجا را مسخر میسا زد و از نسل پریا ن آنجازنی‌میگیرد به نا م « اغه جنس»

اکنون وقت آن رسیده است‌که‌به دستور قبلی به سراغ کر ینم قصاب‌به شهر دا غستا ن برودوازاو پسر ش اوس خان (۱) را به فر زند ی مطا لبه کند . چون گور او غلی او س خان را از پد رش میگیرد ، او را با خود به تر کستان‌میاورد و به تر بیت و تعلیم او میپر دازد . گور او غلی آهسته‌آهسته‌صا حب نام وشهر ت میشود وبه حیث بزر گتر ین خان تر کستا ن‌مورد اکرا م وا حترا م قرار میگرد . به قرار اظهار گور او غلی گو یان‌شمارهٔ خانها یی که از گور او غلی فرما ن میبر د ند به چهل وشش نفر میر سید . ا ین چهل وشش خا ن در موا قع لازم به کمك گور اوغلی میشتا بند. باید خاطر نشان ساخت که بعضی ازاین خانان ودر بار یا ن گور او غلی همو طن‌او نیستند . یکی از آنا ن مو سوم به«شا د مان» است که از خرا سا ن میبا شد . دیگر «سا قی بلبل » که‌اصلا از کشمیر است . وی‌خوا ننده

۱ـ تلفظ این کلمه به شکل‌هوز،اوز ، هوسن و عو ض‌نیزآمده‌است

مقتدر وشهزادهٔ کشمیر بوده‌واوس‌خان در ضمن سفر خود به کشمیر او را با خود به تر کستان آورده است تا با آواز خو ششں در با گور اوغلی را رو نق بد هد . (۱) دیگر از خــانان و متنفدین در بار گوراو غلی ،حسن خان است ، که به حسن پهلوان مشهور میباشد، وی ا صلا از کلات بوده است .وی‌صا حب چنا ن زور و قدر تی بوده که در جنگها در ختها را از ر یشه‌بر میکنده و باآن بر دشمن حمله مینمود ه‌است . به قول بعضی از گو راو غلی گو یا ن ، حسن خان در حقیقت مر زبا ن قلمر و گور او غلی بوده است . خا نها ی دیگر عیار ت بود ند از احمد خا ن ویو سف خا ن ماما های گو راوغلی و قهر خا ن و زهر خا ن و محترم‌خان (۲)

به روی هم گور اوغلی پهلوانی نام آور و خا نـــــی مشهور بود، همچو ن زال که هم پهلوان بودوهم‌فر ما نر وای نا حیتی و همین هنر در او س خان ور ستم دستان کـه‌سانر اپ ناحیه سیستان بود ،دیده میشود . مد ت زند ه گی گو راوغلی‌معلو م نیست . ازخلال داستا نهای او واوس خان واخلاف وی چـنین‌بر می‌آید که گور اوغلی مدت‌زیادی حیا ت به سر برده است. لیکن.نه‌تاآن حدی که زال زنده‌گی کرده‌بود

۱ـ برا ی معلو ما ت بیشتردرباره سا قی بلبل به مبحث«اوس‌خان و یا دگر فتن علم کشمیر» همیـــن‌اثر رجوع شود .

۲ـ طبق روایت عا شور علـــی،گور او غلی گوی ازقر یه گزان چاه‌ـ آپ تخار .

بخش دوم

رستم واوس خان

١ـ اعمال قهر مانی رستم‌واوس‌خان :

طور ی که قبلا خوا ند یم زال‌وگو راو غلی تا حدی سر گذ شت مشا به داشتند ، به همین قسم درآینده خواهیم د ید که رستم جهان پهلوا ن و اوز (١) گزر سر گذشت‌نسبتاً هما نند دار ند .

آنسا ن که گفتیم دا ستا نهای‌گو راو غلی شا ید بنا بر تا ثیر دا ستا نها ی زال ور ستم ایجادشده باشد .ولی چون ذوق واسلوب راویان در ایجاد دا ستا نهای‌قهر مانی آریا نا ییان وترکان ناهمگون بوده است ، بنا بران این داستانهااز نگاه صحنه سازی و خصو صیا ت قهر ما نان و نبرد های آنان، به‌طورکلی مطا بقت خود را از دست داده ولی شبا هت جزوی را حفظ کر ده‌است . ما در ضمن تشر یح‌اعمال قهر مانی رستم واوس خان به‌وجوداشترا ك ایـــن دو داستان اشاره مینما ییم .

١ـ هر گاه او س با صفت‌گزریکجا بیاید در اینصورت تلفظ میگردد و اگر تنها ذکر شود او س تلفظ میشود

پس از آنکه مد تی از زنا شوییزال و رودا به گذشت رو دا به بار دار شد ، او تا زمان ولادت‌ر ستم‌سخت به زحمت واز سنگینی بچه دردمند وبه عذاب بود . هر رو زتکلیف او بیشتراز پیشتر میشد . روزی رودا به از هوش رفت .زال‌را از ین حادثه مطلع سا ختند ،چون زال به بالین همسر آمد، زار زارگر یه کرد . چاره دیگر نداشت ، جز این که پر سیمرغ را بر آتش‌گذارد و بعد از آمدن‌سیمرغ‌ازآن استمداد جوید. چون لختی پـــرسیمرغ بسو خت ، هوا تار یك‌شد و سیمرغ پد یدار گشت . از زال‌پرسید که‌این همه رنج و غــــم از بهر چیست ؟ از رو دا به نـــره‌شیر ی‌نا مجو ی پیدا میشود کــه هژ بر خاك پای او را میبوسد وابربر سرا وگذشتن نتواند . بـــه زال دستور داد که او ل رو دا به‌را به می مست کن تا او را از درد آگا هی نباشد . یك مرد بینا دل‌رابیاور و یك خنجر آبگو ن نیزتدارك ببین . آن مرد باآن خنجر پهلـوی‌رودا به را بشکا فد و از آن کود ك را بیرو ن کند . سپس‌پهلو ی رو دا به رابدوزد . بعد از آن‌گیاهی است که با ید او را به دست‌بیاوری‌و آنرا با شیر و مشك بکو بی وهر سه را در سا یه خشك کنی و آنرابسایی وبر موضع پاره شده بیا ـ لایی تا محل پار ه شده به هم‌پیوسته‌گردد ورو دا به بهبود یا بـــد . سپس یکی از پر ها ی سیمر غ‌را برآن بمال ، زیرا فرمن خجسته است . (۱)

وقتـــی که سیمـــرغ ایـــن‌سخن را بپا یان رسا نید، یـــك پر خود را کند و به زال داد وخودبپر واز در آمد و از نظر نا پدید گشت . زا ل بر حسب‌دستـــورسیمر غ عمل کرد . بعد از پاره کرد ن پهلو ی‌رودا به ،بچه یـی‌شیر ما نند بیرو ن آورد ند .مرد وزن به تعجب اندر شد ند ، زیراکسی چنین نو زاد ی را ند یده‌بود. رودا به از تا ثیر می هنوز بیهوش‌بود . چو ن به هو ش آمد بـــا سیند خت بنای حـــرف زدن راگذا شت کود ك را به رود ابـــه

۱ـ فردوسی، شاهنامه، چاپ‌مسکو ، سال۱۹٦۳ ،ج اول ،ص۲۳۹

نشا ن داد ند . از دید ن کو د ك بخنديد . از ين كه از دردکو لد شدن رسته بود، او را رستم نام نهاد(۱). در جبینش فرشا هنشهی را خوا ند به اندازه اواز حر یر کودکی بسا ختند و در ون آنرا از موی سمور پر کرد ند . بر رخ آن صور تنا هید و هور را نقش کردند و بر باز و یش شکل اژدهای دلیر را . در چنگش چنگال شیررا نهاد ند و در زیر کش او سنا ن راگذا شتند . و بر يك دست او کوپال و به دست دیگر ش عنان را دادند. سپس اورابر اسپ سمند سوا ر کر د ند ، در حالی که در گرد ش چند چاکر نیز بود، آن صو ر ت رستم رانزد سام نریمان به زابلستان بر د ند . از د ید ن صو ر ت موی پر بدن سام بلند شد. گفت این کودك مرا ماند. پس نامهٔ زال را پاسخ کرد و گفت که اکنو ن پشت من راست شد . رستم رادهدا یه شلیر مید ا ند. چو ن نا ن خو ر شد، خو را ك پنج مرد را می خو رد. و قتی که هشت سا له شد، چو ن سرو ی آزاد گر د ید .تصورمیشد که به قد و چهره و فر هنگ به سام یل می ماند. وقتی که به سا م خبر رسید که رستم بز ر گ شده است. رغبت دیدن رستم در دل او پد ید آمد. برا ی دید ن ا و آماده حر کت شد. چو ن زا ل ازآمد ن سا م خبر شد، خو دش و مهراب کابل خدای به پذ یرا یی او بر آمد ند . بر پشت يك پیل تختی ز رین را آرا ستند و برآن پور زا ل بر نشست. بر سر ش تاج، برمیا نش کمر بند و درپیشش سپر و گر ز گر ان د ر دست بود. همه بر سا م سرفرودآوردند. سام چون رستم رابر پشت پیل بد ید ما نند گل چهره اش شگفت . رستم سام را نمازبرد و برا یش گفت من از نسل توهستم و چهره من به چهرهٔ تو می ما ند. خدا کند که قد ر ت ودلیری من نیز به تو ما نند با شد. سلم ازد یدن شکل و هیئت رستم حیران شد وهر زما ن نا م یزدان را بر اومی خواند. سام مدتی باز ال بما ند و سپس از آنا ن جدا شد.

۱ــ فردو سی ، شا هنا مه ،چاپ محمد دبیر سیا قی ، ج.۱،

هنگا می که آنها راترك می کرد به پور زا ل گفت: بکو ش تا جز ا ز را ستا ن نبا شی. خرد را برخوا سته تر جیح بده. همه سا له از بد ی دست دور بدار و همه رو زه‌راه ایز د ی را جستجو کن به‌این پند من عمل نما وجز راه‌راست‌مرو.

چو ن عمر منو چهر به یك صدوبیست سال میرسد، نوذر را مـی طلبد و تخت و تا ج را به پسرمی‌دهد و او را در کـــار ملك داری میگذار د. منو چهر از پســر ش نوذر در خوا ست میکند که پا ید همیشه به کمك سام و زال وفرزند‌نو خا سته اش رستم، چشم‌داشته با شی و یقین دارم شهر تو ران‌از دست این جوا ن خرا ب خوا هد شد.

اما در بارهٔ چه گو نه گی‌به‌وجود آمدن و بزرگ شدن او زگزر، مانند رستم جهان پهلوان اطـلا عات وسیع دردست نیست . تنها از خلا ل دا ستا ن گو راو غــلی‌همینقدر معلوم میتوا ند شد کــه او س خا نَ در خا نهٔ یك مردقصاب موسوم به کر یم ، بـه د نیا آمده است . در هنگام تولداو نه راهنمایی و اهتمام سیمر غ و نه کدام قوهٔ خا ر ق العادهٔ دیگر در کار بوده‌ونه‌دراین کار کدام مشکلی‌پیشس آمده است. شا ید و لا دت او مثل یك نو زاد عادی صو ر ت گر فته ودر زاد گا هشس ما ننند یك طفل عا دی پر و رش یا فته باشد. علت این‌که چرا اشبا ح چهار مرد رو حا نـی‌گور وغلی را تحر یص کرده بودند تا اوسن را به فر زند ی برگزینند، معلو م نیست. و این مو ضـو ع ما نند مو ضو عا ت دیگرداستان‌خیالی گور او غلی در پردهٔ ابهام است. به هر حا ل آغاز کار نامه‌ها ی این پهلوا ن آذ ری یاترکمن از در بار خانّ تر کستا ن یعنـــی‌گـور او غلی ، حاکی از زور مندی وپهلوانی اوست . او برای تسخیر بلاد مختلف گا هی تنها و گا هی بایاران کمر می بندد. گاهی پیرو ز بر می گردد و زمانی در بندمیافتد وباز رها میشود . اسپ او یعنـــی«قیر» که لا ید رنگ مشکی داشته است، عا مل نجا ت او ازمشکلات‌است. چنانکه رخشس، جها ن‌پهلوان را در سختی ها یا ری میکـــرد.

پیش از آن که در بارهٔ کارروا ییها ی او س خا ن صحبت کنیم لازم است نخست بدا نیم که سرگذشت پهلوانی و گنـــد آوری رستم جها ن پهلوا ن از چه قراراست . طبعاً پس از ذکر اعمــال پهلوا نی او س خا ن به مقا یسه ومقارنه صفات مشابه بهــردو پهلوا ن و وجوه مشترك هر دودا ستا ن میپر دا زیم.

رستم که لقب او در بعضی ا زتوا ریخ قد یم عر بی «الشدید» آمده است(۱) اعما ل قهر مانی او آوردن کیقباد از البر ز کوه به غــرض پاد شا هی و نجا ت دادن کاووس از بند ها ما ورا ن و بیرو نرا ندن افرا سیا ب از آر یا نا که درغیبت کاووس بر این دیار تا ختهٔ و آنرا تسخیر کرده بودو نیز کار ها یی از قبیل پر ورد ن سیاوش، گذشتن از هفتخوان ، تسخیر دژ سپند کوه، تا ختن به تو ران به خو نخوا هی سیاو ش، جنگ با سهراب نبرد باجها نگیر پسر خود ، جنگ بابرزو جنگ با اکوا ن دیو، جنگ با دیوسفید و غیره می با شد .

یکی ازبزر گترین اعمال پهلوانی رستم گذ شتن از هفت خوان است . خوا ن او ل جنگ رخشس با شیر می با شد .وآن چنین است کــه رستم به عز م سفر از پیشس پـدر بیرو ن شد و بر رخشس بر نشست در بیا با نی رسید که پر از گوربود. آنجا لگام رخشس راازسرشس کند و آنرا رها کردو خو دش به خوا ب رفت. قضا را در این دشت شیری بود، پا سی بگذشت شـیر در نده از سویی به طر ف کنام خود آمد . نظر شس به رستم افتادرخشس را بر بالای سر اودید،شیر بر رخشس حمله ور شد. دراین وقت رستم از خوا ب بیدار گشت و بر رخشس صدا زد که ای هو شیارتراکه گفت که با شیر کار زار بکـن ودفعتاً به تو صیف رخشس شـرو ع کرد:

۱ــ دینوری ، اخبار الطوال ، صـ۲۷، حماسه سرا یی در ایرا ن ص ۵٦۹

چنین گفت یارخش کای هوشیار که گفت که با شیر کن کارزار
اگر تو شدی کشته بردست اوی من این ببر واین مغفر جنگ جو ی
چگونه کشیدی به ما زنده ران کمند و کما ن تیغ وگرز گرا ن
نبینم چو تـو بارهٔ تـیز تك به تندی و تیزی و نر می ور گ(۱)

خوان دوم ، یافتن چشمهٔ آب است. چو ن رستم در بیا با نـی سو زا ن منزل میکرد، هم خودش وهـم رخش از تشنه گـی از کار شد ه بود. روی به سو ی آسما ن کردو از خداوند کمك خوا ست. نا به هنگا م میشی پیش روی رستم پد ید گشت. پا لنهگ رخشس به دستی و تیغ خود به دست دیگـر بگر فت و در پی میشس به راه افتاد میشس بر سر چشمه یی رسـید.رستم ازآن آب خورد و نیز تنشس را پاك شست وسپس شکار کردو آنرا کبا ب نمود وخورد و بـه خوابه رفت .(۲)

خوا ن سو م جنگ رستم بااژدها ست. در این جنگ رستم ما نند او س خا ن که در مو قع با ز گشت از قزاقستان بـا اژ د هـا یـی جنگیده بود، پیروز شد. خـوا ن چها ر م کشته شد ن زنی جادو گر به دست رستم است. در ین خوان رستم بر زن جادوگر پیروز میگردد، هما ن طو ر ی که او س درکشمیر بر جادو گر ا ن پیروز شده بـود. خوا ن پنجم گر فتار شد ن اولاد پهلوا ن بد ست رستم میبا شد. اولا د مر زبا ن نا حیهٔ مازندرا ن بود و پهلوا ن و زور مند. به رستم گفت نباید به د یـار نره د یـوان پر خاش خر گـذر کنی. لیکـن رستم بر او تاخت با کمند اسیرشس کرد و از او در خوا ست تا نشان و جا ی دیو سفید و پولا د دیـورا به او با ز گو ید. اولاد نشا ن دیو سفید وپولاد دیو را بـه رستم گفت. جها ن پهلوان پس از زد و خورد با دیوا ن، خود رابنزد کاؤوس شاه که در ما ز ند را ن محبو س بود رسا نید. خـوا ن ششم جنگ رستم با ارژنگ دیـو

۱ـ فر دوسی، شا هنا مه، چا پ دبیر سیاقی، ج۱ ،ص ۲۹۹ .
۲ـ ایضا ، ص ۳۰۰ـ ۳۲ .

است و خوان هفتم کشته شدن دیو سپید به دست رستم. رستم از طرف کاووس نزد شاه مازندران به پیامبری شد. پیام کاووس را به او گفت. اما شاه مازندران به پیام کاووس اعتنایی نکرد و گفت به کاووس بگو که از خواستن من نزد خود در گذرد و باید زود به آریانا باز گردد و رنه من با سپاه خود به سوی او حرکت میکنم و به او شکست سخت خواهم داد. رستم به نزدیک کاووس باز گست و پیام او به کاووس باز گفت و کاووس را به جنگ شاه مازندران تحریض کرد. کاووس در این نبرد پیروز شد و به خواسته رستم او لاد را بر مازندران فرمانروا کرد. (۱) کاووس به آریانا باز گشت و رستم را به نیمروز فرستاد و سر زمین سیستان و زابلستان را به او داد. (۲)

دیگر از کار روایی های رستم جنگ با شاه هاماوران و نجات دادن کاووس از بند او و جنگ وی با افراسیاب و تورانیان است. شکستی که دراین جنگ به افراسیاب و تورانیان رسیده است، در اثر قدرت و جنگ آوری رستم و دیگر پهلوانان آریانا ست. دلاوران و پهلوانان نامی توران در این جنگ به خاک و خون غلتیدند.

یکی دیگر از بزرگترین رویدادهای زنده گی رستم رزم او با فرزندش سهراب و کشته شدن سهراب به دست رستم می باشد. سهراب از بطن تهمینه دختر شاه سمنگان به دنیا آمده است. رویداد این داستان چنین است: رستم از سیستان برای شکار به نزد یکیهای شهر سمنگان رفته بود، سمنگان سر زمین بوده است در سر حد آریانا و توران در سمت مشرق خراسان و در کنارهٔ جیحون بعد از شکار رستم به خواب میرود. دراین وقت چند تن رخش

۱ــ فردوسی، ایضا، ص ۳۳٤.

۲ــ بوسورت، سیستان قبل از ورود اسلام، ترجمه نگارنده، مجله ادب ۱۳٤۹، شماره ۱ــ۲، ص ۷۱ ونیز رجوع شود به فارسنامه ابن بلخی، چاپ لترنج ونکلسن، کمبریج، ۱۹۲۱، ص ٤۳.

رستم رامی دزدند و به سمنگان می برند. رستم از برای یافتن است خود رد پای آنان را میگیرد و به سمنگان می رسد. شاه سمنگان وعده می دهد که اسپ اورا بیابد واو را به مهمانی دعوت می کند. از مجلس بزم رستم مست به خوابگاه می رود شب هنگام از بیرون در خوابگاه او آواز ملایم آهسته یی به گوش می آید. در باز میشود پشت سر بنده یی شمع بدست، دختری صاحب جمال دیده میشود.

این دختر وارد خوابگاه رستم میشود و می گوید:((من تهمینه ام دختر شاه سمنگان از اوصاف و داستانهایی که در بارهٔ توشنیده بودم عاشق توشدم واکنون که اینجا آمده ای از تو می خواهم که مرا به همسری بر گزینی تا از تو صاحب فرزندی شوم))رستم نخست بروی خشمگین میشود، سپس شاه سمنگان حاضر میگردد و در حضور موبد آن دوتن پیوند زناشویی می بندند. روز بعد اسپ رستم را به وی باز میدهند. هنگامیکه رستم از تهمینه جدا می شود به او مهره یی میدهد تا اگر او پسری بدنیا بیاورد آنرا به بازوی وی ببندد و اگر دختری به گیسوانش. رستم از سمنگان عازم سیستان میشود. بعد از مدتی تهمینه سهراب را بدنیا می آورد. سهراب همینکه بزرگ میشود، مانند پدر برز و بالا پیدا میکند و مانند او تنومند میشود. اسپی انتخاب می نماید. فنون جنگ می آموزد و بر کاووس لشکر می کشد. در این لشکر کشی افراسیاب او را یاری می کند. اومیداند که سهراب پسر رستم است اما می کوشد که این را زنا گفته ماند، زیرا افراسیاب می خواهد از پدر توسط پسر کین بکشد و سپس پسر را تلف نماید و از شر این دو پهلوان نجات بیابد و با فراغ خاطر کام براند. سرانجام سهراب بدست رستم کشته میشود وراز پدری وپسری آنان از نهان به عیان میاید وقضیه به این ختم میشود که لشکر توران از جیحون بگذرند. وبه خاك خود باز گردند ونعش

سهراب رارستم به سیستان ببرد(۱)

یکی از موضوعات دیگری که‌حا کی از گو شه یی از سر گذشت پهلوانی رستم میبا شد ،جنگ این پهلوان با اشبکوش پهلوان تورانی و همچنان نبرد رستم با خاقان چین وکافور مردم خوارو پولاد وندا ست (۲) . و نیز نجات دادن بیژن ازچاه (۳).یکی دیگرازسر گذ شت ها ی داستان رستم سر گذ شت وی با کك کو هزاد است. این داستان در ملحقات شا هنا مه آورده شده است(٤).کك کو هزاد مرد ی بود نبرد،وپهلوانی بود نیرو مند و زال ازاو بسی خوف داشت . زیرا او به‌زال ، به‌سا م و نر یما ن گردو نیز به گرشاسپ دستبرد زده بود. ککک کو هزاد در نز د یك زا بل به سه روزه راه بر کو هی سر کشیده بماه‌درقلعه یی زنده‌گی داشت(۵). نام این حصن مر باد بود. کک‌کوهزاد سپاه فرا وا ن دا شت. سپاه‌اوهمه ناوك اندا زو ژ و بین گذا ربودند .وی هر سا ل ده چرم گاو پر از زر از زال با ژو سا و می گرفت.

۱ـفردوسی ، داستان رستم وسهراب ، با مقد مه و تصحیح و توضیح مجتبی مینوی ، انتشارا ت بنیاد شا هنا مه فر دوسی ، تهران ۱۳۵۲ ص‌ص ۲۰ـ۲۱ .

۲ـ فر دوسی ،شا هنا مه، ازانتشارات امیر کبیر ، چا پ سو م، تهران ۱۳٤٦ ج ۲ ص‌ص ۲۰۷ـ۲۱۰.

۳ـایضاً ص ۲۲٦،

٤ـ فردوسی ، شا هنا مه ،چاپ محمد دبیر سیاقی ،ج ۱ ص ٤۳

۵ـ در فراه حالیه حصاری زرین‌وبر افراخته از سنگ وگچ وجود دارد که مردم آن ولا آنرا حصار کک‌کو هزاد مینا مند در مقابل حصار بردشتی پهنا ور جا یگا هی است‌مستطیل شکل که گو یند میدا ن زور آزمایی رستم‌و کك کو هزادبوده‌است . نشانه ها ومحل و قوع این دژاستوار به تو صیف فردوسی‌از این دژ، شباهت کامل دارد.

چون رستم از کوه سپید بیامد، زال اندیشه مند گشت که مبادا اوبسوی کک کوهزاد بتازد وزنده گی خود را بباد دهد.

رستم باکشواد و میلاد از کک کوهزاد خبر یافتند. جهان پهلوان نزد زال شد و به او اظهار کرد که می خواهد به رزم کک کوهزاد شود. زال خطاب به اومی‌گوید که کک کوهزاد از گرشاسپ و سام جنگی تر است. زال می خواسته با این تذکر رستم رااز رزم کردن با کک کوهزاد باز دارد؛ لیکن پور زال بر این امر تن در نداده وبه جنگ کک کوهزاد شد و درین رزم دلاوریها یی از خود نشان داد (۱) از اعمال دیگر پهلوانی رستم جنگ اوبا نواسه اش برزو پسر سهراب است. (۲)

دراینجا باید به یك رویداد بزرگ دیگر زنده گی پهلوانی رستم که نبرد او با اسفندیاراست اشاره کنیم. مسبب اصلی این جنگ گشتاسپ بود که برای رهایی از خواهشهای پسرو با آنکه میدانست مرگ او درزابلستان بدست پور دستان خواهد بود، ویرابه جنگ پهلوان سیستان فرستاد. رستم چون بااسفندیار روبرو شد از در استمالت پیش آمد اما اسفندیار با تندخویی به او پیش آمد میکرد و چنین می پنداشت که او را دست بسته نزد گشتاسپ خواهد برد. جنگ میان این دو پهلوان در گرفت و رستم بچاره گری زال وسیمرغ، پهلوان کیانی را از پای در آورد وگویا همین کار مایهٔ زوال خاندان سام شد (۳).

حادثهٔ جنگ اسفندیار ورستم رانو یسندهٔ کتاب مجمل التواریخ والقصص عینا از کتاب غرر اجبار ملوك الفرس گرفته است (٤). راجع

۱ـ شاهنامه ، ص‌ص ٦١ـ ٧٠.

۲ـ ایضا ص ۷۷ .

۳ـ حماسه سرایی ، ص ٥٩٨.

٤ـ مجمل التواریخ، ص ٥٢، غرراجبار ملوك الفرس از صص ۲٤۱ به بعد ، حماسه سرایی در ایران ص ٥٩٩.

به علت جنگ اسفند یار و رستم اکثر مو ر خا ن هم عقیده انـــد،
لیکن دینو ر ی آنرا نتیجـــــهٔ مخا لفت رستم با گشتا سپ د ر
پذیرفتن کیشس زر دشتی میداند(۱).وچنین نظر را داکتر اسلا مـــی
ندو شن در « داستان داستا نها »تا یید میکند.

پس ا ز تذ کر مطا لب فو قمی توا ن به ین نتیجه رسید که رستم
پهلوانی است که قدرت و قـــو ۀ اوبیش از نیروی آدمیان است(۲)
شا ید این نیرو ی او از آنجهت است که از طر ف مادر با شـــاه
اهر یمنا ن ضحا ك منسو ب بوده است .(۳)رستم علی الرغم ضحاك هو
خواه نیکو ییها بودو دیو سفیــد را در غا ر ش کشت و بسیا ر ی
از اهر یمنا ن را در جنگ مغلوب کرد، به خصو ص ما جرا ی رستم
باا کوان دیو که رستم را از فا صلهٔ بسیا ر بلند به در یا ب اندا خت
مشخص است. طر ز کشته شد ن رستم نیز بسیا ر جا لب اســت.
برادر او شغاد کا ری می کند کــه رستم و رخشس او در گو د ا لـــی
که پر از نیز وشمشیر است مـــی افتد ورستم در هما ند م مر گـــک
تیر ی از کما ن رها می کند که درخت و تن او را به هم می دوزد.

درین شکی نیست که در زند ه گی رستم دستبا ن، هما نند اوس
خا ن خوا ر ق عاد ت راه یا فـــته است، لما این حادثه نبا ید سبب
انکا ر از و جود تا ریخی او شود.ممکن است درمیان قوم تر کمـــن
یا آذر با یجا ن به نام گور او غلی قهر مانی و جود د اشته باشـــد،
لیکن دراین شکی نیست که گذ ـشت زمان و ذوق وسلیقهٔ راو یا ن

۱ــ اخبار الطوال ص ۲۷،حماسه سرایی در ایران ص ۵۹۹ ،داستا ن
داستا نها تالیف محمد اسلامی ندوشن از انتشارات انجمن آثار ملی تهران
۱۳۵۱ ص ص، ۱۶۸ــ۱۶۹ و۱۷۲ــ ۱۸۷

۲ــ مولف تاریخ سیستان راجع به رستم می نویسد :« خدای تعا لی
خویشتن را هیچ بنده چون رستم نیا فرید .» رجوع شود به تاریـــخ
سیستان چاپ خاور ص ۷ .

۳ــ نولد که ، حماسه ملی ایران، ص ۳۰

بعداً چیزها یی را در دا ستا ن‌اووارد کرد که حادثه یی را به افسانه بدل نمود .

از مطا لعه‌شا هنا مه فردوسی چنین بر می آید که عمر دا ستان رستم تا زما ن نظم این کتاب، د رحدود هزا ر سا ل و عمر خود ش پنج صد (۱) یا ششصد سال بوده‌است (۲). اینکه رستم ششصد سا ل زنده‌گی کرده است، نبا ید مایه تعجب باشد، زیراهمانطوریکه قبلاً اشاره کر ــ دیم در زنده گی این قبیل قهرمانان خوارق عادت د خیل بوده است. البته این امر قسماً ناشی از فا صلهٔ زما نی میبا شد . به همین سبب است که در داستا نها یی که عمرآنها کوتاه تراست راجع به طو ل‌زنده گی قهر ما نا ن مد ت‌کو تا هتر تذ کر داده شده است. چنا نکه اگر عمر او س خا ن را بارستم دستان مقا یسه کنیم ،مد ت عمر او س خا ن نسبت به قهرمان‌سیستا ن کمتر میبا شدو شا یدبه صد سا ل نر سد .

بهر حا ل اگر از نگا ه مد ت‌حیات این دو پهلوان قابل مقا یسه نبا شد، از جها ت دیگرمیتوا ن از احوا ل و کرد ار آنا ن مقا یسهٔ‌نسبی به عمل آورد . اوس‌خا ن در بلخ آوان(؟) حکمروا یی دا شت، چنا نکه رستم سا ترا پ‌سیستا ن بود. هما نطو ریکه‌رستم از زال مدد می گر فت و چشم به‌مشورت ورا هنما یی او داشت ، اوس خان نیز از گور او غلــــی کمك می گر فت و از طر ف ا و هدایت میشد . با وصف آنکه گور او غلی همیشه از مدد او س بر ــ خوردار می بود . کار هایی را کـه رخشش رستم انجام میداد قیر اوس نیز در موا قع لازم شبیه آنرا اجرا می کرد. هما ن قسمیکه رستم با دیوان ، جا دو گران ودژخیمان د رستیزه بود، او س خا ن نیز با این گروه جنگیده‌است. اگرسیمرغ در زند ه گی رستم نقشی دا شته، با زنده‌گی اوس خـان ((چهــلتن پا ك)) و((خضر)) را بطه داشتـه است. لقب رستم ،جها ن پهلوا ن‌تهمتن و گوی پیلتن‌است و از اوس

۱ــ نولد که، حماسه ملی ایرا ن، پاورقی شماره ۲ ص ۳۱ .
۲ــ ذبیح الله‌صفا ،حما سه‌سرایی‌درایران ، ص ۵٦۷

گرز که در واقع معنای قوت ونیرو مند ی در آن مندمج میبا شد. برای اینکه مقا یسهٔ این‌دو د ا ستنا ن بصو ر ت مشر ح تر انجا م گیرد لازم است سر گذ شت پهلوا نی او س خا ن را هم ما نند آن‌رستم جهان پهلوان ، نقل کنیم باید یاد آور شد که این سر گذ شت ازقول دو تن از روا یا ن ، به نام عاشورعلی و آدینه محمد از ولسوا لی چاه آب تخار نقل میشود:

بعد از اینکه گور او غلی او س خا ن را از پد رش کر یم قصا ب از دا غستا ن به تر کستا ن آورد، مد تها در تر بیت او بذ ل مسا عی کرد. او را تیر اندا زی و اسپ سوا ر ی آمو خت. هنگا میکه اوس جوان برو مند شد ، آواز هٔ قو ت و پهلوا نیش نه تنها در شهـر چمبل ، بلکه درسراسر تر کستان پهن شد .بعد ازبز رگ شدن اوس خان، او غلی دیگر آرام و بـی غم و از فکر هجو م خا نا ن مجا ور فا رغ بود و جز کا مرا وایی وعیش و نو ش و تفر یح و شکار ، کا ری ندا شت. جنگ آوری و پیکـارجویی رابه عهده او ز گز ر گـذا شت. این پهلوا ن شهر ها را می گشود، توجه دختران را جلب میکرد با پریان هم صحبت می شد و د رمجا لس رقص و شا دی آنـان آشکا رو نها نی حضور می یا فت، با دیو ها پنجه نرم می کرد وطلسم آنا ن را می شکست. بسا نرستم‌دستان در میا نهٔ آورد گـا هٔ می غر ید .ضر بهٔ گر ز وشمشیر برو او کا ر گر نمی افتاد، زیـرا تیغ بند ی دا شت و علم کشمیـر (جادو) را فرا گر فته بود. برعلاوه آن، هر جا که به مشکلی بر مـی خورد، فو را خضر را به کمك می خوا ند، چنا نکه رستم سیمر غ را. او س در شهر چمبل که در دا ستا نها ی گو ر او غلی مر کـز تر کستا ن خوا نده شده است، سکونت نکرد. مخصو صاً بعد ازاز دواج به «بلخ آوان» رفت ودر آن شهر بساط خانی بگسترد او س مانند رستم خود را درجنگ هـا معر فی می کرد تا حر یف وهمر زمش او را بشنا سد. او وقتیکه

حر یف را به جنگ و زور آزما یی دعو ت می کرد، خود ش را بد ین سا ن معر فی می نمود:((اصل دارم داغستان باوام (۱) گوراو غلی سلطان نام خدم (۲) اوسن خان، آباد کدم ، بلخ آوا ن (۳) بیا بد (٤) د (٥) میدان*» بعد ازآن به جنگ شروع میکرد. اوس بسیا ر ز یر ك و در عین حـــال مو قع شنا س بود.

درمواقــع لازم به گو نه گون صو ر ت مکیا ژ می کرد تا بـــه هد فش دست یا بد. چنا نکـــه در دا ستا ن ((دشت طلا یی)) می بینیم که برا ی ربو د ن خوا هرزیبا ی هفده سالهٔ احمد خان، ما مای گور اوغلی خودرا به گو نه زنـــی در می آراید تا داخل قصر اغه جنسس زن گور او غلی شود ودرمجلس خاص که برای زنان ودختـــرا ن تر تیب یا فته بود، شر کت کندو به تد بیر ی خوا هر احمد خا ن را به ربا ید. او س خا ن گا هی کـــه ضرو رت می افتاد، خودرا بصورت ملنگ و قلندر ، تاجر ، مسا فرؤ لید ۂ نا دارو نظا یر آن در می آورد. و به بها نه یی دا خل قصر امـــر او خـــا نها می شـــد وبعد کار خو دش را می کـــرد. در راه رسید ن به مقا صد خو یشس ا ز پیر ز ن، کل بچه ها و کسا ن دیگر استمداد می جست. با اژدها مـــی جنگید و آنرا پاره پاره می کرد . چنا نکه در دا ستا ن از دوا ج اوس خا ن خوا هیم دید که چگو نه با این مو جود اهر یمنی مقا بل می شود . در بز کـــشی هـــا گو سالـــه و گا و هـــا را ز یـــر تقوم

۱ــ (بـــا با ، بـــا با یم) دربعضی جایها به جای این کلمه ، آتم (پدرم) به کار میرود.

۲ــ (خودم)

۳ــ گردم

٤ــ (داخل شو)

٥ــ (در)

*ــ یعنی اصل من از داغستا ن است، پدر کلانم گور او غلـــر سلطان می باشد . نام خود م اوسن خان است ، بلخ آوان را آباد کرد. بیا در میدان جنگ بامن مقا بل شو.

(زیرران) می‌کند . اوس خان مانند رستم ظاهرا دوزن داشته است. یکی به نام ((شیر ماهی)) که دختر خان قزاقستان است. اوس از او دو پسر به نام شیرعلی و نور علی و یك دختر به نام گلنار داشت با مطالعه سرگذشت اینها بیاد پهلوانهای دو پسر رستم یعنی سهراب و جهانگیر و دختراو آذر گشسپ می افتیم که شرح رویدادهای زندگی آنها را در بخش جداگانه بررسی خواهیم کرد. شیر ماهی زن اوس با کمال وجمال است. او مانند تهمینه زن رستم که از جهان پهلوانان برای سهراب نشانی گرفته بود، قیر اوس خان را بعد از محبوس شدن او به حیث نشانی در محل مخفی نگهداری می کند تا اینکه شیر علی بزرگ میشود وبسواری این اسپ پدر و اقوام خودرا از بند نجات میدهد . شیر ماهی درتحریض فرزند ، برای رها ساختن اوس ازبند سهم بسیار می گیرد .شیر ماهی در واقع دو میــن زن اوس خان است ، چنانکه تهمینه دومین زن رستم بود. همچنانکه راجع به زن نخستین رستم معلومات زیاد نداریم، درباره زن اول اوس خان اطلاع ما مجمل و حتی خیلی ناچیز است. دومین ازدواج اوس خان همانند دومین ازدواج رستم که بیرون از سیستان و در سمنگان صورت گرفته بود، دور از چمبل و بلخ‌آوان در قزاقستان صورت گرفته است . در حقیقت اوس خان درضمن سفری که به سوی قزاقستان داشته، با پدر شیر ماهی آشنایی پیدا کرده ودر نتیجه بادختر وی ازدواج کرده است. همچنانی که رستم در ضمن مسافرت به مرز توران در نزد یك سمنگان به شکار مشغول می شود، بعد از شکار و صرف غذا به خواب می‌رود، در این وقت اسپ او را می دزدند چون رستم از خواب بر می خیزد، از اسپ نشانی نمی یابد ، ناچار راه سمنگان رادرپیش می گیرد و بعد از دیدن پدر تهمینه خبر گم شدن رخشش‌را باا‌و در میان می گذارد و شاه سمنگان به رستم وعده میدهد که اسپشس را پیدا کند .در این میان‌خبر به رستم به تهمینه می رسد و او دل به رستم میدهد . خلاصه اینکه در ضمن این مسافرت رستم با تهمینه ازدواج می کند .

در اینجا لازم است .این مطلب را نا گفته نگذ ریم که رستم را در سمنگان می شنا خته اند ، و لــی او س خا ن در قزا قستا ن بصفت یك مسا فر نا شنا س وارد شده بود و بعد از چند ی تو قف در آن دیار شنا خته شد. حتی شیر ماهی‌نمیدا نست که این پهلوان از کدام شهر و دیا ر است تا اینکه خــوداو س خا ن سر گذ شت خود را به او باز گفت .

همین قسم سفر او س خا ن به‌کشمیر وبر خورد او باسا حرا ن و جا دو گرا ن یاد آور سفر رستم به ما ز ند را ن و جنگ او بــا دیوا ن آنجا میبا شد و لی در جز ئیا ت سر گذ شت این دوپهلوان در این دو منطقه تفا وتها ی موجود است.

بصو رت عمو م سیما ی رستم‌در دا ستا نها یش نما ینده یــك انسا ن نیکو کار است و لی گاهی‌به خصو ص در مو قع مشکــلا ت از به کار برد ن حیله و مکر باکی‌ندارد، مثلا وقتیکه دژ سپید رافتح می کند ویا هنگا میکه دیواکوان براو تسلط می یا بد ، برای پیروزی ورهایی یافتن حیله ومکر به کــارمی برد (۱). این خصلت‌رامیتوا ن در او س خا ن نیز سرا غ کرد، مگربا اند ك تفاو ت. او گا هــــــی نیکو کار است وبعضاً بــــرا ی حصو ل مقا صد ش به حیله‌وتزویر دست می زده است. رو یهمر فته کار نا مه ها ی او مبین رغبت و ی برا ی حصو ل تفو ق بر خا نها‌وکسب قدرت وشهرت بوده است . داستان گور او غلی در مجموع از یك زنده گی چو پا نی و گلــه دا ر ی نشا ت کرده و سپس دردایرهٔ قد ر ت خا ن خا نی محصور شده است. این خا نها بــــ را ی‌استقرا ر نفوذ خو یش به هـــر وسیله یی متو سل شده اند. د ردا ستا نها ی زال و رستم مظا هر عا لی زند گی از قبیل اخلا ق‌نیك‌فدا کا ر ی مسا عد ت، حرا ست از نوا میس ملی و نظا یر ایـــن‌مو ضو عا ت به شکل طبیعی‌وبدون ساخت وجوددارد. اگر این خصو صیات در داستان های گور اوغلی

۱ــ نولد که، حماسه ملی ایران، ص ۱۱۳ .

و او س خا ن وجود دا شنته باشد به هما ن نهجی که د ر دا ستا نها ی زا ل و رستم دیده میشود، نمـی با شد، بلکه با و یژه گی د یگر ی هستی پذ یر فته است و از ماهیت دا ستا ن نیرو مند ی مشخصـــ یا فته است .

۲ـ رخش رستم وقیر اوس خان:

در دا ستا نهای پهلوا نی ملل جها ن اسپها ی کو ه پیکر بازنده گی پهلوا نا ن را بطه داشته است. در اسا طیر یو نان با ستا ن، اسپی را سرا غ دا ر یم که سر ش ا ز انسا ن و تنش از حیوا ن بود ه است . در داستانهای منظو م ومنشورادب دری اسپهایی رامی شنا سیم که پهلوا نا ن را از مشکـــــلات نجـــات داده ا ند . به حیث مثال از «اشقر دیو زاد» اسپ نیرومند و با و فا ی حمزه که ماد یا ن بوده است ، میتوا ن نا م برد. اشقر بارها حمزه را از گز ند رها نیده و با دشمنان عجیب الخلقت و ی جنگیده و آنا نرا نا بود کرده است. همین قسم شبدیز خسرو پـــرو یـــز اسپی معرو فی بود. رخش یعنی اسپ با و فا ی رستم نیز از آن قبیل است. در تو صیف این حیوان فردوسی (۱) وهم چنان فخرالدیـن اسعد گر گانی (۲) اشعاری دار ند. در مورد کلمه رخش نو یسنده گا ن نظر ها ی متفاو ت ابرا ز کرده اند دکتو ر صفا به استناد این دو بیت شا هنا مه :

چه بر آب بود ی چه بر خشک راه
بروز از خور افزون بدو شب ز ماه
فرود آمد از رخش رخشان چو باد
سر نا مور سوی با لا نهـــــاد

می نو یسد که رخش، رخشنده و فرو زا ن بود و به نظر اومدوانین دا ستا نهای ملی اسپ رستم را ازحیث در خشنده گی آن، بد یـــن

۱ـ فر دوسی ، شا هنامه، چاپ محمد دبیر سیاقی ص ص ۲۵۵ ـ ۲۵۶.

۲ـ فخرالدین اسعد گر گا نی ، ویس ورا مین ، ص ۱۲۷ص ۳۱.

نام نامیده و یا وجه تسمیه آنرا ازاین طریق معلوم کرده باشند (۱)
نولد که در اینمورد می نویسد: ((قریب ٦٥ سال پیش اوالد بمن حد س خود را اظهار کردکه رخشس با ید هما ن کلمه سا می با شد.
البته با ید اذ عا ن کرد که اینکلمه‌در بدو امر یك معنا ی عمو مــی و جا معی دا شته است(در زبـان‌عبرانی ظاهرا به اسپهای ا صیل اطلا ق شده) اگر بخوا هیم ایـــن‌کلمه را با (دیو) هندی مر بــــوط کنیم، حد س و آهی زده ایـــــم‌رخشس می با یستی « قهـــــو یی سیر)) و به عقیده بر خــــی((بر نگ سر خ باز)) با شــــد.
حا لا تیا نشس همین اصطــــلا ح‌ار منی را در نو شته هــــا ی گریگـور مگستروس (وفات‌ـ۱.۵۸) فو شروت تر جمه کــــرده ا ست.
درهر صو ر ت ربطی با کلمه‌رخشس فارسی به معنای تابش ندارد» (۲)
اینکه رخشس را رستم چــــسا ن‌و از کجا بد ست آورده اســـت، معلو ما تی در شا هنا مه فر دوسی‌موجود است. بهتر است‌آنراازبان شا عر مذ کور بشنو یم:

گله هر چه بو د ش بزا بلستان	بیاورد و بهر ی زکا بلــــستان
همه پیش رستم همی را ندند	برو داغ شاهان همی خواندند
هر اسپی که‌رستم کشیدی به‌پیشس	پشتنش فشردی د ست خویش
زنیرو ی او پشت کرد ی بخـــم	نهادی بروی ز مین بر شکم
چنین‌تاز کابل بیا مدزر نـــــگ	فسیله همی تاخت ازرنگ‌رنگ
یکی مادیان تیز بگذ شت خنك	برش چون بر شیر وکوتاه‌لنگ
دو گو ششش چو دوخنجر آبدار	برویال فربه میا نش نــــزار
یــکی کره ار پس به بـــالای او	سر ین و برش هم به پنهای ا و
سیه چشم وبور ابر ش‌وگاو د م	سیه خا یه و تند و پو لا د ستم
تنشس پر نگار از کران تا کران	چو برگ گل سر خ‌بر زعفرا ن
چه بر آب بودی چه‌برخشك‌راه	برواز ازخور افزون بدی‌شب‌زماه
پی مور چه برپلا س سیـــــا ه	شب تیره دیدی دوفر سنگ‌راه

۱ـ ذبیح الله صفا،حماسه سرایی‌در ایران ص ص ٥٦٧ـ٥٦٨ .
۲ـ نـولد که ، حما سه‌ملی ایران پاورقی شماره ٤، ص ۳ .

بنیروی پیل و ببالا هیـــون
بزهره چو شیرو که بیستون

چو رستم بدان مادیان بنگرید
مران کرهٔ پیلتن رابدیـــــــد

کمند کیانی همی دادخم
که آن کره را باز گیرد زدم

برستم چنین گفت چوپان پیر	که ای مهتر اسپ کسان رامگیر
بپرسید رستم که این اسپ کیست	که ازداغ روی دورانش تهیست
چنین داد پاسخ که داغش مجوی	کزین هست هرگونه یی گفت وگوی
همی رخش خوانیم وبو را برش	بخوبی چون آب وبتك آتش است
سه سالست تا این بزین آمدست	بچشم بزرگان گزین آمد است
چو مادرش بیند کمندو ســوار	چو شیر اندر آید کند کار زار
ندانیم ای پهلوان جـــهان	چه را زست با این هم اندرنهان
بپرهیز توای هشیوار مـــرد	بگرد چنین اژدها بر مگــــرد
که این مادیان چو ن درآیدبه جنگ	بدرد دل شیر و چرم پلنگ
چو بشنید رستم بدان سان سخن	بدانست گفتار مرد کهـــن
بینداخت رستم، کیانی کمـــند	سرا برش آورد نا گه ببنـد
بیامد چو پیل ژیان مادرش	همی خواست کندن بدندان سرش
بغرید رستم چو شیر ژ یـــان	زآواز او خیره شد مادیـــان
یکی مشت زد بر سروگر دنش	بخاك اندر افگند لرزان تنش
بیفتاد و بر جست وبرگشت ازوی	بسوی گله زود بنــــهاد روی
ببفشرد ران رستم زور مند	برو تنگتر کرد خم کمنـد
بیازید چنگال گردی بـــزور	بیفشرد یك دست بر پشت بور
نکرد ایچ پشت از فشردن تهی	تو گفتی ندارد همی آگهـــی

بد ل گفت کا ین بر نشست‌منست | کنو ن کار کردن بد ست منست
بر آمد چو باد دما ن از بـــرش | بشد تیز گلر نگ زیراند رشـن
زچو پان بپرسید کاین اژد هـــا | بچند ست واین را که داند بهـا
چنین داد پا سخ که گر رستمی | برور است کن روی ایران زمی
مراین رابر بوم ایران بهاســـت | برین برتوخوا هی‌جهان‌کردراست
لب رستم از خنده شدچون‌بسد | چنین گفت نیکی زیز دان سزد
بزین اندر آورد گلر نگـــك را | سر ش تیز شد کینه وجنگک را
گشاده زنخ کردش و تیز تنگــك | بدیدش که دارد دل وزور رگك
کشد چوشن وخود و گو پال او ی | تن پهلوان و بر و یـــال او ی
چو زین سان بچنگك‌آمدش‌بارگی | دل از غم بپر دا خت‌یکبار گـــی
چنان‌گشت ابرش‌که‌در شب‌سپند | همی سوختند ش زبهر گز نــد
چپ وراست گفتی که جادوشدست | باورد تازنده آهو شد ســـت
زنخ نرم وکفك‌افگن‌ودست کش | سرین گرد وبینادل وگام خوش
دل زا ل زر شد چر خرم بهار | زرخش نو آیین وفرخ سوار (۱)

رخش اسپی بوده است تیــز تك ، قو ی هیکل، هو شیار وبالا خره از عجا یب مخلو قا ت جها ن. در خوا ن او ل از هفتــخوا ن رستم می خوا نیم که رخش بـــا شیری می جنگد و آن را از پـــا ی در می آورد . چون‌رستم‌از خــــوا ب بر می خیزد با آن حر ف می ز ند وآن حیوا ن هو شیار سخن رستم‌را می‌فهمد (۲) همچنان‌در رستـــم منثور آمده است که رخش‌اژدهایی‌ر ا که می خوا سته است بررستم حمله کند می کشد (۳) درخوان‌سوم‌از هفت خوان رستم که قصـــهٔ جنگک رستم با اژدها است، رخش‌بد ندا ن پو ست اژدها را می کند و بعد رستم با تیغ سراز تن آ ن‌حیوان جدا می سازد (٤) .

۱ــ فر دوسی ، شا هنا مه ، چا پ‌محمد دبیر سیا قی ، ج۱، ص‌صــ ۲۵۷،۲۵٦،۲۵۵

۲ــ فردوسی ، شامنا مه ، همـــا ن‌چاپ ج ۱ص ۲۹۸

۳ــ از افا دات استاد بزر گــوارپو ها نه الهام .

٤ــ فر دوسي ، شا هنا مه، همان‌چاپ ، ج ۱ ص ۳.٤

رخشس در گر می و سر د ی‌وسایر مشکلات مقاوم است(۱) بقول نولد که محل اصطبل رخش رستم‌در اوایل عهد اسلا می در قـرنین نزدیك زرنج باقی‌بود (۲).

در دا ستا ن گور او غلی اسپـی‌تنو مند به نا م ((قیر)) هما نند رخش رستم اعما ل خا ر ق‌العاده‌یی را انجا م مید هد. در با رهٔ این اسپ نیز روا یا ت و نظر یا ت ناهمگون مو جود است. به قو ل‌صمد بهرنگی که اصل داستـان گـوراو غلی را بر مبنا ی یك نهـضت خلقی دو را ن شا ه عبا س صفو ی‌استوار می داند، چنین اســت که علی کیشی مهتر خا ن بزر گی‌است به نام حسن خان وی بر سر اتفا ق جز ئی که آنرا تو هینـی‌سخت نسبـت به خود تلقـی مـی کند، دستور مید هد چشما ن علی‌کیشی ، یعنی پدر کور او غلـو را در آو ر ند. علی کیشی بادوکره‌اسپ، که آنها را از جفت کرد ن ماد یانی با اسپان افسا نه یـــی‌در یا یی به دست آورده بود، همراه پسرشس روشن « کور او غلو » ازقلمرو خا ن می گر یز د و پس از عبور از سر زمین ها ی بسیار، سرانجام در چنلی بئل (کمرهٔ‌مه‌آلود) که کو هستا نی است سنگلا خ و صعب‌العبو ر بار اهها ی پیچا پیـــچ مسکن می گز یند. رو شن کـره‌اسپ ها را به دستور جا دو ماننـد پدر خو یشس در تا ریکی پر و رش‌میدهد و در قوشابـولاق (جفـت

۱ـ ایضاً ص ۲۹۹

۲ـ نولدکه ، حماسه‌ملی ایران، برلین پیزیك، ۱۹۲۰، ص‌ص ۱۱ ـ۱۲ ، فرای، میراث ایـــران، ص ۱۸۵ـ۱۸۶بوشنز ، دایره المعارف اسلامـــی چاپ اول ذیل لغت «سیستان»، فتوح‌البـدان بلا ذوری ، چاپ دو خویه ، لیـدن ۱۸۶۶ ص ۳۹٤ ، ابـــن‌اثیر ، تاریخ ، چـاپ تورنبرگ، لیدن ۱۸۵۱ـ۱۸۷٦، ج۱ ، یاقوت‌حموی، معجم البلدان ج۳ ص ٤۳ ومنا بـع دیگر عربی در فهرست مرا کـــزایالتی ایرانشهـر ، مارکـــورات ، چاپ میسینه ، روم ۱۹۳۱ ص ۸۸ .

چشمه) درشب معین آب بازی می‌کند (۱) دوکـره اسپ همان اسپهای باد پا ی او میشو ند. نام این دواست «قیرآت» و«دورآت» است (۲)

به قول صمد بهر نگی قیـرآت‌نسبت به دور آت تیز تك و قوی تر بوده است. این اسپ در تمـام‌زنده گی کور او غلونقش عجیبـی دا شته است. به سبب اهمیتی‌کـه‌این اسپ داشتـه است ، حسـن خا ن در فکر دز دید ن آن می افتدوکچل حمزه را مامور دز دیـد ن آن مي کند. کچل حمزه بعد بـــاحیله و تد بیر به کمك پیر زنـی در ین کا ر مو فق میشود.

باید یاد آور شد کــه نظر صمد بهر نگی را جع به تر بیه قیر آ ت کور او غلو در تار یکی به‌قـــو ه‌جادو و جوره کردن ماد یا نی بـــا اسپا ن در یا یی افسا نه یی کـــه‌در نتیجه سبب پیدا یشی قیر آت و دور آت میشود، این عقیده او راکه قیام کور او غلو راملهـــم از قیا م جلا لی لر میدا ند و علـــت‌آنرا به نا بسا ما نی و ضع‌سیاسی و اجتما عي دوره شاه عبا س‌صفوی‌ارتباط مید هد ، رد می کند. زیـرا از خلال روایـــات او به این نتیجـــه‌مي توان رسید که داستا ن‌کور ـ او غلی با ید بیشتر جنبه افسانوی‌و تخیلی دا شته با شد تا حقیقی. به هر حال آنچه که در روایـــا ت‌شفا هی کور او غلی گو یا ن‌افغا- نستا ن را جع به‌اسپ کور او غلی‌و اوس خا ن شنیده میشود، بانظر صمد بهر نگی و سا یر کسا نی‌که‌باوهم فکر اند (۳) منا فات دارد. انسا نکه پیشتر اشاره کرد یم .در روایات شفا هی کور او غلـــی درافغا نستان راجع به قیـر کـــور او غلي مطا لب به گونه دیگـــــر

۱ـ صمد بهرنگی گوراو غلووکچل‌حمزه ، ص ۱۲

۲ـ ایضا .

۳ـ داستانهای پهلوانی کـــور اوغلو ترجمه محسن صدری افشـــاری به اهتمام داود منصوری ، درشنا خت ادبیات و اجتمـــاع ، اثــــر بهروز تبریزی ، انتشارات کتـــا ب‌نمونه ، چاپ دوم ۱۳۵۱ ص ۲۸

گفته میشود و آن چنین است که گور او غلی مادیانی راکه خود شس از پستان آن شیر خورده است. با اسپ معروف ایل قره، یکی از خانان تر کستان ورقیب احمدخان‌ماملی گور او غلی، جفت می کندو از آن کره یی زاییده‌میشود که پس از بزرگ شدن همچون رخش رستم قوی، هوشیار وتیز تک‌می باشد. و نام آن بر سر زبانها می افتد.

در بارهٔ وجه تسمیه قیر اوس خان، همچون رخش اقوال متفاوت است. خود کلمه قیر از نگاه لغت به معنای سیاه و مشکی است، لیکن تاجاییکه از روایات شفاهی گور او غلی بر می آید، این اسپ کاملاسیاه نبوده، بلکه‌سیاه متمایل به سرخ یا (سر خون) بوده است.((قیر))دراصطلاح گور او غلی گویان ما با مفهوم اصیل، پر بها،سر کش‌و نظایر آن ملازمه دارد. چنانکه اسپ لاغر و کم قوت و یا بور ابر سبیل تمسخر قیر اوس خان می گویند .دربعضی ازشاخها(بند ها)گور او غلی، اسپ اوس خان فقط قزل خوانده شده است. قزل اصلا به معنی رنگ سرخ میباشد برای اسپ اوس خان کلمه یی دیگر را نیز به کار میبرند که آن «تلفار» میباشد. متاسفانه من معنای این کلمه را در هیچ جای نیافتم. خود گور او غلی‌گویان که لابد بعضی از آنها از نعمت سواد بی بهره و یا کم بهره‌اند، معنای دقیق این‌لغت رانیز نمی دانند. تنها این کلمه را باچالاك ودونده، مترادف‌میسازند که شاید حقیقی یاحدسی باشد.

در داستانهای گور او غلی برای‌قیر صفتهای زیاد ذکر رفته است. بحیث مثال گفته میشود که قیرمانندآهو در صحاری و صخره ها می دوید ومانند انسان دراك بود.

وقتیکه‌اوس‌خان‌زخمی میشدبه‌مداوای‌او می پرداخت. نخستین کار خارق العادهٔ قیر وقتی بود که گوراوغلی برای آوردن زن مامای خودبدنبال ایل قره شد. پیشس از رسیدن‌به نزدیك قلعهٔ او قیر عرض دریا را باخیزی پشت سر گذاشت‌وهمچنان از فراز دیوار قصر

سر بفلك كشيدۀایل ...ره چون پرنده‌یی پرید وداخل محو طه قصــــر اوشد. بدین ترتیب روایات‌شگفتی‌انگیزی در مورد قیر اوس مو جـود است که ذکرهمۀ آن سخن رابه‌درازامی کشد .(۱) خلاصه اینکه رخشس رستم وقیر اوس از جهات‌مختلف‌باهم شبا هت دارند. وبنظـــــر من ممکن است ایجاد چنین اسپی‌در داستان گور او غلی با داشتــن خصو صیات عجیبی ،از داستـــان‌رخش رستم متأثر باشد .

۳ـآلات وادوات جنگی والبســه‌در هر دو داستان :

پهلوانان داستا نهای ملـــــی‌وروایات افسا نوی در مبا رز ه بامخا لفان ، از آلا ت مختلــــف جنگی استفاده میکرده اند.بطور عموم آلات جنگی پهلوا نان آریایی‌واز آنجمله رستم دستان واخلا فش گرز ، خنجر، نیزه، سنان ، تیـــر،سپر، کمند و ما نند آن . چنا نکـه در ابیات ذیل این آلات میتوا ندتشخیص گردد :

برآمد خرو شیدن دارو گیـــر	درخشیدن خنجر وزخـــم تیر
زمین کرده بد سرخ رستم‌بجنگ	یکی گرزۀ گاو پیکر بچنگـــك
بشمشیر بران چوبگذاشت دست	سرسرفرازان همی کرد پســـت
چوشمشیر بر گردن ا فراختـــی	چو کوه از سوران سراندا ختی
بروز نبر دان یـــل ار جمنـــد	بشمشیر وخنجر بگرزو کمند (۱)
از اسپان تازی بز رین ستـــام	هم از تیغ هندی بسمین نیام(۲)

۱ـ در داستان اوس خا ن‌ویادگر فتن علم کشمیر و چنــد دا ستان دیگر گور اوغلی‌که دربخش‌سوم به نقل آن می پردازیم ،خواهیم دید که قیر چگو نه کمك هایی به‌اوس خان می نماید وچسان اورا بار ها از مر گ نجات مید هد که‌این خود یاد اورکمك رخشس بـــه رستم میباشد .

۱ـ فر دوسی ، شا هنا مۀ چا پ‌دبیر سیا قی ج ۱ص ۲۷۰ .

۲ـایضاً ص، ۲۷۶

وزین روی کابل به مهراب‌ده سراسر سنانت بزهر آب ده (۱)
همی رفت رستم جو پیـل دژ م کمندی ببا زو درون شصت خم
همه نیـــزه وتیـغ بـــار آورد سرانرا سر اندر کنار آورد (۲)
نیا مد بگو شبت بهرانجمـــــن کمند و کمـــان گـوپیلتـن (۳)

بعضی ازاین سلاح هاو آلا ت‌جنگی در داستان گور اوغلـــی نیز اذکـــر شده است . برخــــی‌از آلاتیکه در داستان گور او غلی مو جود است، در داستان‌رستـم‌از آن اثری نمیتوا نیم یافـــت وآن تفنگ وتیاق ویك نوع چو پد ستـــی بنـا م « ســو تـــه » است.این‌خودنشان‌میدهدکه داستا ن‌گور اوغلی بایك زندگی چو پا نـی پیوند داشته است . تفنگ کـه درداستان گور او غلی واوسی خان‌مورد استفاده قرار گرفته است ، نشان‌مید هد که این داستــــا ن‌سابقه تاریخی زیاد ندارد ویا گور اوغلـی‌گویان زمان ما در داستا نهـــا ی جنگی وی با تاثر ازوضــــع‌زمان خود کلمه تفنگ را در آن افزوده اند .

ازآلات جنگی دیگر در داستـان‌گور او غلی ورستم کمان ، فلا خن وکمند است . کمند اسا سـاً یکی‌ازابزار های قبیله های صحرانشیـن وگله دار بوده است وذرسال۴۷۹ق.م .بنا بر ذکرهر ودوتس در میان آریا ییان رواج داشته ودرنقشس‌های ساسا نی نزد یك تخت جمشید جزء ساز و برك کامـــل یــــك‌سوار نقشی شده است .پهلوانان گاهی بایك حرکت وشتاب‌دشمـــن‌را بخم کمند اسیر می کردند . (٤)

۱ــ ایضاً ص ۳۰۸ .
۲ــ ایضاً ص ۳۰۸ .
۳ــ ایضاً .
٤ــ حماسه ملی ایران ص ۱۰٤

طبری کمندرا از سلاح ترکی میداند.(۱) گرز در جنگ ها بسیار مورد استفاده قرار می گر فت . ایـــن ابزار راگا هی از آهن وزما نی از چوپ درست می کردند. در داستا ن گور او غلی ، نوع چوبی آن بیشتــر مورد استفاده قرار می گرفت .وتیاق وسوته نیز یکی از اشکال هما ن گرز خوا هد بود .

البسه پیکه پهلوا نان داستا نهای قهر مانی آریا یی وبخصو صــــ رستم در موا قع رزم بر تن می کرده است ، عبارت ازجوشن ، خود ، خفتان ، ببر بیان، کمربند و غیــره میباشد . حتی اسپ رستــــــم نیز پوششی ضد اسلحــه میدا شته است . پهلوا نان داستان گور اوغلی بخصو ص اوز گرز دروقــــــت محاربه از لبا سها ی جنگی کـــار میگرفتند که ساده بوده است ، وآن شامل تکه های ضخیــم پشمــی بجای خفتان و جو شن و فو تــه بجای کمر بندونیزموزه وشبوا لـک (نوعی پطلون پخته یی یاپشمی) تیلپك کلاهی از پشم یاپوست بوده است. لحاظ سلا حها و آلات جنگـــــــی شبا هتهایی در هر دو داستا ن مذکور وجود دارد ،لیکن طرز لشکرکشی ومراسم جنگ یکسا ن نیست. در آریا نا هنگا میکه نبردی بوقوع می پیوست ، شاه بر مر زبان وفرمانر وایان ولایات و کشور های که درزیر فر مان وی می بودند، نامه مـــی نوشت ودستور می داد تا سپـــاه را تجهیز کنند . (۲) و گـــاهـــی

۱ــ طبری، ج۱ص.۲۳. اینکه طبری کمند را ازسلاح های ترکی دانسته، جاي بحث است، زیرا در شـــاهنا مه (بکو شش محمد دبیرسیا قی ج۱) کمند کیانی آمده اســــت.اگر قول طبری مقرون به صحت باشد، شاید از آغاز نخستیــن جنگ آریا ییان وتورانیـــــا ن (خیونان) وارد آریانا شده و مـــورداستفاده و کار برد پهلوا نان قرار گرفته باشد .

۲ــ هزارهٔ فردوسی ص‌ص ۱۸٤ .

هم غیر از سپاه ، عامهٔ مردم برای‌جنگ با اجانب فرا خوا نده می شد . چنا نکه درپاد گار زریرا نمی خوا نیم که وقتیکه ار جاسپ تورا نی عزم جنگ باگشتاسپ رامی نماید ، گشتا سپ دستور می دهد که مردم بجز ازموبدا ن برای جنگ آماده گی بگیر ند (۱) فرمانروایان آریانا دیوانی داشتند که نام پهلوانان وافراد سپاه بهٔ‌گفته فر دوسی نام « مهان وکهان» در دفاتر مخصو ص آن ثبت می شد و هنگا م تجهیزلشکر، پهلوا نان وافراد سپاه راا ز روی آن احضار وروا نهٔ اردوگاه می کردند . پس‌ازآنکه لشکر از هر سوجمع می شد، پادشاه ،خود فر ماند هی‌سپاه رابه عهده می گرفت ویا اینکه کدام افسر مقتدررابه این وظیفه می گماشت . (۲) لیکن در داستان‌گوراوغلی ظاهرآچنین‌تر تیبی رانمی توا ن دید. جنگ خا نهای تر کمان با خا نهای دیگربیشتر مخصو ص شرا یط جنگی ووضع اجتما عی خود آنها ست .درجنگها همیشه اوسی خان نقش قوما ندان جبهه راعهده‌داراست

اگر اوسی خان درچمبل(مرکزترکستان قرار روایت شفا هی گور او غلی گویان افغا نستان‌مخصو صاتخار) نمی بوده ، یکتن از چهل خان تر کستان ، یعنی‌احمد خان یوسف خا ن وقهر خان ویا کدام تن دیگر به‌این وظیفه گمارده میشده است . در هر دو داستا ن‌سواره نظام‌مو جود است . برای اینکه هم آریا ییان و هم ترکمانان‌به‌تربیه‌اسپ اشتغال داشتند واین حیوان در زندگی این دو طایفه‌نقش ارزنده بازی می کرد . در داستان رستم و گور اوغلی‌جنگ تن به‌تن وکشتی‌گرفتن از اصول عمده جنگ بشمار میرود.مثال بر جستهٔ این نوع جنگ

۱ـ متنهای پهلوی به کوشش‌دکتور ماهیار نوابی ، چاپ بنیاد فرهنگ ایران ، ملك الشعرا بها رترجمه چند متن پهلوی، بکوشش محمد گلبن ، از انتشارات سپهر ص۱۳.

۲ـ هزاره فردوسی، ص ۱۸٤ .

رزم رستم وسهراب واوس خا نوپهلوا نان هم رز مش و دیو ی که در نزد یك دریای اتك سر راه اورا گر فته بود ، می باشد . (۱)

پهلوا نان آریا نا ازآنجمله رستم درمیدان جنگ مخصو صاً در جنگ تن به تن نام و نسب خود را بیـــان می کردند واز پهلوا نی وشجا عت خود یاد می نمودند و همر زم راحقیر می شمر دند. در داستـــا ن گور او غلی نیز همین رسم رامی یابیم ، طوریکه قبلا نیز گفته شد، اوس خان چون در میدان جنگ داخل می شد . نام ونسب خود را بدینگو نه اظهار می کرد: «اصل دارم داغستان ، آباد کدم بلخ آوان نام خدم اوس خان، با بام گور او غلـــی سلطان ، بیا بدرادمیدان »

٤ـ تو صیف ، تخیل و مبا لغـه در هر دوداستان :

اساساً در تمام داستا نها ی پهلوانی ، توصیف ،تخیل وحتی مبا ـ لغه جز مهم بشمارمیرود ، زیـــرا داستان پر داز و قصه گوی به مدد این صنا عات وپیرا یه ها قهر ما ن داستان رابه مدارج عالی شجا عـت وزور مندی می رسا ند ویلـــــی را « رستم داستان » می سازد .

باید متذ کرشد که توصیـــف نوعی از تصو یر است و آن در حقیقت عبارت از نقا شی وتا بلـوسازی میبا شد که شا عـــــر یا داستا ن سرا به یاری تخیـــــل واند یشهٔ وقاد به مجسم نمـــود ن مشهودات ومحسو سات طبیعی وجسمانی ، مانند مثلا هر مختلـف طبیعت ومجا لس بزم ومعارك رز م وغیره می پر دازد .(۲). در واقـع تاریخ پیدا یش وصف در ادبیا ت(مکتوب ونا مکتوب) به زما نـــی ارتباط میگیرد که شاعری یانو یسنده یی ویار اویی بـــه سرودن شعر ، نو شتن داستان و گفتـــن افسا نه برای نخستین بار دست برد. یکی از نتایج آثاریکه توصیف زادر خود دارد ، برانگیختـــــن تاثیر عا طفی از راه تصو یر وبیان تخیل است . شاعر یا قصـــــه

۱ـ رجوع شود به داستان رستم ویادگر فتن علم کشمیر همیـــن اثر بخشس سوم .

۲ـ زین العا بدین مو تمـــن شعر وادب فارسی تهرا ن .

گوی با ایجاد تصو یر های دید نی یا شنید نی میتوا ند خوا نند ه یا شنو نده رابر انگیرد وبرای درك شعر یا قصه آماده اشن کند .
این خصو صیت راهم در داستا ن رستم وزال و هم در قصهٔ گور او غلی به کمال وضوح میتوا ن سراغ کرد . این تو صیف تنها از اعمال وقهر مانی پهلوا نان نیست ، بلکه از محیط و ما حول آنان، از فصول وگل ،سبزه، کوه و صحـــرا ،جنگل، در یاو غیره نیز میبا شد چنانکه فر دوسی دربارهٔ البر زکو ه که در آن سیمرغ منزل داشت ، می گوید :

یکی کوه دیدم سر اندرسحاب سپهریست گویی زخارا بر آب
برو بر نشیمی چو کاخ بلنـــد زهر سو برو بسته راه گز ند

هرقسمتی از شا هنا مـــــه ویا آثار منثوریکه به مو ضوع زال ورستم ویا اخلاف وی ار تباط پیدامی کند، حتماً تو صیف وتخیل در آن مو جود است ، برای مثـــال چند مورد ذیل از شا هنا مـــه راکه حا کی از توصیف وتخیـــل یادر بارهٔ قهر مانی رستم ویـــا در بـــارهٔ ماحول اوست ، نقل می‌کنیم :

رفتن رستم بکوه سپند :

..شب تیره وتیغ رخشان شده زمین همچو لعل بد خشا ن شده
زبس داروگیرو زبس موج خون توگفتی شفق زآسمان شد نگون(۱)

جنگ رستم ابا افرا سیـــــاب :

...بدو گفت زال ای پســـر گوش دار
یـــك امروزبا خو یشتن هـــو شـــن دار
که آن ترك در جنگ نـــــر اژدهاســـت
دم آهنـــج ودر کینــــه ابر بـــلا ســت
درفشش سیـــا هست و خفتـــان سیـــا ه
زآهنش ساعد و ز آهـــن کـــــلا ه

۱ـ فر دوسي ، شا هنا مه ، چاپ محمد دبیر سیا قی ج۱ص ۲۱۰ .

همه روی آهن گرفته بزر
درفش سیه بسته بر خود بر
بیک جای ساکن نباشد بجنگ
چنین است آیین پور پشنگ
نهنگ اوز دریا برآرد بدم
زهشتاد رش نیست بالاش کم
از او خویشتن رانگه دار سخت
که مردی دلیر ست وبیدار بخت
شود کوه آهن چو دریای آب
اگر بشنود نام افراسیاب (۱)

گرفتار شدن اولاد بدست رستم :

...شب تیره چون روی زنگی سیاه
ستاره نه پیدا نه تابنده ماه
تو خورشید گفتی ببند اندرست
ستاره بخم کمند اندر ست (۲)

آمدن تهمینه دختر شاه سمنگان بنزد رستم :

...یکی بنده شمعی معنبر بدست
خرامان بیامد ببالین مست
پس پرده اندر یکی ماه روی
چو خورشید تابان پراز رنگ و بوی
دوابرو کمان و دو گیسو کمند
ببالا بکردار سرو بلند
دورخ چون عقیق یمانی برنگ
دهان چون دل عاشقان گشته تنگ
دو برگ گلش سوسن می سرشت
دو شمشاد عنبر فروش از بهشت
بنا گوش تابنده خورشید وار
فرو هشته زو حلقهٔ گوشوار
لبان از طبرزد زبان از شکر
دهانش مکلل بدر و گهر
ستاره نهان کرده زیر عقیق
تو گفتی ور از هره آمد رفیق

۱ــ ایضاً ص‌ص ۲۶۷ــ۲۶۸ .

۲ــ ایضاً ص ۳۰۶ .

روانش خرد بود و تن جان پاك   توگفتی که بهره ندارد ز خاك
از اورستم شیر دل خیره ماند   برو بر جهان آفرین‌رابخواند(۱)

بدین ترتیب موارد زیادی هست‌حاکی از توصیف اعمال قهرمانی ویا احوال واوضاع متعلق این پهلوان‌که نقل همه آن بدون شبهت سخن رابه درازا می کشاند .دراین شکی نیست که این توصیف از نیرومندی طبع شاعر منشاء می‌گیرد و عاری از مبالغه نیست و اگر بخطا نرفته باشیم گاهی‌این مبالغه برگیرایی شعر و بیان شاعر تاثیرخوب می بخشد . ازمواردیکه بیشتر مبالغه آمیز بنظر می رسد ، توانایی رستم است‌که بیشتر از حد قوای بشری گفته شده است . همین قسم درختی‌رابی زحمت از زمین میکند واین درخت در دست او بمانند یك پروزن ندارد :

...چو آتشن پرا گنده شدپیلتن   درختی بجست ازدر با بزن
یکی نره گوری بزد بر درخت   که در چنگ اوپرمرغی نسخت(۱)

ستم طوری دست مردمازندرانی را فشار میدهد که وی ازاسپ بر زمین می افتد ودرجواب یکدیگر که دست او را بطور محسوس فشار میدهد، طوری اظهارمیدارد ، که ناخنهای اوریخته و دستش شکسته است(۲) سنگی‌راکه هفت پهلوان دیگر نمیتوانند از جا تکان دهند او بتنها یی‌دور می اندازد و فقط باگذارن پا،سنگهای روی زمین را خرد میکند(٤) واین حال سبب اذیت او بود، از خداوند خواست که مقداری ازوزن او کاهش یابد خوراك او

۱ــ فردوسی ، شاهنامه، چاپ‌محمد دبیر سیاقی ، ج۱ ص ۳۸۸

۱ــ ایضاً ص ، ۳۸۵.

۲ــ بدان خنده اندر بیفشردچنگ   ببردشی رگ‌از دست‌وازروی‌رنگ
نشدزورازآن مرد زور آزمای   زبالای اسپ اندر آمد بپای

۳ــ بیفشردچنگ سرافراز پیل   شد از درد چنگش بکردار نیل

٤ــ که گرسنگ رااوبسر بر شدی   همی هر دو پایش بدو درشدی

نیز متنا سبْ بااین‌طبیعت قـــوی‌اوو بسیار زیاد است . ده دایه باید اورا شیر بدهند . (۱) در موقعیکه‌او کودك بود، باندازه پنج نفـــر مرد غذا می خـــورد . (۲) در دورۀحردی یك گور خر رایك مر تبه می خورد . (۳) واین خوراك او نیزدر ردیف سایر هنر هــــــای پهلوانی او قا بل ستا یش بشمارمیرود. .(٤)

بهمین اندازه در شراب خور ی‌افراط می ورزد. حتی در زمان شیر خوار گی با پدرش می گسا ری می‌کند که درین کار شیطا ن به پـا ی او نمـــی رســد (٥) او حتـــــــی‌در پیری شراب را بی آب مـــی خورد. (٦)

در میان بعضی ازاقوام ملـل‌جهان، ،پهلوا نان شرا بخوار را می شنا سیم چنا نکه هر اکلســـ‌پهلوان افسانوی یـــونان ازآن قبیل است . در داستان گور او غلـــی‌از شراب نوشی نیز حر فی هست. باآنکه تمام داستا نهای گور اوغلی‌رانگار نده در اختیار ندارد ، ولی به اساس چند مورد میتوا ن نتیجه‌گرفت که پهلوا نان داستا ن گوراو غلی واز آنجمله اوس خان بـه‌نو شید ن شراب رغبت داشتـــه اند .

در داستان گور او غلی تو صیف‌نیز زیاد است . تو صیف ازاعمال قهر مانان از قیرو بانحو حیر ت‌آوری از تنومندی وبـــروبرزاوزگزر ، از خـــو برویـــان دربـــارگــــوراوغلی ، از پسران‌ودختراوس خان،

۱ــ برستم همی‌داد ده‌دایه شیر | که نیروی مرد است‌وسرمایه شیر

۲ــ بدی پنج‌مرده‌مراوراخورش | بما ندند مردم از آن پرور شـــس

۳ــ دگرگور بنهاذ پیش تنش | که هر بار کو می بدی خورد نشس

٤ــ بتنها یکی گــور بریان کنی | هوا رابه شمشیر گریان کنـــی

٥ــ می لعـل‌گــون را بجام‌بلور | بخور دند تادر سر افتـــاد شور

که مارا بدین جام می جای‌نیست | بمی باتوا بلیس را پــای نیست

٦ــ چراآب در جام مـــی افگنی | که تیزی نبیند کهـن بشکنی

ازپریان کوه قاف ، از مظاهـــرمختلف طبیعت وغیره .چون دا ـ
ستان، گور او غلی تاحدی زیادشفا هی است (درافغانستان) (۱) و هر
گور او غلی گوی در محافل شب‌نشینی داستا نی ویا داشتا نها یـی
از آنرا می گوید ، در صحنه سازی‌هاو تو صیف ها محض نحوه تخیـل
و ذوق‌گور اوغلی گـــوی دخیـــل‌است . او برای جلب تو جـــه
شنونـده وصف های عجیبی را درمورد قهر مانان بیان میدارد، بنابرـ
آن توصیف و تخیـــل در داستـــانهای گور او غلی مانندشا هنا مه
ویا آثار دیگر یکه در بارهٔ رستـــم‌واخـــلاف واسلا فشـــــــــ
داستا نهایی رابدست انشاد وایجادسپرده اند، یك نوا خت ودریك
چار چوب معین نیست . گر چه‌در شا هنا مه وآثاردیگرتو صیف و
تخیل درباب رستم و پهلوا نان خاندان او نیز گا هی بتاسی ازعواملی
متفاوت میبا شد ، لیکن ایـــن‌وضع در داستا نهای گور او غلی،
اختلا ف فا حشی دارد وایـــن‌اختلا ف مربو ط است به استعداد ،
ذوق وسلیقهٔ گور او غلی گوی .

یکی از مواردیکه در آن توصیـف‌بنظر می خورد داستان « میله‌دشت
طلایی » یا « میله زرین‌دشت » است.این توصیف درباره اغه چنسـس
زن گور او غلی است که مشاطـــه‌اورا در آیینه خانهٔ مخصو صشـــ
که صرف از برای آرایشی اولوازم‌مورد ضرورت تعبیه‌گرد یده است ،
آرا یشی می کنند. لواز میکـــه‌برای این آرا یشی بکار برد ه
میشود کا ملا محلی میبا شـــــدومتنا سب است باوضع‌عصر زند گی
گور او غلی ویااینکه‌ذوق گوراوغلی‌گوی که متاثر از طوا هر زند گی
عصر خود وی میبا شد وایـــن‌وصف رادر داستا ن آورده است .

۱ـ در تاجیکستان و آذربایجان و اوزبیکستان اکثر ویا تمام شاخهای
متعدد گور او غلی جمع آوری وچاپ‌شده است که متأسفانه امکـــــان
استفاده از آن آثارو نیـــــــزتحقیقا تی که ازطرف دانشمندا ن
جایها دراین ساحه بعمل آمد ه است‌برای نگار نده میسر نبود، تـــا
شوا هد بیشتر در زمینه ارائـــه می‌گردید .

همین قسم صحنه های تو صیفی متعدد ، از قبیل اسپ دوآ نـــی وبز کشی اوس خان درقزا قستان که مردم از دیدن کاروا یی ها ی او انگشت حیرت به دندان مـــی گز یدند ، قابل یاد آوری است.
ونیز توصیف خالدانه، دختراحمد خان ماما ی گوراوغلی که اوس دروقـــت برگزاری «میله دشت طلایـــــی »که گور اوغلی ودر یار یا نشس دران دشت شکار می کردند واغه جنس زن گور اوغلی زنان چمبل را بــه قصر دعوت کرده بود، اورا ازمیان زنان می رباید و یا وقتیکه تاجری نور علی راچون برده یـــــــی بخا نه اش می آورد . نور علـــی راتا جر در گاو صندو قی مـــی اندازد که سرآن صنـدوق بستـــه بود. چون دختران تاجر ســـرصندوق راباز می کند، جوا نزیبا۔ یی چون نورعلی را می بیند وبـــه توصیف زیبا یی او می پر دازد .
غیر از توصیف وتخیل ، چیز یکه در داستان گور او غلی بیشس ازحد بکار رفته ، مبالغه است . هـــــرگور اوغلی گوی به مقتضای خوا۔ هشس و ذوق خود، چیز هایی رادراین داستان آورده است، که موضوع راار حالت طبیعی آن خارج ساخته وبحالت مبالغه وحتی اغراق رسانیده است . مثال آنرا میتوان در توصیفی که از قیر گور او غلی واوس خان بعمل آمده است ،مشاهده کرد .چنانکه قبلا اشاره کردیم وقتیکـــه گوراوغلی به سواری قیر برای آور دن ینگه اش از چنگ ایل قـــره روانه دیار او میشود،قیـــر ازاین سوبه آن سوی دریا می جهد و چو ن پرنده یی از فراز دیوار قصـــرایل قره پرواز می کند.
همچنان در داستا ن « اوس خان ویا دگر فتن علم کشمیـــر» خواهیم دید که بعضی از جا دوگران اوس خان راباقوهٔ سحـــر و جا دو به مر غی مبدل میسا زندولی وی به‌مدددختری که اوس خان چندی در خا نه اش بود وباشس داشت واووپدرش درساحری نام اور بودند ، دو باره بـــــه‌شکل اصلی خود در می آید. یااینکه اوس خان توسط جادو گران مذ کور به حیوانی مبدل ساخته میشود .
تمام این مواد مبالغه آمیز استواین از خصو صیت داستا نهـــا ی فولکلوری میبا شد .

٥- نیروهای خیروشر در هر دوداستان :

داستانهای اساطیری و عامیانـه،همیشه با نیرو های خیرو شر سرو کار دارد. اگر این داستا نهاسابقهٔ بسیار طولانی داشته باشـد یانه ، باز هم این قوه ها نما یشگرنقشها یی میبا شند .مُراد ما ازنیرو های خیر، نیرو های اند که جز درفکر خیرو نیکویی برای انسـان نمی‌باشندوبانیروهای اهر یمنـی‌یا شر (دیو ها، اژد ها ، دژخیما ن ونظا یر آنان)درپیکار اند وایـن‌پیکار جاو دانه‌است . ولی پیروزی در نها یت به سود نیروی های خیرونیکو یی است. اما نیروی اهریمنی یا شر جز شکست ونا بودی گزیری‌ندارد . اگر در راه انجام‌کار های خیر مانعی ایجاد کند، باز هـم‌حاصل کار شں شکست واضمحلا ل است .

در داستا نهای رستم واوسـ‌خان به این دو قوه برمی خوریم . دراین داستا نها نیرو ی خیر مددگار پهلوا نان ـرستم واوس خانـ ونیروی اهر یمنی در فکـــر اِتبا هی وزیان آنان میبا شد . بزرگترین نیرو های خیر کـــه‌همیشه پشتیبا ن رستم واوس‌خان میبا شند، سیمرغ و خضر حیـات‌است که در بخشں نخست ایـن اِثر راجع به آنها صحبت کردیم ،امانیرو های اهر یمنی یا شر .عبارت بوده ازدیوان ، جاو دان ونظا یرآنها .

دیو در اوستا یك مو جود زنده ،نا مرئی ، زیا نکار،از ردیف اجنه واشباح است که زر دشت مانـندهمهٔ اقوام زمان خود برای آنـان مو جودیت واقعی وخار جـــی‌قایل بود . (۱)در اوستا دیو ها و جا دوان وپر یها در عر ضـــ‌هم اند. جا دو دراوستایا تـــو است . این کلمـــه بجـــزگا ثا ها.درسا یر قسمتها یی از

۱ـوند یداد اوستا ،ترجمه ودیباچه از موسی جوان ،تهران ، ۱۳۴۲ دیباچه ص ۲٤.

اوستا همیشه باپری (۱) یکجا آمده‌است . در پهلوی‌یاتو کیه (جا دو-
یی) ویا توك (جادو) گو یند . یاتودر او ستا به همان معنی‌است
که امروز در زبان دری از کلمه‌جادو اراده میکنیم وان عبارت‌است
ازسحر وسا حری . در اوستابشدت‌تمام بر ضد آن سخن رفته وازگنا-
هان بزرگ شمرده شده‌است .پری در اوستا پهیر یکـــا
نیـــز تقریباً بهمان معنی اســـت‌که در دری دارد وآن عبارت استاز
یك وجود لطیف بسیارجمیل وازعالم غیر- مر ئی که بواسطـــه
حسن وجمال خارق العادهٔ خـــود ،انسان را میفر یبد . این کلمه در
گا ثا هانیا مده است . درسا یـــرقسمتهای اوستا پری جنسّی مو نث
جادو است که از طرف اهریمـــن‌گماشته شده تا مزدیسنا را از راه
راست منحرف سازدواز اعمال‌نیك‌باز دارد . چنا نکه یکی ازایـــن
پریها موسوم به خنه شیئتـــی‌را فریفته است (۲) .
در روایات ملی آریا نا از ظهـــورگیو مرث تا دورهٔ گشتا سپ همواره
سخن از دیوان رفته است . ازمیان‌فرمانروا یان آریا یی کاوو س‌برای
فتح مازندران قیام کرد وخوا ست‌تاد یوا ن آنجا رابر اندازد لیکـــن
در آنجا دچار جا دویهای‌دیو سپیدشد تا سر انجام رستم بـ جنگ دیو
سپید رفت و او را کشت وکاووس‌وپهلوا نان وسپا هیان اورا نجات
داد . (۳)
پس از جنگ مازندران‌وبرانداختن‌دیوان آن سر زمین ، دیگر درشا-
هنا مه سخن از دیوان نیست تاداستان اکوان دیو که رستـــم
دستان بااو به نبرد برخا ست واورااز پای در آورد . علاوه بر آن از

۱- پریان در متون اوستایـــی ازعناصر و مو جودات اهر یمنی‌میبا-
شند ،امادر ادبیات فو لکلـــور یك‌بعد ازاسلام بحیث مو جـــودنیك
تلقی شده اند .

۲- پور داوود ، یشتهـــا ، ج.۱چاپ دوم ، از انتشارات طهـــور ی
۱۳٤۷ ص‌ص۱۳ _۱٤

۳- حماسه سرایی در ایران، ص‌ص ، ۶۰۲-۶۰۳ .

دیوان دیگر که‌بارستم نبردداشتندوعبارت از اولاد، پو لا دوند ،دیو سفید ارژنك و غیره میباشنـــد ،در شا هنا مه اطلا علاتی موجـود است . (۱) دیوان موجودات هیبـت‌ناك، دارای مو یهای دراز وپوست سیاه و دندا نهای درازبودند.چنا نکه دو بیت ذیل از شا هنا مـــه که راجع به اکوان دیو میبا شـد ،این قول مارا تاییدکند:

سرش چون‌سرپیل وموبشش‌دراز دهان پرز دندانها چون گـــراز
دو چشمش سفید ولبا نش سیـاه تنش رانشایست کردن نگا ه

از مو جو دات اهر یمنی دیگرکه در داستا ن رستم نقش دارد ، اژدها ست . این کلمه در متو ن‌اوستایی وپهلوی بشکل اژی دهاك آمده است و آن مو جود بسیـــارمخوف است . در خوان سوم از هفتخوان رستم، داستان جنگـــك‌رستم بااژ دها آمده است که‌رخش رستم پوست آنرابه دندان می‌کند،وسپس رستم با شمشیر آنرا پار ه پاره می نماید . (۲)

یکی دیگر از مو جودات اهریمنی‌وبد کار که بارستم مقابل میشود ومی خوا هد اورا بامکرو حیلـــه‌بفر یبد ،زنی‌جادو گر است.ولی‌رستم اورا می کشد فردوسی این‌موضوع‌رابدینسان حکایت می کند :

... بگوش زن جادو آمد سـرود همان جامهٔ رستم وزخم ور ود
بیار است رخ را بسان بهـــار وگر چند زیبا نبودش نگـــار
بررستم آمد پراز رنگ وبـوی بپرسیدو بنشت نزدیك او ی
تهمتن به یز دان‌نیایشس گرفت جهان آفرین راستا یشس گر فت
که در دشت مازندران یافت خوا ن می‌ورو دبا می گسار جـــوان
ندانست کو جادوی ریمنســـت نهفته بزنگك اندر اهریمنست
یکی‌طاس می بر کفشں برنهـاد زد ادار نیکی دهشں کرد یـا ر
چو آواز داد از خداوند مهـــر دگر گونه بر گشت جادو بچهـر

۱ــ فردوسی ، شاهنامه ، ص ص۳۰٦ــ۳۱۱ــ۳۱۳ .

۲ــ فردوسی ، شاهنامه، چـاپ‌محمد دبیر سیاقی ج۱ ص‌ص ۳۰۲ــ۳۰٤ .

روانشس گمان شتا یشس ندا شت — زبانش توان نیایش نداشت
سیه گشت چون نام یزدان شنید — تهمتن سبك چون بدوینگر ید
بینداخت از باد خم کمند — سرجادو آورد ناگه ببند
بپرسید و گفتش چه چیزی بگوی — بران گونه کت هست بنمای روی
یکی گند پیری شد اندر کمند — پر آژنگ ونیر نگ وبند وگز ند
میا نشس بخنجر بدو نیم کرد — دل‌جادوان را پر از بیم کرد. (۱)

اوسی خان همچون رستم‌دستان گاه گاهی بادیوان، جادو گران و حیوانات درنده هیبتناك و مخوف از قبیل شیر و اژدها مقابل شده و آنها را اسیر گرفته ویا کشته است. نخستین بر خورد اوسی خان بادیو یی درنزدیك دریای اتك بوده است. قصه چنان بوده است که یوسف‌خان‌واوسی خان به عزم شکار ازشهر چمبل (۲) بر آمده ند، چون برسرمرکز تر کستان‌رسید ند، در فاصله یی دور، قلعه یی بنظر آنان رسید، بسوی آن قلعه روانه شدند. وقتیکه به نزدیك آن قلعه که درکنار دریا اعمار گردیده بود رسید ند، دید ند‌پیشس روی‌دروازه قلعه‌نره دیوی خوابیده‌است. اوسی نعره یی زد. دیو بیدارشد. نخست یوسف خان باا و مصاف داد

۱ـ فردوسی، شاهنامه، چاپ‌دبیر سیاقی ج ۱ص‌ص ۳۰۵ ـ ۳۰۶
۲ـ این شهر بقول بای محمدکرایف استاد فولکلور پوهنتون عشق آباد ترکمنستان، شهرخیالی است و محل آن معلوم نمی باشد. بای محمد کرایف درسال ٥٤ جهته مطالعات وتحقیقات علمی به افغانستان آمده بود من درپوهنځی‌ادبیات پوهنتون کابل در مورد داستان گور او غلی باوی صحبت‌نموده بودم. برای من به صورت دقیق معلوم نشد که معلومات‌شفاهی او دراین مورد چقدر صحت داردولی چیزیکه قابل‌باور است‌اینست که در وریانت آذری داستان کور او غلو به نقل‌صمد بهرنگی، چنلی‌بیل (کمرهٔ مه آلود) کوهستانی‌بوده است. اینهم معلوم نیست که آیاچمبل یك وریانت همان چنلی بیل یاوریانت دیگراست یاخیر؟

ولی کاری از اوسا خته نشد . بعد نوبت به اوس خان رسید. او بادیو به کشتی گر فتن پر داخت . دراول نتوا نستت اورا از پای در آورد ، به دیو پیشنهاد کرد تالحظه یی استرا حت کنند .اوس خان باز با دیو مصا ف داد.از خداوند خوا ست تا او را بران دیو بد هیبت ، پیروزگر داند . اوس خان بعد از تلا شس و کوشش زیاد ،دیو رابر زمین زد. میخوا ست باخنجرسر ازبد نش جدا کند ، لیکن دیو به اوس خان اظهار داشت که اگر از کشتن اودرگذرد تازنده است غلام حلقه بگوش اوبا شد.اوس خا ن قبول کرد . بینی دیو را سورا خ نمود وریسمانی رااز سورا خ بینی اش گذرانید وسرریسمان را بدست یوسف خان داد تا باوی به چمبل بر گر دد وبه گور او غلی تسلیمش کند.

اوس خان همچنان درسفر کشمیر با جا دو گران متعدد رو برو شد . گز ند هایی که از طرف آنا ن به اوس رسید ، نتوانست وی را از پای در آورد. اوبالا خره بر آنها پیروز شد و همه را مطیع خود ساخت وسا قی بلبل خواننده بسیارخوش آواز را که شهزادهٔ کشمیر نیز بود و سا حران به او تما یل ومحبت داشتند ، با خودبه ترکستان آورد تا در مجالس بزم گوراوعلی وخا نان تر کمن آواز خوانی کند. همینطور وقتیکه اوس خان ازقزاقستان با خانوادهٔ خود به ترکستان باز می گشت ، در نصف راه شب توقف کرد. در نزدیکی محلی که او توقف کرده بود، کاروانی نیز اوطراق کرده بود. چون صبح اوس خان از خواب بر خاست، دید که اژ دهایی به دور ادور آنها و کاروانیان حلقه زده است. اوس خان برای نجات دادن آنها درپی کشتن اژدها شد . باز حمت زیادتوانست اورا بکشد ، امّا دروقتیکه او مشغول زد و خورد بااژ دها بود،کاروان سالار، زن اوس خان را دید ودلبا ختهٔ او شد . اوس رابه مهمانی خواند وبشکرا نهٔ کشتن اژدها دعوت مجللی تر تیب دادو درین ضیا فت درغ ذای اودوای بیهو شی انداخت .چون او بیهوش شد، زن اورا با خود برد که جریان مفصل این حادثه رادر بخش سوم خواهیم خواند .

بتاسی از مطالب فوق بنیاد نظر بعضی از نو یسند گان که داستان گور او غلی واوسپ خان را از داشتن مو جو دات خارق العاده عاری میدانند، استواری خود را ازدست میدهد. بحیث مثال بهروز تبریزی دربارهٔ داستان گور او غلی چنین عقیده دارد: «درمیان داستانهای حماسی فولکلور یك آذربایجان گور او غلو از همه انسانی تر است. دراین داستانها از نیروی فوق طبیعی، اژدها، دیوو پریان گونا گون اثری نیست. گره گشایی کارها، هوشس وزحمت آدمی است. گوراو غلو مظهر مبارز ه انسان است باهمه نیروهای پلید جامعه که می کوشد مرد مان دیگر را تا حد حیوان بار بری پایین بکشند.» (۱)

باید یاد آورد شد که نقد وبررسی آثار چه ادبی و چه فولکلور یك نمیتواند از ساحه جهان بینی منتقد و داور بدور با شد. بنابران بدون در نظر داشتن تمام خصوصیات و وریا نتهای آن، مخصوصاً داستان فولکلوری، قضاوت در مورد شی قرین حقیقت نمیبا شد. ما از خلال داستانهای متعدد گور اوغلی درمی یابیم که نیروی خارق العاده وخیالی دراین داستانها موجودمیباشد. اگر چنین فکر شود که این نیرو های خارق العاده را گور او غلی گویان ویابه اصطلاح آذر بایجانی ها «عاشیق های دوره گرد» خود ساخته وپر داخته اند، شاید این ادعا بنابر بعضی وریانتهای دیگر گور او غلی که جزاصلی و تاروپود داستان رادرپهلوی عناصردیگر، همان نیرو های خارق تشکیل میدهد، بنای مستحکم نداشته باشد، زیرا بنا به بعضی از روایات داستان گور او غلی از آغاز پیدا یش این پهلوان که سپس بحیث خانی در منطقه یی از ترکستان بساط حکمروایی را بگسترد، تا حمایت او از طرف خضر ویا «چهلتن پاك» و ازدواج اوبا اغه جنس، دختری از نسل

۱ـ بهروز تبریزی، در شناخت ادبیات واجتماع، چاپ دوم ازانتشارات کتاب نمونه، تهران سال، ۱۳۵۱ ص ۲۶.

پریان کوه قاف وازاین‌قبیـــــل موضوعات بـدون شك همه مبنـای افسانوی دارد ودر عیـــــن حال‌حاکی از مبارزهٔ خانها برای تفوق بریکدیگر نیز میبا شد که دراین‌خصوص نیز تاثیر ذوق ور غبت روای داستان رادر مورد نشا ن‌دادن‌برتری خانی بر خان دیگر نادیـــده نمی توان گرفت . پس تنهـــاایجاد نیرو های خارق العاده دربعضی وریانهای گوراوغلی، زاده ذوق را ویان نمیبا شد، بلکه موارد دیگـــر نیز میتواند مشمول این امر باشد.

بخش سوم

چند داستان منتخب از داستانهای شفاهی گور اوغلی

۱ـداستان از دواج اوس خان :

میدا نیم که اوس پهلوا نـــی‌است جنگ آور، او حصار هارادرهم می شکسته ، در همه عمر آرام نمی‌نشسته و از شهر ی به شهر دیگر درسفر می بوده است . در ضمـــن‌این سفر ها، با دختران زیبـــا آشنا یی بهم میر سا نیده است .نخستین ازدواج اودر ضمـــن یکی ازسفر هایشس به قزا قستا نصورت گرفته است .

اوس خان به هر شهری که‌واردمیشد ، ازنام ونشان خـــود چیزی نمی گفت ودر لبا س مرد ناشنا س وآواره ، ظا هـــر میشد . اودر قزا قستان نیز به‌همین وضع داخل شده بود. هدفش

این بود تااز احوال ووضع آن منطقه‌وفرما نروای آن، اطلا عی پیدا کندو سپس برای تسخیر آن نا حیـــت‌اقدام نماید . اوس خان چو ن به قزا قستان وارد گردید ودر محلــه‌یی اقامت گزید ، مردم ازدید ن هیکل قوی او به حیرت رفتند ،زیرادر آن شهر چنین مردی‌راند ید ه بودند . اقا مت اودر این دیارمدتی‌بطول انجا مید. به‌فر مانروا ی قزـ اقستان خبر بر ده شد که‌بیگانه‌یی باهیکل چون دیو دراین شهـر ازمدتی است وارد شده اســــت.از زبان‌اوس‌خان گفتند شد که‌اجدادـ شں اصلا از قزا قستان بودند . ازاوبه فرما نروای قزا ق تعر یفهـــا کردند. از سخنا ن نغز و شمرده‌اش ، از چهرهٔ خوب و جســـم قوی اش وبالا خره ازاسپ تنو مندش که چون رخش رستم‌کوه پیکر بود .

فرمانروای‌قزاق چون این قبیـل‌سخنان رادربارهٔ‌این مرد بیگا نـه شنید ، به دیدن او تمایل پیدا کرد.دستور داد اورا به در بارش حاضر کنند. وقتیکه اوس خان به نزدفر مانروای قزا قستان رفت ، اورا از اوس خوشش آمد. به‌اوپیشنهادکرد که در دربار وی بماند. اوس خان که دردل چنین آرزو یـــی‌داشت ، ظا هرآعذر آورد که روانه دیار دیگر است و نمیتوا ند دراین‌منطقه بیشتر اقامت گز یند. فرماـ نروای قزاق اورا مجبور به‌اقامت‌نمود. چون مدتی‌درحلقه‌دربار اوبماـ ند،مهرفرمانروای‌قزاق به اوســـس‌بیشتر شدو از اینکه پسر ندا شـت یگانه دخترشں رابه اوبه زنی داد .اوس خان از قبول این امر امتنا ع ورزید و گفت وی یك جوان‌غریـب‌وآواره است وسر دو گرم زندگـــی راندیده است ،اگر داماد فرمانروای‌قزاق هم شود ، ممکن است باردوش اوباشد ونتوا نددر هیچ‌مشکلــــی‌اورایاری نماید . اوس خان به‌فرـ ما نروای قزاق گفته بود که‌اسپشں‌از پدر وی که‌فعلامرده است ، براـ یشں میراث مانده است. اوس خان‌تمام این حرفهارابخاطر فریب داد ن فرمانروای قزاق زده‌بودتااورابااین‌حرفهابیشتر بخود متمایل ومتوجـــه بسازد .

بهرحال مراسم نامزدی اوسس‌خان‌بادختر او انجام یافت. روز هـــا گذشت اوسس خان‌مانند یك فرد عادی‌دردربارمی خورد و می‌خوابید .روزی از روز ها،فر مانروای قزا ق دستورداد که میله یی بزرگی سرو صورت داده شود ودرآن بز کشی صور ت‌بگیرد. پهلوانا ن وبزکشان ازگو شه وکنار قزا قستان فرا خوانده‌شدند.دراین پهلوانی وبز کشی‌برادرفرما ـ نروای قزاق که خود پهلوان نام آوربود، بحیث سر پرست امور گمار ده شده بود . پهلوانان به‌کشتی‌گرفتن‌وبزکشان به بزکشی مشغول شدند.

اوسس خان ازسر بام قصـر فرمانر وای‌قزاق ،تمام صحنه راتماشا مـی کرد . دلش می‌خواست وارد میدان‌شود واز هنر خود چیزی به تماشا چیان بنماید ، امانمی خواست‌به این‌زودی اسرارش فاش شود . در همین اثنا نا مزدش ازپدر خواست‌تااوسس خان رابیاز ماید. اوسس خان به دستور فرمانروای قزاق واردمیدان پهلوانی‌شد . نخست بایـــك پهلوان کم شهرت کشتی گرفــت‌وبزو د ترین فر صت اورا بر زمین زد. این آزما یشی رابا چند تـــــن‌دیگر نیز انجام‌داد. فرمانروای قزاق ازپیروزی دامادش در پیرا هـــن‌نمی گنجید وغرق درشا دی و غرور بود. پس از اتمام مراسم کشتـــی‌گیری نوبت بز کشی رسید . اوسس‌ـ خان‌باسواری قیروارد میدان بزکشی‌شد. جز تماشای چاپ اندازان، دیگر کاری‌نمی کرد. می دید‌که بز کشا ن‌بزرا از قوره (محلی که سوارا ن بز را از آن قسمت می‌بردارند وبرای‌این‌کار هرکس تلاش بیشتر مـــی می کند که اولتر بز را از زیر پـای‌اسپان بر دارد) چسان بیرون مـــی کنند. دراین‌اثنا‌شوق خوداوازیك‌طرف‌ونشان دادن هنرش در پهلوانـــی وبزکشی از جانب دیگر، او را بران‌داشت تاقیر را داخل قوره نمایـد. وقتیکه‌قیر داخل قوره شد. بر دوپای‌عقب ایستا دو پا های پیشی رو ی را بر هوابلند کرد. اوسس خـــان‌که‌بزرابدست گرفته بود ازبین قوره بیرون شد. دراین وقت برادر فرمانروابا او قو شی (جوره) شد. یك پای بز بدست اوسس وپای دیگر آن ،بدست برادر فرما نروای ق زاقستا ن بود.

اسپ‌هردومی دوید .هر دو مـی‌کوشیدند قوت وهنر خو درانشان دهند. اوسں خان مانند شیر غـرنده‌بر قیر صدا زد. قیر چنان بـه کشں کردن‌ودویدن پرداخت که اسپ‌حریف دربرابرآن عاجز ماند. بالاخره اوس خان بـز را از دست حریـف‌کندوقیر رابه سوی قصـر فرمانروای قزاق دوانید. چون بپا ی‌قصر آمد. بازور رسمتی بزرا ازبیرون بر فراز قصر بینداخت .در میا ن‌تماشاچیان هلهله وشورو غو غا بلند شد . مردم نزد فر ما نروا ی‌قزاق‌شدند و گفتند که این مردبیگا نـه پاسں بزر گان دولت را ندا نسته‌وبربرا در فر مانر واهتك حر مت کرده است ، بایدبه‌اوجزا داد.فرما نروای قزاق باآنکه برادرشں براو بسیار غز یز بود، گفت که از ایـن‌سود ابگذرید، زیرا در چنین مواقع شوق واحساسات بررعایت احترا م‌غلبه می یابد وتمیز مقـام و مرتبت طرف مقابل ، امکا ن پذیر نمـی‌باشد .چون اوپهلوان است وزور مند ، شاید روزی بدرد مابخوردوگزندمخاصمان را از مابر طـرف سازد .

چندی ازاین ماجرا گذشـت.بالاخره مراسم‌ازدواج اوسں خان و شیرماهی‌دخترفرمانروای قزاق‌برگذارشد . اوس خـان چنـد سـال در قزاقستان بماند. صاحب یك دختـربنام گلنار ویك پسربنام‌نورعلی شد. دختر وپسر اوس خان بزرگتـرشدند. اوسں خان ازین طول‌اقامت در قزاقستان خسته شده بود، زیرااو در طول زندگی گذشته بیك جای توقف زیاد نمی کرد، دایم درگرد شں ومسا فرت ، جنگ وشکـار وغیره بود. بالاخره صد دل رایك‌دل کردو نزد فر مانروای قزا قستان رفت. ازطول اقامت درآنجاوازدوری‌خویشان حرفها زدو ضمناً نام ونشان اصلی خود را که تاآندم حتی به زن‌و فرزند انشں هم نگفته بود،فاشں کرد. از گور اوغلی بیك وچهل خان‌ترکستان حکایتها کرد، از احتیا جی که آنها به اوسں خان داشتند نیزسخنها گفت . خسر اوس خا ن موافقت کردکه وی به‌ترکستان برود.اوس خان باشیر ماهی، گـلنار و نورعلی وبا چندین نـوکر و چـاکر، قزا قستان‌رابه عزم ترکستـان ترك گفتند . همرا هان وی درنیمـه‌راه هر طرف پراگنده شدند ، زیرا

طی طریق آنها را ازپای افگنده بود،سرانجام اوس خان بازن وفرزندا ـ
نشں تنها ماند وبه سفر خود ادامـهمیداد. هر جاییکه ضرورت مـــی
افتاد توقف می کرد. شب هنگا مـتوقف می نمود وروز ، راه میرفت .
شبی دربیابانی توقف کرد اتفا قـاً کاروانی نیز در نزد یکی ایشا ن
او طراق کرده بود. هنوز صبح نشدهبود که صدای قیر اوس بلند شد.
او از خواب بر خاست دید کهدورادورخر گاه اوو کاروانیان را اژ دهایـی
بدهیبت احاطه کرده است . لیکـنقیر اوس خان بسوی اوحملهمی کند
وبا آن درزد وخورد است (چنانکـهرخشں رستم با اژ دها یـــــی
جنگیده وپوست آنرا بدندان کند هبودو چون رستم از خواب بیدار
شد اژد ها رابا شمشیر پار ه پارهکرد.)اوس خان نیز وقتیکه ازخواب
برخاست دید که قیر با اژدها درجنگ است . در پی آن افتاد که این
حیوان مخوف رانابود کند. شیرماهی نمی خواست اوس خان باآن
مقابل شود ، زیرا مـــی ترسیدکهبا داشو هر شں تلف گردد. اوس
خان به حرفهای شیر ماهـــیموافقتنکرد ، زیرا اگر اژدها رانابود نمی
کرد،هم خانوادهٔخود شں و هـــــمکاروانیان مواجه بخطر می بودند .
اوس خان شمشیربدست گرفت وبسوی اژدها روانه شد . هـــر
قدر بطرف اژد ها نزدیك ترمیشد،ازتف نفس آن و جود شں آتشں
می گرفت . عرق ازسر ورو یشـــجاری میشد . چون بااژدها بیشتر
نزدیك شد با شمشیر آب داده باالماس خود ضر بتی محکم به اژد ها
وارد و آن را بدو نیم کرد و کسـا نخودو کاروانیان رااز خطر بلعیـدن
آن نجات داد. همان شب کاروا نسالار که مردی ثروتمندی بود ،به
افتخار اوس خان ضیا فتی درخرگاهخود ترتیب داد ودر طعام ایـــن
پهلوان داروی بیهو شں اندا خت .اوس خان رابه همان حــــا ل
رها کرد و همسر وفرزندشںاورابزوربر اسپ خود سوارکرد وبسویشهر
خود براه افتاد . چون نور علــیپسر اوس طفل بود اورا نیــز
با مادر شں ببرد . گلنار با لای سراوس استاده شد وزارزار مـــی
گریست وجز آه وناله چاره یـــینداشت با خود فکر کرد اگردراین
صحرای بی آب به پا سداری پدرشںادامه بد هد ، دیر یازودتلف خواهد

شد، لهذا نا چار بدنبال کاروا ن به راه افتاد و پدر رابه هما ن حال بیهو شی درآن دشت تنها گذاشت. کاروا نیان به سفر شان ادامه مـی دادند و گلنار نیز آنها را تعقیـب می کرد، تا اینکه خودرا بـه کاروانیان رسانید . چـون نظـرشیرماهی به گلنار افتاد ، نور علی رااز بالای اسپ بر زمین اندا خت وبه گلنار گفت که چون من اکنـون بدست این بدکر داران گر فتارشدم ، باید از نور علی تو وارسی کنی هر جا که میروی او را با خــودببرو در تغذ یه و تر بیه او اهتمام لازم بنمای ، زیرا دیگر ازدست من چیزی سا خته نیسـت ، گلنـار پهلوا ن زاد ه، برادر را بر پشت خود بر داشت . بر جای میخ کو ب شد وغرق در اندیشه او با دیـده گان اشکبار به اقصا ی صحرا مـی نگر یست . جز زوزهٔ باد چیز ی نمی شنید . هنگا میکه کار وا نیا ن از نظر گلنار ناپد ید شد ند ، بازهم آنها را تعقیب کرد. کاروان بالاخره به شهری رسید که کـاروان سالارازآن شهر بود . گلنار نیـز به آن شهر رسید . درحالیکه نورعلی بااو بود. از گرسنگی و تشنگی نزد یك به هلا ك شدن رسیده بود. یکی دو روز در آن شهرازیـن وآن کمك می خواست وسر گذشت خود و پدر و مادر شں راکه چگو نه از طرف کاروان سالاری نـا جـوانمر دانه به وضع بدی دچار گر ـ دید ند، حکایت می کرد. پس ازتفحص زیاد خانهٔ کاروان سالار را که تاجر بد طنیت ونا جوا نمرد بود، پیدا کرد. به نحوی به داخـل خانه اوراه یافت . در صدد آن افتاد که مادرش راپیدا کندو از احوا ل او جو یا شود . بالاخره دریافت که آن تاجر مادرش رابه علت اینکه تسلیم خواهشں ناروا ی او نشد ه بود، در قفس اندا خته است . (۱) گلنار به زحمت زیاد ومخفیانه خود رابه محلی که مادرش محبو ـ س بود رسا نید . بادید ن مادر هردو زار زار گیریستند. شیر ما هی

۱ـ موضوع در قفس انداختـن پهلوا نان در بعضی از داستا نهای عامیانهٔ مکتـوب از قبیــل داستان شا هزاده شیرویه وما نند آن آمده است . به گمان غالـب این مو ضو ع درداستا نهـــای کور او غلی متاثر از آن داستا نهـاخوا هد بود .

که چند دانه طلا با خودداشت ،به گلنار داد تا در مواقع لازم آنرا مصرف کند. در همین موقع نو کران‌تاجر ، گلنار رادید ند. وقتیکه او را تلاشی کردند و مقداری طلا یی‌راکه مادر شس به او داده‌بود ، از نزد اویا فتند ،بفکران افتاد ند کـه‌حتماً به خزا نهٔ تاجر دستبرد زده است. بدا نسبب اورانزد تاجربردند.تاجر برای اینکه ازشر این دختـــر که همه اسرار شی به اومعلـــوم‌شده بود، رهایی یابد ، اورا بجر م دزدی به أمیروقت بصفت دزدمعرفی‌کرد. گلنار که نورعلی نیز با او بود، تمام سر گذشت‌وکمك اوس خان به آن تاجر و کشتن‌اژدهارا بدون کم و کاست ، حکایـــــــت‌کردو اتهام تاجر رانا درست خواند. گلنار از محبوسس بودن مادر شس‌در خانهٔ تا جر نیز سخنا نی‌گفت . امیر دستور داد که مادرگلناررا به‌حضور او بیا ورند.چون شیر ما هی به نزدامیر آورده شد، بعدازاستفسارزیاد فهمید کـــه او دختر خـــا ن قزا قستان وزن پهلوا ن معـــروف‌اوس خان بوده است . امیر فرما ن داد که تا جر رابه جزاي عمـــل‌اوبر سا نند. امیر برای شیـــر ماهی و گلنار ونور علی جای بودوباشس داد ونیز امر کردکه آنها رابه بهترین وجه تغذیه‌نماینـــد.قضار اپس از مد تی امیر آن‌شهرمرد وشهر بدون فر ما ندار ماند . دراین شهر رسم چنین‌بود کـــه برای انتخا ب امیر جدید ، بازی‌را رها می کردند و چون آن‌باز برسر هر کسس می نشست آن شخصـ‌امیر آن شهر شنا خته‌میشد .چون باز را رها کردند، بر دیوار قلعه‌یی کنهه که بیرون شهربود،نشست. مردم از این وضع متعجب شد ند .دراین فکر افتاد ند که‌در داخـــل آن قلعه سری هست. بنا بر آن‌به تفحص‌در آن پر داختند . بالاخره مردی را در آن یافتند که رنگشس‌زردولبا سهایشس پاره بود . هیکـــل نیرومند و طـــرز صحبت او نشان‌میداد که مرد اسرار آمیزبوده باشد. ازآن مرد که جز اوس خان کسی‌دیگر نبود نام ونشا نشس را جویا شدند . اوس‌سر گذشت‌خودو مفقودشدن زن ودو فر زندشس را کـــه عامل اسا سی آن همان کاروا نسالار یا تاجر بود، یکا یـــك باز گفت واضا فه کرد که مد تهابرای پیدا کردن گمشده های خـــود

در کوه و صحرا درویرا نه‌هاودرشهرهاوقریه هامی گردم ،امانه از مرده ونه از زنده بودن آنها اطلا عـــی‌پیدا می کنم . ار کان دولت آن‌شهر که بد نبال بازبه آن قلعه آمد ه واوس‌خان رادیده بودند، برای او اطلاع دادند که زن وفر زندان آن وی درقصرامیر متو فا ی این شهر در کمال امن ورا حت بسر می برنـــد ،وهیچگونه دست نامحرم به زن و دختر او نرسیده است وبه همه ساکنان شهر معلو م شده است که این زن و فر زندان‌بامردی پیوند‌دارند که نامش از حیث پهلوا نـــی وجوانمردی در افصای تر لستا ن‌پیچیده است . این مرد اور ســـرر است، یعنی مرد یکه اکنون ما دربرابراو قرار داریم . ار ــــ ن دولت به او لفتند له مطابق رســـم‌وعنعنهٔ آنان اوس خان امیر شهر آنان انتخاب شده است، زیرا باردولت برو یرانه یی کـــه او در ان خسپیده بود ، نشسته اســـت .اوس را مطابق مراسمی که در ان شهر بود، به دار الامارت بردند .اوس خان بعد از مدت‌زیاد ی چشم به دیدار زن واولادش روشــــن‌کرد. مدتی در آن شهر بســـا ط امارت بگسترد. چون نمی توانست‌بیش از چندی در آن دیار بماند، بنا بران عو ض خودشخصـــــــ‌دیگری رابه فرما نروایی انجا گما شت وبا اهل وعیا لش راه‌تر کستان‌رادر پیش گرفت . در مدت غیا بت او گور او غلی به عذاب بود . نـــه‌تنها خانا ن در بارش، بلکه خـــا نهای منا طق دیگر گاه گاه بر اوهجوم می آوردند و تکالیفــــــی برایش ایجاد می کردند. شهــــرچمبل در محا صره بود. احمد خان ویوسف خان محبو شن شده بودند.وقتیکه خبر باز گشت اوس خان بگو شن گور او غلی‌رسید ،دلشن‌از خو شحا لی باغ باغ‌شد. دستور داد تمام مردم شهرچمبل به‌پیشوازاوس خان بروند.اوس خان بعداز ورود به چمبل با مخا صما ن گوراوغلی پیکار کرد و همه راشکســـت داد. پس از تو قف مختصر درنزد گور او غلی واغه جنس به شهر خود ، یعنی بلخ آوان بازگشت.(۱)

۱ـ بلخ آوان معلوم نه شـــدکجاست . اما رود خانه یـی .به نا م بلخ آب، در افغا نستان مر کز ی‌وجود دارد که از بامیان‌شما الــی جاری میشود وبه سوی کشنده ،میرود .

۲ـ میله دشت طلایی:

گور اوعلی شکار گاهی سر سبزوزیبا داشت .همه ساله چند روز بادر یاریان وار دن دولت ومرد مشهر چمبل در انشکار گاه که موسوم به « دشت طلا یی» بود، بهشکار مشغول می گردید. وقتیکه گور او غلی به شکار گاه میرفت .اغه جنسس زنان ودختران چمبل رادر قصر دعوت می کردو مجلسبزم و شادی بر پا می نمود . چون در اینگو نه مجا لس زنا نـــــهچمبل وقایععجیبیرخ میداد و دختران زنان رامی ربا یید ند اغه جنسفکر کرد که باید اینبار شیر ما هی زن و گلنار دختر اوسس خـــا نراکه در شجا عت وپهلوا نـــی مثل اوسس خان بودند، در بـــــا نقصرمقرر کند تا اشخا ص نـــا مطلوب رانگذارند که داخل قصـــرشوند . بنا بران به شیر ما هـــی وگلنار پیغام فرستاد تا از بلخآوانبرای این منظور به چمبل بیا یند.

وقتیکه خبر بر گزاری چنیـــــنمجلس زنا نه بگو شس اوسسخان رسید . تصمیم گر فت بهر تـــرتیبی که باشد ، باید درین محفـــل اشتراك کند و از دیدار زنـــــانزیبا ی تر کستان متلذذ شود .اوس خان ازین کار قصد بخصو ص داشت و آن دیدارخواهـــــر زیبای احمد خان مامای گور اوغلیودر صورت امکان ربود ن او بود . برای وارد شدن به اینمجلس بزم،چاره دیگر نبود جزاینکـه از زنو دختر خود کمك بخوا هد، بنـابران از آنان خواهشکرد که وی رابا خود به قصر اغه جنسس ودرآن محفل ببرند . آنها هر قدرازاین فکر اوسس خان تقبیح کردند وخوا هشس وی راردکردند ، سودی نه بخشید . بالا خره زن اوسسخانگفت ، چگو نهمیشود بایـــــن وضع داخل قصر اغه جنسس کـــهغیر از زنان در آنمجلس اجاز ه ورود برای مردان نیستوارد شد .اوسس خان که درین کار ها تجربهٔ کافی داشت گفت چارهٔ این کارخیلی آسان است . بدین معنی که من لباس زنا نه می پوشم و بـاشما یکجا وارد قصر می شوم. چون نزدیك اغه جنسس وسایر زنان ودختران شدیم ، مرا اینطـورمعرفی

کن که این دختر گلعذار نام دارد وخوا هرخوانده گلنار میبا شد و چند روز است که بخا نه مابه مهما نـــی‌آمده است . چون در خانه تنهـــا می ماند اورا با خود به ایـــــــن‌مجلس آورد یم .

وقتیکه شیرماهی بااوس خا ن« اکنون‌گلعذار » داخل قصرمیشوند، دختران وزنان به دیدن آنان می‌آیند . شیر ما هی گلعذار را بحیث مهمان وخوا هر خوانده گلنارمعرفی‌می کند سپس به ملا قات اغـــه جنسی میروند . شیر ماهی گلعذاررابه اغه جنس نیز هما نطور یکه به سا یر زنان معرفی‌کرده بود ،معرفی می نماید. گلعذار آهستــــه آهسته باهمهٔ زنان مشغول صحبت‌می شود . ونیز در فکر پیدا کردن خواهر زیبای احمد خان‌میباشد .لیکن از مطلوب خود در آن مجلس اثری پیدا نمی کند. از بعضی‌زنان‌می پرسد که چرا خالدانه خوا هر احمد خان دراین مهما نی نیا مد ه‌است . به اوس خان‌گفته میشود که او همینجا هست ، لیکـــــن‌زن برادر شس اورا نمی گذارد کـــه غیر از دختران نجیب زاده ومقبول‌باکسی بنشیند . گلعذار آهستـــــه آهسته خود رابه زن احمد خا ن‌می‌رساند. از جمال او تعریـــــــف می کند از حسن معـــاشرت وی تـــوصیف می نما ید. ازاوخواهشس می کند که خالدانه‌را اجاز ه بد هد تادراین محفل سرور با سایر دخترا ن بنشیند ، زیرا او مبادا آزر ده خاطرگردد. واین‌کارسبب‌مایوسی اوگردد. زن احمد خان قبول می کندوقاصدی‌رامی فر ستد تاخواهر احمد خا ن از اتاق مخصو ص به اتا قی بیا یدکه سایر دخترا ن وزنان‌نشستـــه اند .

اوسس خان (گلعذار)زمینـــهٔ‌آشنا یی با خالدانه رابه شکلـــــی از اشکا ل فرا هم میسازد . باهم‌از هر طرف صحبت می کنند .گلعذار از زیبایی خالدانه تو صیف بسیـــارمی کند. و قصه های پهلوا نـــا ن جنگجو وزیبا رابرای او بیان مـــی‌دارد و درین ضمن ازسر گذشــــت حیرت انگیز اوسس خان‌که خـــلودخالدانه نیز از آن بی خبـــــــر نبود ، سخن‌بمیان می‌آورد ، همچنان‌می گوید که اوسس خان عاشق ودلبا۔ خته خالدانه است . از ایـــــــن‌سخنا ن تحر یك آمیز ، گلعذار به این فکر می افتد که حتمـــاً از اوس‌خان دیدار کند. گلعذار به خالدانه

می گوید که او حاضر است که اوس خان رادر همین محفل به نزد خالدانه حاضر کند خالدانــــه ازاین خبر خیلی خوش میشود و می گوید که اوس خان را چگو نه می‌توانی درین قصر بیا وری. گلعذار از خالدانه خواهشس می کند کـــه باو بیکی از اتا قهای خلو ت قصر برود، تا او اوس خان رابه‌آنجـــا راهنما یی کند. چون به‌آن اتاق میرـ وند، گلعذار فوراً موی های زنانه‌رااز سر خود دور می کندو برا یشس می گوید که اوس خان خود وی‌است . خالدا نه چون‌جمال زیبا و جوانی اوس خان را می بینــــدل به عشق او می دهد. اوس‌خان به خا لدانه پیشنهاد می کند کـــه‌باید فوراً ازاین قصر خارج شوند. خالدانه موا فقت می کند واز گوشه‌یی فرار می کنند . این راز بزودی فاشس می گردد . وخبربگو شس‌احمد خان می رسد. احمد خـــان شکار گاه‌راترک‌می گوید وبه تعقیب‌اوس خان سربه صحرا می نهد. بعداز تفحص زیاد اوس خان و خواهرشس رادرگوشه یی جنگل درآغوـ شس هم می بیند . احمد خان‌تیری‌در کمال می گذارد و بسوی اوس خان پر تاب می کند. این تیر به‌بازوی اوس خان اصابت‌می کند و اوس خان بی هوشس می افتد.سبس به فکر انتقام‌ازاوس خا ن می افتد ومی خوا هد به گلنار دختراوس خان معا مله یی‌بکندکه‌اوبـــا خوا هرشس کرده بود . بنأ برا ن‌بدون‌توقف روانه بلخ آوان می شود .

در همین اثنا ییکه اوس خا ن‌از درد زخم بازو می‌نالدقیر او که در جنگل مشغول چرااست، صدای‌ناله اوس خان را می شنود .فوراً خود رابه نزد اوس خان‌مـــی‌رساند می بیند او در خون غـــر ق است. هما نجا بالای سر پهلوا ن‌می ایستد بادندا ن طبرا قـــی راکه در قا شس زین آویزان بود ،پاره می کند . دربین‌این طبراق دار وهایی برای علا ج‌زخم ـمو جود بود.خالدانه از آن دارو هابه بازو ی اوس خان می مالدوقسمتـــــی‌از چادر خود را پاره می کند و بازوی پهلوان رامی بندد.اوس‌خان‌بیشس ازاین نشستن در جنگل رابی فایـده مـی بیند ، لهذا به‌معیــت‌خالدانه روانه بلخ آوان میشود.

احمد خان که بعد از زخمی شدن‌اوس خان وبفکر گر فتن انتقا م‌به به بلخ آوان رسید ه بود ، بــــه‌گلنار خبر داد که اوس خان در

چمبل زخمی شده وآنجا افتاده است. اوسس خان اورا فرستاد تا گلنار رابر سر نعشس مجرو حشس حاضـر کند تا گفتنی هایی را که دارد ، به او بگو ید. گلنار به گفتهٔ احمد خان باور می کند و با او بطرف چمبـــل حرکت می کند. مقصود وی از آوردن گلنار گر فتن انتقا م است .
گلنار پهلوا نزا ده است وبا قوت شروع به ناسزا گفتن به احمد خان می کند واز قنچغهٔ اسپ او خود را به زیر می اندازد وبه دفاع از خود می پر دازد . درهمین وقت دوسوار از دور پیدا میشوند. این دوسوار آهویی رادنبال می کردند و مـــــی خواستند او را شکار کنند. تصادفاً آهو به سمتی رخ می کند که احمد خان و گلنار باهم مشغول مجاد له بودند . این دوسوار نورعلی وشیرعلی برادران گلنار بودند . چو ن دید ند خوا هر شان در آن صحرا بااحمد خان مشغول زدوخورداست ، نور ـ علی بد نبال آهو اسپ می تازد و به شیر علی دستور می دهد که چگو نگی این حادثه رامعلوم کند واحمد خان رابه جزای این عملشس برسا ند .
گلنار قصه رابه شیر علی مـــــی گوید اوبر احمد خان چنان ضر به هایی وارد می کند که از هوشس می رود و بعد دست ها وشانهٔ او رامحکم می بندد ودر همان صحرا رها یشس می کند و خود با خواهرشس روانهٔ بلخ آوان می گردد. چون به انجـا رسید ند، دید ند که اوسس خـــان وخا لدانه قبلا آمده بودند . اوسس خان قصه را از سرتاپـا ی به فر ـ زندان نقل می کند. گلنار نیـــز اقصهٔ رفتن خود با احمد خان و مردانگی شیر علی رادر مورد نجا ت او از دست احمد خان بیان میدارد.
همه باهم می خند ند. پسس ازچندماه اوسس خان خالدا نه را بدون آنکـه به اوبی حرمتی کرده باشد ، به گور او غلی تسلیم می کند.

۳ـ اوس خان ویاد گرفتن علـم کشمیر :

یك روز گور اوغلی مجلســـ سرور بر پا کرده بود. درین مجلس به پهلوا نان و جنگ اوران انعام می داد. همه از می مست شده بو ـ دند، اوسس خان ویوسف خان مامای گوراو غلی از فر ط مستی مجلس راترك گفتند وروبه صحرا نهادند. اینها به عادت همیشگی شان با غرور و مستي اسپ می تا ختند وبطرف نامعلو می زوان بودند .

پس از طی مسافت زیاد و آنگاه که‌از حالت نشه به خمار آمده بودند، دید ند به مرز تر کستان‌رسید ه‌بودند. از آنسوی مرز تو جه‌شانرا قلعه یی جلب نمود .(۱) یوسف‌خان‌به اوس خان پیشنهاد کرد که بروند واسرار آن قلعه رامعلوم کنند .هر دو بطرف آن قلعه که بیرو ن از مرز تر کستان‌بود، روانه شدند.قلعه در کرانه دریا یی بنا یافته‌بود. در دهن در وازه پاسپا نان ایستاده‌بودند. اوس خان ویوسف خان با آنان مصاف دادند و همه رابخو ن‌نشا ندند. چون به دروازه دو مـــی رسیدند دیو بد هیبت را دیدند که‌از دروازه قلعه پاسداری می کرد .

هنگا میکه نظـــر دیو بــــــه‌اوس خان ویوسف خان افتاد ، از جا بر جست وبسوی آنان دوید.اول یوسف خان بااو بجنگ افتاد چون تاب مقاو مت را ندا شت‌از پای در آمد. سپس او س‌خان باوا درآویخـــــت، پس از زورآزما یی زیاد اوس خان احسا سس خستگی کرد. ازدیو خوا ست بعدازلحظه یی تفریح واسترا حت دو باره به زور آز مایی بپر دازند .دیوموافقت کرد. دراین هنگام اوس‌ـ خان از خداوند و « چهل تن پاك »در خواست تا اورا بردیوپیروز گر- داند . در دفعـهٔ دوم اوس خان دیورابر زمین افکند ، میخوا ست با خنجر سر از بدن آن جدا کند ،اما دیو بسیار عذر کرد و وعد ه داد که تازنده‌باشد ، غلام و فر ما نبردار اوس خوا هدبود. بنا بران از کشتن او در گذ شت.اوس خا ن‌اورا آزاد کرد. میخوا ست در همان قلعه اش بگذارد وپی کار خـودبرود ، ولی فکر کرد که چون به‌شهر چمبل بر گردد واز مبارزهٔ خـودبانره دیو یی سخن گوید ، شا ید هیچکس سخن اورا راست‌نپندارد.بدین لحاظ بینی‌دیورا سوراخ کرد و ازآن سوراخ ریسمانی را بگـذرانید وآنرا محکم گره کرد وســـر

۱ــدراصل روایت شفا هـــی‌چنین آمده است که اوس خان و یوسف خان ازسر مرز ترکستا ن‌آن قلعه رابا دوربین دید ند . اینکه واقعاًدرآن وقت دوربین وجـودداشته وبدسترس آن دو پهلوا ن بود است یانه ، دلیل قا نع کننده‌یی مو جود نمی باشد. شا یـــد راویان در دورانهای متاخر دوربین‌رادر داستان افزوده باشنند .

ریسمان را بدست یوسف خان داد. سپس اوس خان داخل قلعه شد. دریك اتاق مجلل زیبا رویی بی ما نند را دید. اوس خان به وی هیچ التفات نکرد ودر گوشه یی نشست تارفع لخستگی نماید . آن زیبا روی ازبی التفا تی این آد میزاد متعجب شد و بر خو یشتن می گفت کــه چرا آد میزاد باوی حــر فــــی نمیز ند و حسن وزیبا یی اورانا دیده می گیرد . از فرط غضب بر خودپیچید و به شکل کبو تـــــر ی در آمد وبه هوا پرواز نمود .

اوس خان که چون این حال رادید ازینکه ازدل آن پری روی بــــی خبر بود، به حیرت رفت و فوراً بر قیر بر نشست وبه تعقیب آن به راه افتاد . کبو تر بر بالاو اوس درپایان ره می سپردند . اوس خان قیر رابسیار تشویق می کرد کــه در تعقیب آن پس نما ند. خطاب به قیر می گفت بتو شیر آهو داد م تادر کوه و صحرا چون آهو بدوی، بتو شیر انسان دادم تادر تعقیب هدف چون انسان زیر ك و بــا هوشی باشی و ما نند این مطا لـب. خلاصه اینکه کبو تر خود را به در- یایی رسا نید وبدا خل آب فرو رفت. اوس خان ازین وضع متعجب شد ، نمیدا نست چه کند . سا عتـــی در آنجا در اند یشه و حیرت غر ق شد. در این اثنا یوسف خان درحا لیکه ریسمان دیو را در دست داشت وبر اسپ باد پایش سوار بود ،خود رابه اوس خان رسانید. اوس- خان قیر را تسلیم یوسف خــان کرد و آهسته در گو شش قیـــــر نجوا کرد که نگذار که یوســف خان ترا با خود ببرد و من درایـــــن دشت تنها بمانم . سپســــــــ اوس خان لباسها یش را کشید وداخل دریا شد ودرهمان محلیکــه کبو تر فرور فته بود، فرور فت چون به زیر در یارسید. سورا خی دید .داخل آن سوراخ شد ، دنیا ی دیگری رادید . و در آنجا شهری دید عجیب ودر میان آن ، قصری با شکو ه بود لیکن در همهٔ شهر هیچ زنده جا نی سراغ نمی شد . دا خل قصـــــر شد. . در آن قصر جز چند ز ن زیبا نبود . این زنان برگـردا گرد تختی ایستاده بودند وبر بالای تخت پری زادی نشسته بود . چون نظر اوس خان به پری زاد افتاد ، دریــافت که این همان زیبا روی است که

اورا در قلعه کرانهٔ دریایی دیده بود وهمان بود که خود را به قوه جادو به کبو تری مبدل ساخت. آن زن تبسمی کرد ودستور داد از اوس خان پذیرایی گرم کنند. سپس خطاب به اوس خان گفت . کر چه در عشق من هزاران جوان وپهلوان ازبین رفته اند، لیکن من در برابر قوت ودرایت تو تسلیم من اکنون در اختیار تو هستم هر کجا که مرا با خود می بری حا ضرم .بعد از جای بلند میشود ، دست اوسس خان را می گیرد وبا اواز زیردریا بیرون میشودوباهم نزدیوسف خان می آیند ازاینکه اوس خان آن زیباروی راپیدا کرده وبا خود آورده بود بحیرت میرود . یوسف خان بر آن زن زیبا دل می بازد. چون علم جادو را می دانست بقوه جادواوس خان را کور می سازد واو راتنها می گذارد. خودش باپری زاد ودیو راه ترکستان رادر پیش می گیرد . بعد از رسیدن به شهر چمبل نزد گور او غلی میشود واز جنگ آوری خود واینکه چطور دیو رااسیر کردوپری زادی را بچنگ آورد ،حکایت می کند. ونیز می گوید که او س خان در اثنای جنگ باپا سبانان قلعهٔ کرانه دریا تیر خورده وازشرم شکست به کدام نقطه نامعلو می فرار کرده است

اوس خان بعد از کور شد ن،در همان لب در یا تنها می ماند . قیر او که در جنگل نزدیك دریا مشغول چرا بود، به سراغ او سس خان می آیدو چون می فهمید که اوکور شده است ، اورا به داخل جنگل می برد. اوس خان مدتها در جنگل می ماند ، از میوه درختان می خورد . پس از مد تی خضر به مد دش رسید (همچنا نکه سیمرغ به مدد زال ورستم می رسید) بر سرو روی او دست کشید تا دو باره بینا شد . قیر را دید که مانند یاروفادار بالا ی سرش ایستاده است . تصمیم گرفت که برای یاد گر فتن علم کمشر به کشمیر سفر کند. (۱) بنابران راه کشمیر (۱) را در پیش ر گرفت . پس از چند روز وشب راه پیمودن به آنجا رسید . بیرون شهر دختر

۱ـ درین شانخ گور او غلی مراداز علم کشمیر جادو است وحتی در نزد عوام نیز متضمن معنای جادو میبا شد .

جوانی را دید از او التماس کرد که باوی کمك کند و جایی برای بودو باش او تهیه بیند . دختر او را بخانهٔ خود برد. حویلی قدیمی و مخروبه ودارای چند اتاق کهنه بود . این دختر که غیر از خود هیچ کس را نداشت ، از شهر و دیار اوسس خان پرسید. پهلوان به او گفت که از ترکستان واز بلخ آوا ن است. برای جهان دیدن وجهان گشتن آمده است . اوسس خان شب را در خانهٔ این دختر بسر بردو صبح مبلغی بعنوان بخشش به او داد واز او خواهش کرد که از اسپش نگاهداری کند . سپس روانهٔ بازار شد . از این رسته به آن رسته می گشت دریك قسمت شهر نظرش به یك عمارت مجلل افتاد که مردمان پیش روی آن ایستاده بودند . او از علت جمع شدن مردم در مقابل آن عمارت جو یا شد . برایش گفتند که در این بنا امیر زاده یی بنام «ساقی بلبل » گاه گاه می آید. چون بسیار حسین است وخوش آواز ،مردم برای دیدن او جمع میشوند. چهلتن از جوانان جادو گر شهر عاشق او هستند ولی نمیتوانند باو صحبتی بکنند اوسس خان باسایر مردم در پای آن عمارت ایستاده بود، چون نظر ساقی بلبل از فراز عمارت به او افتاد دستور داد که به داخل عمارتش بیاورند . او را از جوانی واندام قوی اوسس خان خوشش آمده بود.اوسس خان داخل عمارت شد ، لیکن ساقی بلبل به عادت همیشگی خود خاموش بود . به اوسس خان چای آوردند. چای را که نوشید به او دستور داده شد که از عمارت بیرون برود. چون اوسس خان بیرون آمد. جوانان جادوگر ازفرط حسد به قوه جادواورا به حیوانی مبدل ساختند وسپس او را به شخصی بفروختند . ساقی بلبل ازاین راز اطلاع یافت اورا بخرید ودستور داد جادوگران خودش او را به اصلش بر گردانند . اوسس خان که باز در رسته های بازار پیدا شد .بار دیگر آن جوانان جادوگر به سر وقت اورسیدند و به قوه جادو به مرغی تبدیلش نمودند و به قفس بینداختند .

دختریکه اوسں خان درخانه اوبود ، ازین راز آگاه شد ، دختر لباس مر دانه به تن کرد و خود رابه‌جوانان جادو گر رسا نید وگفت که وی فر زند یك سو داگر معرو ف‌است . چون خبر شدم که شما یك مرغ خوشں خوان دارید مـی‌خواهم آنرا بخرم .دختر در بدل‌پول هنگفت مرغ را از آنان خرید وبخانه‌اش بر گشت و اوس خان را بـه قود جادو به شکل اصلی اش‌بر گردانید . به اوس خان گفت که در‌ین شهر جادو گران زیاد وجـوددارند، باید از شر آنان خود را در امان داری چون دخترجادو گری‌وسحـر را از پـدرش آموختـه بود، آنرا به اوس خان تعلیـم‌داد تا درمواقع ضرورت برای دفـع جادوی ساحران ازآن کار بگیرد .اوس خان اصل مقصود خود شں راکه یاد گر فتن علم کشمیر وجادوبودو به همین منظـور بـه به کشمیر مسافرت کرده بود ،برای دختر شرح داد. اوس خان چون علم کشمیر را به کلـی‌آمو خت، آنو قت باز به‌بازار رفت ودر پای عمارت ساقی بلبل ایستاد.وقتیکه ساقی بلبل ازعمارت پایین می آمد، اورا بزور در قنچغهٔ قیـرسوار کرد و بعد از آن به‌سرا غ جوانان جا دو گر که‌اورا چند ین‌بار اذیت کرده بودند شد . همه را از بین بر دازدخترتشکر کرد وباساقی بلبل روانه تر کستا ن شد.
وقتیکه به شهر چمبل رسید فوراً به‌قصر گور او غلی رفت . به او احترام کرد و سا قی بلبل رابه اووحاضرین‌اعم از خانها ودر باریان‌معر فـی کرد و سر گذشت خودرا از آن‌شبیکه مست بایو سف خان سر به صحرا نها ده‌بود، تا اسیر گر فتـن‌دیوو وبدست آوردن آن پری زاد و یاد گر فتن علم کشمیر وحوادثیکه‌در کشمیر بر او واقع شده بود ، بیان کرد، یوسف خان که قبلااسیرگرفتن دیو و بدست آوردن پر ی زاد رابه خود منسوب ساخته بود ،در آن مجلس نیز حاضربود. از شر مساری سربه زیرانداخـتوجزمهر خاموشی بر لب نزد . بعد از اینکه همه حاضر ین از شجاعت‌وجنگ آوری اوس تعر یـف کردند و گور او غلی‌اورا مورد تمجیدقرار داد ، اوس خان دستور داد

نوازندگان حاضر شوند،چون آنان آمدند وساز کوك شد، ساقی بلبل چند آهنگ رابه لحن بسیار دلکش بخواند. اوس خان ساقی بلبل رابه صفت مطرب دربارگوراوغلی به او بخشید وخودش روانهٔ بلخ اوان شد تا از شیر ماهی‌خانمش و گلنار دخترش ونور علی وشیرعلی پسرانش که در غیبت ممتد اوبسیار مخزون بودند، دیدار کند. (۱)

۱ـاین قصه از قول عاشورعلی،گوراوغلی گوی چاه آبی گزانی به نثر ادبی آورده شد .

بخش چهارم

شرح بعضی از خصوصیت‌های داستانهای شفاهی گوراوغلی

۱ـنوع نثر :

داستانهای شفاهی گور او غلی‌که در مناطق دری زبان بعضی از ولایات افغانستان از قبیل بدخشان و تخار نیز گفته میشود معمولا مخلوطی از نثر وشعراست. اشعار در داستانهای گوراوـغلی زیاد نیست ، تنها در ابتدای داستان ، گور او غلی‌گوی ، یک یادو ، دو بیتی را می خواند وبعد به گفتن داستان‌می پردازد . گاهی دربعضی از جا یهای داستان‌نیز دو بیتی هایی مناسب حال قهرمان داستان خوانده‌میشود .

بحیث مثال در آغاز یك داستان گور او غلی که توسط آقای عنایت ـ الله شهرانی در مجله فو لکلور بچاپ رسیده است . (۱) میخوا نیم :

«آمد جفت کبوترای (۲) خیل جدا (۳) یکسال قتی (٤) بودیم و امسال جدا
یکسال قتی بودیم و یکجا میگشتیم (٥) امسال جداشدیم و پرغم دل ما »

یادر وسط همین داستان یـــك دوبیتی آمده است به شکل زیر :

«الاقاصد برو بانزد یـــــار م بگو باغم فتاده روز گـــــار م
دعای من همی (٦) باشه شوو روز کشا (۷) رفتی رفیق داغدارم» (۸)

صمد بهرنگی در کتاب « گـور اوغلو و کچل حمزه »(ص١٦) برانیست که « داستان گور او غلو در عیـــن حال از بهترین و قو یتر یـــــن نمونه های نظم و نثر آذری است »انسا نکه از تر جمهٔ چند قسمت این داستان از زبان آذری به دری توسط این نویسنده صورت گر فته است ، معلوم میشود که واقعاً در زبا ن آذری داستان گور او غلی مخلو طی از نظم ونثر بوده است . مانند بند ها ی ذیل که تر جمه دری آن آورد ه میشود :

۱ـ مجله فو لکلور شمار ه دو م وسوم سال ۱۳٥۲ ص ١٤٠ .

۲ـ ای (از) ۳ـ در ایـــــن مصراع از نگاه وزن نار اسایی دیده میشود .

٤ـ (همـــراه ، یکجـــــا ، باهم) ٥ـ درین مصراع نیز نارسا ـ یی در وزن مو جود است من این مصراع را از زبان گور او غلی گویان چاه آب بدین طور شنیدم « یکسال قتی بودیم ویکجا گشتیم » که هم از لحاظ زون وهم ازلحا ظ مطا بقـت افعال ماضی مطلق بودیم و گشتیم صحیح تر است

٦ـ بعضی از گور او غلی گویا ن بجای همی ، همین گویند . ممکن است شکل اخیر درست باشد .

۷ـ گشا (کجا) .

۸ـفو لکور همان شماره صـــ١٤٤ .

«من کور او غلو ابتدا در آغــو شں کو هستا ن پرور ده شد م .
شا هینها در آغو شںکو هستا نںامم رابر زبان راند ند

چون قدم به دوران جوانیگـذاشتم دشمن به مقابله من قد بــر افراشت پهلوا نان درآغوشــــــکو هستا ن گر داگر دمرا فراگرفتند.

به هر دیاری سفر کرد م دیوا نرابه تنگ آور دم اسپمقیرات(قیر) در آ غو شں کو هستا ن بهجو لاندر آمد »

در تر کمنستانواز بیکستا ننیزاین داستان آمیز ه یی از نظـــم ونثر است ، اما در افغا نستا نوبخصو ص در منا طق دری زبا ن چون بد خشان وتخار داستانگور اوغلی بیشتر شکل منثوردارد و دو- بیتی هایی هم- که درآغاز ویا وسطویا جا یها یی دیگر توسط گور اوغلی گوی به مقتضا ی حال گفته میشود،از اصل داستان نیست.

پس از تذ کر مطالب فوق بایدبگوییم که نثر داستان های گوراو غلی نثر آهنگدار اســــــــت ، این امر البته در تمام داستا نها یك نوا خت و متحدالشکلنیست،بلکه هر گوینده مطا بق به ذوق و سلیقهٔ خویشں در تر تیب وآوردنجمله هاو فقره آهنگ دار وگاهی مسجع آزاد است واین خصو صیتاز شهر ی به شهر دیگر وازقریــه یی به قر یهٔ دیگر فرق می کند. برایاینکه به نوعنثراینداستا نها آشنایی بیشتر حا صل شود به نقــل چنــدجمله که متضمن شیوهٔ اصلـــــــی نثرَ از زبان گور او غلی گویاستمی پر دازیم :

« مردم دیدن اوز گزره (۱) کاکلاره پر تا فته پشتسر نه،سوار شده بالای تلفار نه (۲)دوانــــد ه د(۳) کو چای (٤)چمبلنه » (٥)

۱ـوقتیکه کلمه اوسں خـــانتنها تلفظ شود به همین شکل گفته میشود . لیکن بعضاًباترکیــبابعضیاز کـــلمه هــــا مخصوصاً گـــــزر که لقب اوست ، اوز تلفظگردد .

۲ـ تلفار مقصود قیراوسں خــاناست. ۳ـ د (در) .

٤ـ کوچای (کوچه های) .

٥ـ بنقل از عا شور علی گزانی

« امروز غمگین است پری زن‌گور او غلی . دختر بود شاه‌پری .
مادر وی بی‌بی بود و اوس خا نیخن پاره ، ده سینه‌لچ کده کار ده
لچ کد خمیده (۱) یا فرزند مــه‌بکه گفت ایله، یاخدمه مـــه
سازم میده میده .»

۲ـ نقش موسیقی در توا لی‌ایراد فقره های آهنگدار .

گفتیم نثر داستان گوراو غلی‌نثر آهنگ دارو گا هی حایـــز
نوعی از سجع است کلمـه آخـــرجمله ها یافقره ها غالبـاً به صورت
(ه) ختم میشود . این وضع‌بخاطرآنست که این داستان بادنبوره ــ
آله یی موسیقی ــ خواند ه‌میشود وبرای اینکه یك نوع آهنگ را حایز
باشد ، معمولا جمله هارا با صوت ختم می کنند، لیکن آنطور یکـــه
آقای شهرآ نی می نویسد :« درگوراو غلی تا اندازه ی ی‌وزن‌وقا فیه در
نظر گر فته شده ، اما خوا نند ه(مقصود شس گور او غلی گوی است)
توسط صدا های مخصو ص وزن وسیلاب را بجا می آورد . » (۲)

مساله قافیه رادر داستانهای‌گور او غلي به همین ساد گـــی
نباید مورد بررسی قرار داد، بلکه‌باید در زمینه دقت بیشتر کرد .

باتو جه به جمله‌هاوفقره هایی که‌در ‌مبحث بیشتر آورده ایـم کلمـه
هادر حرف اخیر باهم‌یکی میبا شدمانند:«کا کلاره پر تافته پشـــت
سر نه ، سوار شد بالای تلفارنه »هر چند در کلمه‌های «سر نه »و«تلفاــ
رنه » « نه» جز ئی کلمه های مذکورنیست، باآنهم یك نوع مساوا ت
در میا ن این « نه » که در آخـــرهر دو کلمه آمده‌است، میبا شد .
همین مو ضو ع را تقر یباً در سراسرداستا نهای شفا هی منثور گوز او
غلی میتوان‌یافت .پس‌باین‌تذکروجودقافیه رادر نثر داستا ن‌گور او غلـــی
باید بادقت مطرح کرد، امـــــامو جودیت نو عی آهنگ و سیـــلا
به های هم وزن رانمی‌توان دید ه‌گرفت . البته این سیلا به هـــا
گا هی دراز و گاهی‌کوتاه است .

۱ــ خمبیده ، پایین وفرود آمد .
۲ــ مجله فلکلور همان شمـــاره‌ص ۱۳۶.

دکتور خانلری در کتاب وزن شعر خود از قول ولتر می نویسد:
«...هر زبانی صفت مشخصی دارد. ما « فرانسویان » احتیاج اساسی داریم به این که اصوات معینی در جای معین تکرار شود تا شعر ما با نثر مشتبه نگردد ...»(۱)

حال با تو جه به این مطلب آوردن صوت (۵) در آخر فقره ها و کلمه های داستان منشور گور او غلی که شکل نثر آن را آهنگ دار یا به نحوی مسجع میسازد ، دلیل آن نیست که این داستان شعر است . چون در آهنگهای موسیقی یك نوع طنین و هارمونی موجود میباشد ، بنابران هنگام خواندن داستان منثور گور او غلی با دنبوده و برای اینکه آهنگ موسیقی با صدای گور اوغلی گوی یك نوع تناسب داشته باشد، بدان سبب درزمان ایراد جمله ها و فقره های متوالی صوت مشابهی را با آخرین کلمه هر فقره می پیوندند و این یك شیوهٔ خاصی است برای ایراد این داستان در نزد گور او غلی گویان دری زبان افغانستان .

۳ـ مقدمه ، اوج ونتیجه :

انسانها در طول تاریخ از زندگی واعمال قهرمانی انسانها قصه ها و داستانها پرداخته اند. قصه های باستانی شرقی از قبیل « هزار و یك شب » افسانه های حیوانات ، اساطیر ، رومانها وداستانهای غربی که شمارهٔ آنها خیلی زیاد است ، همه بیانگر کردار انسانی و منعکس کنندهٔ ضرورت های غامض و متنوع اجتماعی است .

داستان قهرمانی گور اوغلی نیز روی ضرورت و هدفی ایجاد گردیده است و آن نشان دادن دلاوریهای پهلوانان ترکمان یاآذری ونیز بیان حس تفوق و خودخواهی خوانین بریکدیگر . البته این نظر من با آنچه که صمد بهرنگی ابراز داشته و قبلا به آن

۱ـ بحواله خانلری وزن شعر فارسی چاپ بنیاد فرهنگ ۱۳٤۵ ص ۱۸ .

اشاره بعمل آمده است منافات دارد. این داستان مانند همهٔ داستانهای دیگر، عناصر سه گانه فوق یعنی مقدمه، اوج و نتیجه را دارا است ودر داستانهای متعدد گوراوغلی که شمارهٔ آنها را متفاوت نشان داده اند این عناصر بمشاهده میرسد. بحیث مثال از جمله داستانهای یکه قبلا آورده شده داستان «اوس‌خان ویاد گرفتن علم کشمیر» رادر نظر می گیرم. دراین داستان مقدمه همان ترتیب مجلس بزم گوراوغلی است تامست شدن اوس خان ویوسف خان وبیرون رفتن آنها به صحرا و رسیدن شان به مرکز ترکستان ودیدن قلعه کرانهٔ دریا، سپس یک سلسله حوادثی بوقوع می پیوندد که داستان را به نقطه اوج آن می کشانند. بنظر من اوج داستان وقتی است که اوس خان توسط یوسف خان به قوه جادو کور ساخته میشود ودر برابر جوانمردی ودوستی که اوس خان نسبت به یوسف خان داشته است، یوسف ناجوانمردانه او را کور میسازد و همین عقده در دل اوس خان پیدامیشود که باید به جادو نیز دسترسی پیدا کند، چه تنها قوت وزور حلال مشکلات نمیتوانند شد. نتیجهٔ داستان در واقع یاد گرفتن علم کشمیر است که اوس خان به یاری دختری آن را حاصل می کند. سایر حوادثیکه درضمن این داستان آمده است، برای تکمیل داستان ورسیدن از مقدمه به اوج واز اوج به نتیجه ارتباطی قایم می کند. باید خاطر نشان کرد که وقتیکه مادر این مبحث از مقدمه واوج و نتیجه صحبت می کنیم، منظور این نیست که مابا تاثیر از موازین ادبیات غرب مطالعاتی رادر پیش می گیریم، بلکه منظور اینست که میخواهیم تذکر بدهیم که داستانهای تمام ملل چه پهلوانی و غیر از آن حتماً دارای مقدمه اوج و نتیجه میباشد. مثلا اگر در شاهنامه داستان بیژن و منیژه رامطالعه کنیم، می بینیم که فردوسی برای رسیدن بمطلب اصلی و گرفتن نتیجه، نخست به توصیف شب می پردازد، وسپس مطلب راتا به چاه افگندن بیژن و آمدن منیژه برسر چاه دنبال می کند ودر نتیجه رستم دستان وی را از چاه نجات میدهد. لهذاداستانهای همه ملل اعم از قهرمانی و غیر

آن دارای مقدمه اوج ونتیجه است . در داستانهای گور او غلی طوریکه بعداً تذکر خواهیم داد، مانندبسیاری از داستانهای دیگر اوج داستان قوی است . هر گور اوغلی گوی در وقت گفتن گور اوغلی حتماً در مرحلهٔ اوج از گفتن باز میایستد تا شنوندگان ، پس از تادیه يك مقدار پول او را به گفتن بقیه داستان وادار سازند. لحن وادا های گور او غلی گوی نیز در قسمت نشان دادن اوج داستان بسیار موثر است . اگر او يك شاخ تراژیدی را می گوید هم در نقطهٔ اوج باذکر جملات تاثر آور توقف می کند و یا اگر يك شاخ غیر تراژیدی رامی گوید نیز می داند که با کدام لحن وشیوه ، شنونده رامنتظر بقیهٔ داستان نماید تا به نتیجه و پایان داستان برسد .

٤- بهم پیوستگی داستانها :

یکی از خصوصیات دیگر یکه در داستانهای گور اوغلی دیده میشود اینست که داستانهای مذکور با هم پیوند دارند. یعنی وقتیکه يك داستان آغاز می یابد تا ختم این داستان، چند ین داستان دیگر در ضمن آن بیان میشود ، البته نباید چنین تصورشود که حوادث متنوعی که در عین داستان جریان پیدا می کند، بمثابهٔ داستانی دیگر حساب میشود . بعبارت دیگرداستانهای گور او غلی داستانهای متداخل میباشد ، البته نه بران نهجی که در کلیله ودمنه موجود است ، بلکه بطوریکه از اصل يك داستان داستان دیگر بوجود می آید که با داستان اصلی مربوط است ولی دامنهٔ این داستانها متعدد نمی باشد ودر دویا سه داستان ختم میشود . برویهم این داستانهای اصلی وفرعی فقط در اطراف کار روایی های گوراغلی واوسس خان دور می خورد و پرسوناژهای فرعی داستان هرقدر زیاد هم باشند ، نقشس های آنها به درجه دوم وسوم واز ین قبیل میباشد . برای مثال داستان تولد شیر علی پسر اوسس خان درکوه قاف در وقتی صورت می گیرد که اوسس خان مشغول جنگ بادشمنان گور او غلی است. او درین جنگ اسیر میشود ، ولی شیر علی پس از بزرگ شدن ، در ضمن سایر کار وایی ها اوراز بند نجات میدهد واین دو داستان باهم پیوند دارند .

بخش پنجم

اخـلاف رستم واوس خـــان
ومقايسهٔ كار نامه هـای آنـان

درین مبحث سرو کار مابا ســرگذشت واعمال قهر مانی فر زندان رستم واوس خان و مقا یسه دلا وریهای آنان در کار پهلوا نی‌خواهد بود واز اعمال قهرمانی نوه هــای‌رستم سخنی نخوا هیم داشت .

رستم جهان پهلوا ن راسه پسرودو دختر بود. پسران وی عبارت بودند از جها نگیر فرامرز، سهراب‌و دخترا نشس بانو گشسپ وزر بانو. از جملهٔ پسران وی جها نگیر وسهراب واز دخترا نشس بانـــــو گشسپ بیشتر شهرت‌داشتند . طو ریکه نورعلی و شیر علی پسران و گلنــار دختر اوس خان نـــام آوربودند . جها نگیر وسهراب برادران تنی زادنبودند ، یعنی جها نگیراز بطن زن دیگر رستم وسهراب‌از بطن دختر شاه سمنگان بو جـودآمده است . لیکن نور علی‌وشیر علي برادر تني زا داند و هر دو ازبطن شیر ما هی‌دخترفر مانروای

قزاقستان پیدا گردیدند . جهـــانگیر در سن وسال ازسهراب بز ـ رگتر بود، طوریکه نور علی از شیر علی بزرگتر است . از اعمال قهرـ مانی جها نگیر جنگ او با آر یاییان‌است او در آمدن سپاه‌او در سپا ه آریا نا که این مو ضوع درجها نگیرنامه آمده است . ازاین‌کتاب نسخه یی‌درکتابخانه ملی پاریس مو جوداست که عدد ابیات آن بنا به قو ل ژول مو ل(۱) ..۶۳۰ میبا شد . این‌داستان باری در بمبی بسا ل ۱۸۹۲ میلادی بطبع رسیده است. گویندۀاین داستان شخصی گمنام بنـــام قاسم متخلص به مادح واز اهــل‌هرات میبا شد . (۲)

جها نگیر پسر رستم در عیــن‌جنگ وستیز با جادوان وساحران، باکفار می جنگد خاصه پس ازپیوستن بپدر خود .مطلب تازه یی که در داستان جها نگیر به آن برمی خوریم وجود«اسم‌اعظم» وموثر بود آن در برابر سحر و جا دو است که به یقین صورت اسلا مـــی فکری است متعلق به پیشس ازاسلام . مو ضو ع تاثیر نام یز دان در باطل کردن سحرسا حر ان درحماسه های ملی آریا ناسا بقـه دارد و نمو نه آن نگاشتن نام یزدان‌وآویختن آن‌بدیوار دژ بهمن‌است‌بدست کیخسرو . (۳)

در جها نگیر نامه ، جها نگیــراز خا صیت اسم اعظم در شکستــن سحر ها با خبر است وهنگا میکه‌از مازندران می آید « مسیحای عابد» اسم اعظم رابه او مید هد و می‌گوید که آنرا به‌بازوی‌خودببند .

در داستان نورعلی شبیـــــه‌به اسم اعظم در داستان جهانگیر، «خضر حیات » است که وی را برای‌دفع جادوی جا دو گران وشکستن نیروی دیوان و پر یان کمـــک‌می کند.

۱ـژول مول، مقد مه شا هنا مه‌بر جلد اول از ص۶۱ تا۶۳.

۲ـ ذبیح‌الله صفا، حماسه‌سرایی‌در ایران ، ص ۳۲۵ .

۳ـ ایضاً ص ۳۲۸ .

جهانگیر در واقع نوهٔ دختری مسیحای عابد است که رستم با دلنواز دختر وی از دواج کردونتیجه این از دواج پیدا شد نجهانگیر بود. قاسم مادح داستا نزادن جها نگیر راچنین آورده است:

یکی بچه آورد بارنج سخت	که بودی بتن چون یکی کوه‌لخت
مسیحا جهانگیر نامش نهاد	زدیدار او بود پیوسته شاد
بنازشس سه دایه همی داد شیر	زشیر سه دایه نمی گشت سیر...
درآمد چو عمر ش بسال سه پنج	نبودی چو او در سرای سپنج
بد یدار بدرستم پلیتن	بقامت چو سهراب لشکر شکن
ابا زور و بازوی مردان بدی	همانند سام نریمان بدی (۱)

چون جها نگیر بزرگ شد ،مسیحا او را به ری فرستاد تابیاری کاووس باسپاه افراسیاب بجنگد،اما در ری جها نگیر به فریب هو مان نزد افراسیاب رفت وباآریا ییان بجنگ بپر داخت وازپهلوانان آر یا نا گیو و بیژن وطو س‌وفرا مرز و پسرا نشس سام‌وتخار د و گستهم وزواره را اسیر گرفت‌تا بالا خره زال اورا شنا خت وبه اشارت او جها نگیر پهلوا نا ن‌را شبانه از بند رها کردو به لشکرگاه آریاییان آمد و با افراسیاب بجنگید واو را شکست داد. سپس نزد کاووس آمد و به‌دستور او به جنگ فرستادهٔ پادشاه بربر که برای تسخیربغداد کمربسته‌بود ، رفت واو را منهزم سا خت . بعد از آن برای مقا بله با ملیحا ی‌جادو گر که طو س را بجا دویی اسیرکرده بود، برخاست‌وکار هایی‌ازاین قبیل رابه نفع آر یا ییا ن انجام داد. جها نگیر در دیارمغرب‌بارستم که اوّ را نشنا خته بود ، بهم افتاد.درین جنگ رستم برجها نگیر پیروز شد واو را برزمین زدو خواست با خنجر سر از بدن‌او جدا سازد ، امارخشس‌شیهه یی کشید و فرا مرز بارستم بود ،دانست جها نگیر پسر رستم است، بنا بران او را به پدر معر فی‌نمود واز کشتن او مما نعت کرد . رستم از هو ش رفت‌وجها نگیربرپای او افتاد

۱ـ بحواله ذبیح الله در حماسه‌سرایی در ایران ، ص ۲۳۳ .

آخرین داستان جها نگیر نا مه‌که راجع به شرح زندگی جها نگیر میبا شد ، عبارت از رفتن این پهلوان بکو هی است نزد یك زابل برای شکار. دراین شکار جهانگیر بادیو یی مقابل شد دیو از او فرار کردو جها نگیر به تعقیب او افتاد . در کمر کوه دیو ازچشم او نا پدید شد .جها نگیر برای دیدن ویا فتن دیو ، بر صخره یی ایستاد .درین هنگام دیو از کمین بر جست و جهانگیررااز آن صخره به زیر اندا خت واورا کشت .چون رستم ازاین حال آگاه شد بسیار غمگین شد .وقتیکه خبر مرگ جها نگیر به دلنواز مادر ش رسید او نیز از فرط غصه بمرد آنگاه هر دورا دریك تابوت گذاشتند و در مازندران در جوار دخمهٔ مسیحا ی عا بد نهادند.

بردخمه پیر بردند شان بپهلوی او دخمه کردند شان (۱)

اما سر گذ شت نور علی ، هرچند بگو نهٔ آن جها نگیر نیست ، لیکن بعضی از حوادثیکه بر این دو پهلوان واقع میشود به نسبت هما نندی دارد . طور یکه در مبحث از دواج اوس خان در بخش سوم این اثر تذ کر داد یم ،نورعلی در قزاقستان تولد شد ووقتیکه اوسس خان پدرش روانهٔ تر کستان گردید ، جزکودکی بیشش نبود و در وسط راه اوسس خان توسط تاجری بیهوش ساخته شد و زن او اسیر ودو طفل او یعنی گلنار ونور علی آواره شدند تا اینکه اوسس خان آنها را دوباره پیدا کرد.بنابران سر گذشت نورعلی قسماً با سر گذ شت پدروی توام است، هما نطور یکه ازجهانگیر بارستم میبا شد . البته اختلا فا تی دراین میان هست مثلاًجهانگیر با پدر خود در حا لیکه اورانمی شنا سدمی جنگد. حال آنکه در داستا نهای مو جود گور او غلی ، نور علی با اوس خان وبرای منهزم سا ختن او نجنگیده است. یکی ازمشا بهتها یی که در میان این دوداستان است، مو ضو ع رفتن جها نگیر و نور علی به مغرب وشهر

۱ــ قاسم مادح ، جهانگیر نامه‌طبع بمبی .

بر بر است . رفتن جها نگیر به‌آن‌دیار برای مقابله‌وجنگ است. در حالیکه نورعلی را تا جری به آن‌شهرمی بردو ونور علی بعداً باشاه آنجا می جنگد . اصل قصـه چنین است‌که وقتی اوسن خان دربند افتـاد خانوادهٔ او پرا گنده و آوا ره شد .نور علی را تا جری به فرزند ی‌گرفت واورا در گاو صندو قی انداخت وسر شس را محکم کردو روانـهٔ بربر شد. چون به آن دیار رسید،نور علی راا‌ز صندوق بیرو ن‌کرد همینکه دختران اوبه جمال نورعلی‌نگاه کردند، عاشق او شد نـد وهر کدام به نحوی به او ابرازعلاقه نمودند . از آوردن نورعلی توسط تاجر به پاد شاه بربر خبردادند و گفتند که تاجری غلا مـی باخود آورده است که در تن وتوش‌وزیبا یی مانند ندارد . شاه بربر دستور داد تا تاجر و آن غـلا م‌رابه در بار او بیا ورند . چـون فرستاده گان شاه بربر بـه دروازهٔ‌تاجر رسید ند و کیفیت رابه او باز گفتند، تاجر از غصهٔ زیاد به گر یه‌افتاد . نورعلی گفت چرا گریه می کنی . تا جر گفت بسیارسهو کردم‌که ترا به شهر بر برآوردم ، زیرا به‌پادشاه خبرداده اند واکنو ن مـن‌وترا به در بار خود احضـا ر کرده است . میتر سم بر سر مابلایی‌خوا هد آورد . زیرا درین شهر تنها من مسلما نم و دیگران همه از اهل کفراند وبت پرست. نو رعلی به‌تاجر گفت تو غم مخور من میدانـم‌که چه کاری بکنم آنگاه کار دی‌را در زیر جیلك خود پنهان کرد ،وقتیکه نزد فر ستاد گان رسید ،بر آنها حمله کردو همه رابکشت . به‌پادشاه بربر خبر دادند که غـلا م آوردهٔ تاجر ، کسان وفر ستاد گان‌ترا بکشت . بسوی وزیر روی گردانید و گفت : در کتاب نجو م‌خودببین که او چه کسی است که صد نفر رابه تنها یی بقتل رسا نید .وزیر به پادشاه بربر گفت که اوغلام تاجر نیست ، بلکه تاجر او را ازبیا بانی یا فته وبه‌پسرخواند گـی قبول کرده است . او فر زند اوزگزر است و نـواسـه گـوراوغلـی سلطان . اونور علی نام دارد و پهلوانی است که عا لم را تباه مـی کند. اکنون چاره ات رابکن . پادشا ه بربر به غضب شد . درشهر

منادی زدو شصت هزارعسکر راجمع کرد. عساکر قلعهٔ تاجر را محاصره کردند . تاجر از محاصـرهٔ قلعـه‌خود به نور علی خبر بردو خودزار زار مي گریست . نور علـی او راتسلی می داد. آنگاه اسلحهٔ جنگ پوشید تفنگ بدست گر فت وبراسپ تاجر سوار شد وبسوی‌لشکر پاد شاه بربر روی نهاد . در شهرروی نهاد . شاه بربر دستـور حمله بر او را صا در کـرد. نورعلی درمیان جنگ آوران دلیرا نه کار زار می کردو چار روز تمـام‌مشغول جنگ بود نور علی مجروح شد و نزد یك‌بود کشته شود . درین‌هنگام اوس خان که ازبند رهاشده ودر جستجوی پسر به شهر بر بررسیده بود، چون وضع نور علـی راچنان دید. با خا لدار پهلوان که‌دوست و هم سفر او بود ، داخـل معـرکـه شدند . اوس خـا نچنان می جنگید که رزم‌آوران‌بحیرت رفتند . اوس خان خود زا بر سرجسم مجروح پسر رسانید. چـو ن نگاه نور علی به او افتاد . اول‌سلام‌داد و بعد گفت پدر در جستجـو ویاری کردن من زحمت‌بسیـار کشیدی ، بنا بران گناه مرابببخشس. نور علی دو باره قوت گر فت ، ازجای بر خا ست‌وبه پدر گفـت که من قصد دارم شهر بربر رابخاك یکسان کنم . اوس خان به خنده شد و گفت‌شاد باشی فرزندم‌که تو وا قعاً وارث من هستی .اکنون خالدار مشغول جنگ است وبسیارکسان رااز بین برده اسـت . سپس اوس خان ونور علی خـان‌هر دو به جنگ‌آوران پاد شاه بربر هجوم بردند . از کشته ها پشتـه‌سا ختند واز خون سیل جاری کردند. روز هشتم لشکر دشمـن‌رو بفرار نهاد. پادشاه بربر چو ن از آمدن اوس خان‌وشکست سپاه‌خود خبر شد، با او از در آشتی و معذرت پیشی آمد، ولی اوس خان‌قبول نکرد و به خالدار امر کرد که اورا ریزه ریزه کند . دریـن‌هنگام تا جر خود را نزد اوس خان رسا نید از اینکه تاجر بر ای نور علی کمك زیاد کرده بود،اوس خان اورا فر ما نروای بر بر مقـرر کرد.

تاجر یکی از دختران خود را به‌اوس خان به زنی داد و خالدار نیز زنی بگر فت . چهل روز دریـن‌شهر ماند ند. اوس خان به سودا

گر گفت : ازاینکه مادر نور علی به‌انتظار من و فر زند خود است ، لهذا باید فوراً به نزد وی بر گردیم.اوس خان با اعزاز و اکرام تمام از آن شهر بیرون شد وبا مـــال‌وخاستهٔفراوان روانهٔ دیار خودگردید.

بادر نظر داشتن سر گذ شـــت‌جهـ نگیر ونور علی وبخصو صـــص جنگ آنان در بر بر چنیـــــــن‌برمی آید که داستان نور علی متاثر از داستان جها نگیر است .منتهی‌تفاو تهایی در حوادث ونحوهٔ بیـــان در هر دو داستان وجود دارد .طوریکه از منظو مهٔ جها نگیر نامه بر می آید رستم وجها نگیـــردرد یار مغرب باکفار مـــــی جنگید نده طور مثال وقتیکـــــه‌رستم آزاد مهر پسر آزاد چهـــره مغر بی ویاران اورا از دست‌بیخا رهٔجادو ،زن غواص دیو نجات داد آزاد مهر اورا ثنا گفــت وازلات وعزی بر آوردن مراد هـــای اورا خواست ولی :

چور ستم ازاولات وعزی شنـود	بگفتا بد ینسان حکایت چه بـــود
سخن دیگر ازلات و عز ی مگـوی	نگهدار در پیشس من آبـــروی
بعزی ولات اعتقاد تو چیسـت	نگه کن که اندر نهادتو چیست
خدای جنهان رابخوان ای پسـر	که جزا و نبا شد خدای دگـــر
مدار فلکها به فر مان اوست	جهان‌سربسرسفرهٔ خوان‌اوست(۱)

همین قسم وقتیکه سر گذشت نور علی رادر بربر می خوانیم در آن‌شهر اوپدر خوانده اش تاجر ،مسلمان‌اندو چون او سس خان ونور علی به فر ما نروای بر بر مسلطمی گردندبه تبلیغ دین اسلام می پر دازند .(۲) اما ناگفته نبا ید گذاشـــــت‌که چون جها نگیر نا مه و داستـــان گور او غلی از ایجاد یات دورهٔاسلامی‌میبا شند بنا بران اعتقادونظرشاعر وراوی دراین دو داستان انعکا ســ‌یافته است وایجاد چنین محیـــط

۱ــ قاسم مادح ، جها نگیر نامه،طبع بمبی ، بحوا لهٔ حماسه سرا یی درایران ، ص ۳۲۷

۲ــعنایت الله شهرانی، مجلـهٔفولکلور شماره ۲ــ۳ سال ۵۲ ص ۱۵۵

هادر هر دو داستان بر مبنای تخیل استوار است تابه حقیقت ، و نیز تحت نفوذ افکار اسلا می است . نامهای لات وعزی یعنی دوبت معر - وف کعبه که پیغمبر اسلام پس از فتح مکه آنها را بشکست نیز متاثر از همان افکار است .

شباهت میان داستان سهراب وشیر علی دومین پسر رستم و اوسس خان بطور کلی بنظر نمی رسد ، لیکن در بعضی از موارد میتوان بعضی همگونی های جزوی را در ین دو داستان سراغ کرد. یکی اینکه هم مادر سهراب و هم مادر شیرعلی که مادر نورعلی نیز هست ، از سر زمینها یی بوده اندکه رستم واوسس خان به آن متعلق نبوده اند. یعنی تهمینه وشیر ماهی ازسمنگان وقزاقستان بودند ودر حالیکه رستم واوسس خان از ترکستان و سیستان واز - دواج این دو پهلوان نیز به اثر تصادفی صورت گرفته است . دیگر اینکه دروقت تو لد سهراب ،رستم از تهمینه دور ودر سیستان بود همچنا نیکه در زمان تو لد شیر علی، اوسس خان محبوس بودو شیر علی در کوه قاف تو لد یافت و هردو پهلوان از چگو نگی وراز پیدا - یشس فرزندان خویشس نا آگاه بودند. هر دو پهلوان بسیار بعد دانستند که با فرزندان خویش روبروهستند . رستم زمانی فهمید سهراب پسر اوست که بعداز جنگ خنجر بر جگر گاه او فرد بردو او رابه خاك وخون نشاند. اوسس خان نیز توسط پهلوانی از حبس نجات یافت که اصلا اورا ندیده بود وسپس دریافت که او شیر علی پسر شس میبا شد . تلا شس سهراب برای پیدا کردن یك اسپ تنو مند وسعی شیر علی برای یافتن اسپی قوی وباد پای، هم مانندی دارد .شیرعلی که چنین آرزویی در دل داشت ،بزودی به مقصود خود رسید زیرا مادر شس قیر اوسس خان رادراختیارداشت وآنرا تازمان بزرگ شدن فرزندش در تاریك خانه یی پرورشس می کردو چون شیر علی بزرگ شد و آرزوی داشتن اسپی کرد تابرای نجات دادن پدرو برادر شس از آن استفاده کند و کوهها و دشت هارا با آن بتوانند در نورد دد ، شیر ما هی قیر پدررادراختیار او گذاشت ووی رابه انجام

آن کار مهم‌تحر یض نمود .سهراب‌نیز موضوع پیدا کردن چنین اسپی رابا مادر در میان گذاشت وبالاخره‌اسپ مورد نظرش راپیدا کرد .
درین مورد بهتر است سخنا نی ازفر دوسی بشنو یم :

به مادر چنین گفت سهراب گو — که نیکو شود کار مانو بنـــو
یکی اسپ باید مرا گـــا م زن — سم اوز پولاد خـــا را شکـــن
جو پیلان بزور و چو مر غان بپر — چوما هی بدر یا چو آهو ببـــر
که‌بر گیرد این گرز وکو پال من — همین پهلوانی برو یال‌مـــن
پیاده نشا ید شدن جنگ جو ی — چوبا خصم رواندرآرم بـــروی
چو بشنید مادر چنین از پســر — بخور شید تابان بر آوردسـر
بچو پان بفر مود تا هر چه بود — فسیله بیا رد بکـــر دار دود
که سهراب اسپی بچنگ آورد — که بر آن نشیند چو جنگ آورد
همه هر چه بودند اسپـــان گلـه — که بودی بکوه وبصحـــراه یله
بشبهر آورید ند وسهراب شیـر — کمندی گر فت وبیا مد دلیـــر
هراسپی که دیدی بینیروی ویـــال — فکندی بگردنش خـــم دوا ل
نهادی برو دست را آز مـــو ن — شکم بر زمین بر نهادی هیـــون
بزورش بسی اسپ زیبا شکست — نیا مد ش شا یسته آسپی بدست
نبد هیچ اسپی ســـز اوار اوی — ببد تنگدل آن گوی نا مجو ی
سر انجام گردی از آن انجمـــن — بیا مد بنز دیك ان پیلتـــن
که دارم یکی کره، رخششس نژاد — بنیرو چو شیرو برفتن چو بـــاد
یکی کره چو ن کوه وادی سپـــر — بصحرا بپو ید چو مر غی به پـر
بزور و بر فتن بکر دار هـــور — ند یدست کس همچنان تیز بور
ززخم سمشش گاوو ما هی ستوه — بجستن چو برق وبه هیکل‌چوکوه
بگه بردو .نده بسان کـــــلاغ — بدریا بگـردار ماهـــی و مـــا غ
بصحرا ر ودهمچو تیر از کمـــان — رسد چون شود ازپی بد گما ن
بشد شاد سهراب از گفـــت‌مرد — بخندید ورخساره شـــا داب کرد
ببردند آن چر مهٔ خوب رنگـــك — بنزدیك سهراب یل بی درنگـــك
بکردشی به نیروي خود آز مو ن — قوی بود و شایسته‌آمد هیـــون

نوازیه و ما لید وزین برنهاد برو بر نشست آن یل نیو زاد
درآمد بزین چون کوه بی ستون گرفتش یکی نیزهٔ چون ستون
چنین گفت سهراب باآفرین که چون اسپم آمد بدست اینچنین
من اکنون بباید سواری کنم بکاووس بر روز تاری کنم(۱)

یکی از موضوعاتی که درداستان شیر علی وسهراب مشترک آمده است ، مساله پی است که هم شیر علی و هم سهراب از مادر های خویش اصل و نسب پدر خویش رامی پرسند ومادر های شان در حقیقت موضوع را طوری که هست، برای شان اظهار میدارند. برای اینکه بموضوع بهتر وارد شویم لازم می بینم نخست در خصوص شیر علی مطالبی رااز زبان یکتن از راویان گوراوغلی ، بنام آدینه محمد از باشندگان چاه آب نقل کنیم :« وقتی برخی از معاندان گور او غلی که عبارت ازخانهای محلی بودند باهم متحد شدند ، تا بساط قدرت و نفوذ آن خان بزرگ رابر چینند ،بنابران میان آنان جنگی واقع شد ودرین جنگ تمام خانهای چمبل بشمول گور او غلی واوس خان و نور علی اسیرومحبوس شدند . اغه جنس زن گور او غلی وشیر ماهی زن اوس خان پس از محبوس شدن آنان به کوه قاف رفتند.شیر ماهی حامله بود. در آنجا پسری بدنیا آورد و نامش راشیر علی گذاشت . قیراوس خان نیز بعد ازاسیر شدن خوانین چمبل رد پای اغه جنس وشیر ماهی راگرفت وخود را به آنان رسانید. شیر ماهی آنرا درمحل مخفی نگهداری می کرد .شیر-علی در محلهٔ گلستان ارم سال بسال بزرگتر میشد . روزی در اثنای بازی بعضی از همسالان او به طعنه وی رابی پدر خواندند.شیرعلی که تا آندم دربارهٔ پدر خود هیچگونه فکری نکرده بود ونه از مادر درین باب چیزی شنیده بود، بخشم آمد و فوراً بخانه باز گشت واز مادر شبی تقاضا کرد که راجع به پدر ش اورا مطلع سازد . شیر

۱ــ فردوسی ، شاهنامه ، بکوشش محمد دبیر سیاقی ، ج۱ ص ص ۳۹۳ــ۳۹٤

ماهی دراول اندر ین‌موضو ع‌سخنی‌بیان نکرد . فکر می کرد شاید اوـ سس خان در آن جنگ کشته شــده‌باشد ، زیرا اگر اوزنده می بود ، حتماً به نزد وی وفر زندانش بــازمی گشت ،ولی به اثرتقا ضای زیاد شیر علی مو ضو ع پدر داشتـــن‌او وزندانی بودن اورا برای وی‌بیان کرد. ازبرادر وخوا هر شس نورعلی‌وخوا هر شس نور علی و گلنار کــه آنها نیز در بند بودند ، صحبــت‌نمود واز گور او غلی سلطا ن کــه بزرگترین خان چمبل بود ، حکــایت کرد وضع شیر علی از شنیدن این داستان بکلی دیگر گونه شد.او از مادر تقا ضا کرد که برا ی وی اسپنی‌بگونهٔ قیر پدرشس تدارك‌کند تا او برای نجات دادن پدر و وابستگا ن خویشس به چمبل بــازگردد .شیر ماهی قیر اوسس خــا ن رادر اختیار پسرشس گذاشت .شیرعلی چون نره شیری بر آن سوا ر شد وروانهٔ چمبل گردید. بامخا صمان‌نبرد کرد و اوسس خان ودیگران راار بنــد نجات داد و بــرای نخستین‌بار به دیدار پدر خویشس رسید .»

سهراب نیز پسس ازده‌ساله شدن‌راجع به پدر خویشس از تهمینه طالب معلو مات شد و مادر راجع به‌پدرشس‌رستم جهان پهلوان حکایت کرد : بهتر است این مو ضو ع را از زبان‌فردوسی بشنو یم :

... چوده‌ساله‌شدزان زمین‌کس‌نبود	که یار ست با او نبرد آز مـود
بتن همچوپیل وبچهره چوخون	سطبرشس دو با زو بسا ن ستون
به نخجیر شیران بیرون تا ختــی	بباز ی همه رزم شان سا ختــی
بتك در دویدی پی باد پــــای	گرفتن دم اسپ ماندی بجـــا ی
بر مادر آمد بپر سیــــد از وی	بدو گفت گستاخ با من بگـــوی
که من چون زهمشیر گان بر ترم	همی با سمان اندر آید ســـرم
زتخم کیم وز کدا ین گهــــر	چه گویم چو پرسد کسی از پدر
گراین‌پرسشس از من بما ند نهان	نمانم تر از نده اندر جهــــا ن
چو بشنید تهمینه گفت ای جـوان	بتر سید از آن نامور پهلــــوا ن
بدو گفت ، مادر که بشنو سخـــن	بدین شاد مان باشس و تندی مکن
تو پور گو پیلتن رستمــــــــی	زدستان سامی واز نیــــر مــی

ازیرا سرت ز آسمان بر ترست که‌تخم تو زان نامور گو هــر است
جهان آفرین تا جهان‌آفریـــــد سواری چورستم نیامدپد ید...(۱)»

امّا موضوع مهمی که درسر گذشت سهراب است ، در ســـــر گذ شت شیر علی دیده نمی شودوآن جنگ پسر باپدر، وکشته شدن پسر در حال ناشناسی توســــطپدر است .البته نظایر این داستان رادر میان ملل دیگر سراغ داریم .درزبان آلمانی داستا نی بنام « هیلد براندو ها دو براند» وجود دارد که‌بداستان رستم‌وسهراب شبیه است. وداستان « کو کو لین »درایر لندنیزبی شبا هت بداستان‌رستم وسهراب نیست . در ادبیات روسی داستا ن«یروسلان لازارویچ» هم بداستـــان رستم و سهراب شبا هت دارد .(۲)

یك محقق انگلیسی مو سوم به‌پـــا تـــر کتـــا بـــی نـــو شتـــه ودر آن هشتادوچند قصه ازداستا نهای متعلق به اقوام وقبایل مختلف عالم راکه در آنها پدرو پسر یادومنسو ب‌نزدیك با هم پیکار مـــی کنند، یافته است .

دراکثر قصه هاییکه ازاین نو عمی خوا نیم قهر مان داستا ن بازنی درسر زمین دیگر غیراز کشــــورخودش ازدواج می کند وزن از نژاد جز نژاد اوست وبلافاصله‌پس‌از ازدواج شوهر از نزد زن‌سفر می کند. پس این قبیل‌قصص در میان‌اقوامی به وجود آمده است.که‌قاعده‌شان بر زن گرفتن از خار جقبیلهٔ خود بوده است (۳)در داستان زن گرفتن‌اوس خان باآنکه ایـــن‌پهلوان از خارج قبیله خویش زن می گیرد، او مانند بعضی‌ازپهلوا نان دیگر بزودی از دیار زن‌خودسفر

۱ــ فر دوسی ، شا هنا مه ، بکوششی محمد دبیر سیا قی، ج۱ ص ص ۳۹۱ــ۳۹۲.

۲ــذبیح الله صفا ، حماســـــــه‌سرایی در ایرا ن ،ص‌ص ۳۲٤ــ۳۲۵.

۳ــ فردوسی ، داستان رستــــم‌و سهراب ،با مقدمه و تصحیـــح وتوضیح از مجتبی مینوی از انتشا رات بنیاد فر هنگ شا هنا مــــه، تهران، ۱۳۵۲ ص‌ص ۱۵ــ۱٦ مقدمه.

نمی کند . بنابران داستان او د رموردی از موارد با داستان‌قهرمانان نظیر ان ، شباهتی بهم می‌رساند.

خلاصه سهراب پهلوا نی است‌نام آور که به جنگ کاوو سں و برای منهزم سا ختن او میرو دولی‌از دست پدر خود رستم‌کشتـــــه میشود و علت این حادثه مبتنـــی‌بر لخطا ی رستم درمخفی نگاه‌داشتن نام ونشان خویشں وشتاب در قتل‌سهراب است .

طوریکه قبلا گفتیم از میـــان دودختر رستم، بانو گشسپ شهر ت بیشتر دارد، ودلاوریهای او بمثابه‌دلاور یهای گلنار دختر اوسں خان است. در باره گلنار دختر اوسں‌خان‌جــز چنـــد مــو ر د مطلـــــب در داستا نهای گور او غلی نداریم ،یکی آن عبارت است از سر گذـ شت اودر حادثۀربودن مادر شـــــں‌توسط تاجری که گلنار برای‌فاشں ساختن راز حیله و تز ویر تا جـــراقدا ماتی بعمل می آورد و ما قبـلا این مو ضو ع رادر بخشں سوم این‌اثر در داستان از دواج اوسں خان شرح کرده ایم . دیگر بر خور دوی‌با احمد خان مامای گوراوغلـــــی است‌که احمد خان میخوا سته اسـت‌برای گر فتن انتقام از اوسں خان به او خیانت کند. اما گلنـــــا رباوی مقابله می کند تا اینکه برادراـ نشں‌به حسب تصادف ونابهنگا م‌به‌کمك او می رسند . سوم مو ضوع جنگ خوا نین چمبل باگور او غلی‌است که در آن جنگ، گلنار ازخود دلاوریها یی نشان مید هد ولـــی‌سرانجام باپدر وبرادر شں یکجــا اسیر خـــوانین میشـــود تا آنکـــه‌شیر علی برادر شں به مدد آنا ن می رسد واز بند نجات شان‌مید هد.درحالیکه راجع به بانو گشسپ مطالب بیشتر و کار نامه های زیاد تـــرمو جود میبا شد . سرگذشت او علاوه از کتاب مجمل التواریـــخ‌والقصص (۱) در منظو مۀ جدا گا نه بنام بانو گشسپ نامه آمده است .(۲(بانو گشسپ ازبطن خالۀکیقباد

۱ـمجمل التواریخ،ص‌ص ۲۵ـ۹۲۵٤ـ ۲ـ این منظو مه در قر ن پنجم هجری سرو ده‌شده ونسخه‌های خطی آن در کتا بخانه‌ملی پاـ ریسں وُمو زۀ بریتا نیا مو جوداست‌رك فهرست بلوشه ، ج ۲وریـــو، ضمیمۀ فهوست نسخ خطی‌موزۀبریتانیا ص‌ص ۱۳۰ـ۱۳۱.

بدنیا آمده است . وی درجنگ بهمن با پهلوانان سیستان جنگها و پهلوانیها نمود وسر انجام بازال وآذربرزین و فرهاد و تخاره بدست شاه کیانی اسیر شده دربرزو نامه و بهمن نامه راجع به این زن دلاور، روایاتی آمده است. که درمنظومهٔ بانوگشسپنامه از آن اثری نیست (۱) یکی از روایاتیکه دربانو گشسپنامه راجع به این زن موجود میباشد، روایتی است دربارهٔ جنگ او بار ستم. دراین جنگ بانو گشسپ پس از زخمی کردن رستم اورا می شناسد. (۲) .

از بانو گشسپ فرما نروایان بزرگ چون ففغور و قیصر و خاقان چین وبزرگان وخویشان کاووس وبسی از پهلوانان خواستگاری کردند ، اما از میان همهٔ آنان رستم دختر رابه گیو ، پسر گودرز داد . ازبانو گشسپ وگیو بیژن بدنیاآمده که وی پس از رستم وگیو در شمار بزرگترین پهلوانان آمده است .

راجع به ازدواج گلنار دختراوس خان در داستانهای شفاهی موجود گوراو غلی هیچگونه تذکری بعمل نیامده است . بنابر این این مساله هنوز درپرده ابهام است وبه نسبت دست نداشتن به تمام داستانهای گور او غلی نمیتوان نظر قطعی در آن مورد ابراز کرد .

یك دختر ویك پسر دیگر رستم که چندان شهرت ندارند زربانو و فرامرز است . راجع به زربانو که خواهرتنی زاد بانو گشسپ است، در مجمل التواریخ تذکری رفته است. وی باری با خویشاوندان از طرف بهمن محبوس گردید وسر انجام به اشارت کاکای بهمن یعنی پشوتن یکجا با بعضی از پیوستگان اسیر شده اش ، رها گردید. و فرامرز پسر رستم را بهمن به کین پدرخوداسفندیار بکشت (۳)

۱ـ ژول مول ، مقدمهٔ شاهنامه ،ج۱ ص‌ص ۶۳ـ۶٤، ۱دگاربلوشه ، فهرست کتب خطی کتابخانهٔ ملی پاریس ج ۳ص ۱۸ـ۱۹.

۲ـذبیح‌الله صفا، حماسه سرایی در ایران، ص ۳۰۲، ۱ دگاربلوشه ، همان اثر ج ۲ ص‌ص ۱۸ـ ۱۹

۳ـ ذبیح‌الله صفا، همان، اثـرص۵۵۵.

بخش ششم

محافل گور اوغلی گویی وشاهنامه خوانی در افغانستان

در نقاط مختلف افغانستان داستانهای گوراوغلی درشب ودرمحافلی که جوانان و پیران درقو شخانه‌ها دور هم جمع میشوند خوانده میشود این نوع محافل در مرورایام به تناسب ذوق و علاقهٔ شوندگان دایر می گردید . درحدودطی سال هاییکه رادیو دراطراف و اکناف مملکت ما بحیث وسیلهٔ مفاهمهٔ جمعی و تفریحی وجود نداشت ، محافل گور اوغلی بسیاررواج داشت ودر شب های زمستان از گور او غلی گویان محلی دعوت بعمل می آمد تادرمجالس شب نشینی یك دسته از مردم ،اشتراك وبا گفتن گور او غلی زمینه سر گرمی آنها را فراهم کنند .ازاینکه مردم به شنیدن داستانهای پهلوانی اشتیاق زیاد داشتند، بنابران در هر قریه وشهر عده یی از گور او غلی گویان ماهر سراغ میشدند. البته کسیکه در دانستن

حکایات متنوع گور اوغلی بیشتر دسترس میدا شت و در گفتن آن مهارت خوبتر ازخود نشان‌میداد ، بیشتر مورد تمجید وتعریف قرار می گرفت . این گونه شب نشینی ها بمنظور شنیدن گور اوغلی دریك قوشخانه صورت نمی‌گرفت ، بلکه این کار بصورت نوبتی ودر جایهای مختلف بعمل می آمد . بدین معنی که یك شب در قو شخانهٔ یك شخص وشب دیگر در قو شخانه شخص دیگر اینگونه محافل برپا می شد گاهی در اینگونه محافل ، صاحب خانه نان شب رابرای گوراو غلی گویان ودوستان خویشس تهیه می کرد . لیکن غالباً چنین می بود که مردم نان شب رادرمنزل خود صرف می کردند وبعد از ادای نماز خفتن در قوشخانهٔ مورد نظر جمع‌میشدند . تا با شنیدن داستان گور او غلی وقت خودرا خوش بگذارنند امروز باروا ج یافتن رادیو، تایپ ریکارد ر، گراما فون وحتی تلویزیون اینگونه محافل بسیار کم‌تشکیل میگردد وبه همین سبب است که تعداد گور او غلی گویان نسبت به سال های قبل بسیار کمتر است . امروز بجای اینکه مردم برای یاد گرفتن داستانهای گور او غلی سعی کنند، می کوشدباانواع وآلات موسیقی محلی آشنایی بهم رسانند و یا آواز خوانی رایاد بگیرند. یاد گرفتن داستانهای گور او غلی در قدیم از آنجهته مهم تلقی می شد که‌مردم به‌گور او غلی گویان قدر می نهادندواز جانب دیگر گور اوغلی گویان در محافل شب نشینی پول زیادبدست می آوردند. بدان سبب اما تو ران زیاد در نزد استادان گوراوغلی گوی به شاگردی می‌نشستندتا هم از هنر آنان قدر دانی به عمل آید و هم ازین طریق مبلغی بدست بیاورند .

گوراوغلی‌گویی در هر قریه وشهر طرز بخصوصی داشت . شخصی که به گفتن گوراوغلی می‌پرداخت درصدر مجلس می نشست و سپس به اثر اصرار حاضرین دنبوره رابدست می گرفت و شروع می کرد به گفتن شاخی از شاخهای گور او غلی . وقتیکه در نیمهٔ داستان ویادر نقطهٔ اوج آن می رسید ، از گفتن

باز می ایستاد ، وبه‌خوردن چای یامیوه مشغول می شد . چون‌داستان رابه نقطه اوج رسا نیده بود ، شنو نده اشتیاق شنید ن بقیه آنرا می داشت. لهذا اهل مجلس ازاوخوا هش می کردند که داستان رابه پا یان برساند. لیکن گور او غلـــی‌گوی ببها نهٔ خستگی می کوشید از گفتن بقیهٔ داستان خود داری کند. شنو ند گان که سخت مشتا ق شنیدن بقیهٔ داستان می بودند ،هرکس به قدر توان یك‌انداز ه پول پیشن روی گور او غلـــی‌گوی می اندا خت و به این تر تیب یك مقدار زیاد پول برای اوجمع‌می شد. سپس یکتن از حاضریـــن این پولها راجمع می کرد و آنرا دردستمال می بست وپیشن روی گور او غلی گوی می گذاشت . اگر پول‌به اندازهٔ کافی می بود به گفتـــن گور او غلی ادامه می داد. . درغیرآن ببهانه های عجیب و غریبی مـی کرد. دراینصورت چون شنوند گان‌به شنید ن . دنبا لهٔ داستان شوق زیاد داشتند ، یك اندازه پو ل‌دیگربه او میدادند. ببهر حال گور او غلی گوی بعد از گر فتن پولهای جمع‌شده که « بندانه» نامیده میشد ، بقیه داستان رامی گفت . اودر گفتـــن‌داستان گور او غلی مهارت خاصی نشان می داد. مطابق ذوق مجلسیان‌در حصه های مختلف داستا ن دو بیتی هایی راکه به اصل داستان ارتباط داشته باشد ، میخوا ند . برای جلب توجه شنو نده مبا لغه هایی‌می کرد که بکلی‌ازدایرهٔ وا قعیت بدوز میبود . او روحیات شنونده را خوب‌می دانست ، بنا بران می‌فهمید که در داستان به اصطلاح چگونه گره‌گشا یی و گره اندازی را بطوراستا دانه انجام دهد. آن قسمتها یـــی‌از داستان که شکلی تراژیدی میدا شت، گور او غلی گوی با چنا ن‌نحوی آنرا می‌گفت که شنو ند ه را تحت تاثیر میا ورد. نگار ند هٔ‌این‌سطور در بسیاری ازاین قبیـــل محافل گور او غلی گویی شخصاً‌حضور داشته است و حتی بدون‌مبا لغه می تواند بگو ید که گا هـــی‌گور او غلی گوی با ایرادسخنا ن حزن انگیز در حین گفتـــــن‌داستان گور او غلی عده یی رابـــه گریه می آورده است . این وضـــع‌مخصو صاً دروقتی تحقق مـــی پذیرد که قهر ما نان داستان بشکلی‌از اشکال به بند می افتند ویا موزد ظلم وتعدی قرار میگیرند ، لیکـــن‌بدون شبهه نقش گـور او غلـــی

گوی در موثر ساختن داستا نهاغیر قابل انکار است ، بخصوص
گور او غلی گویی که سالیان‌متمادی‌دراین کار مشغول بوده وروحیهٔ
شنو ند گان خود را خوب درک کرده است .
گور او غلی معمولاً با دنبوره وبا آواز بم وبا آوردن فشار در تارآواها
وگلو خوا نده میشود . این شکل گفتن گور او غلی البته بتاسی
ازعلتی‌میباشد و آن‌اینست‌که‌چون‌داستانهای گور او غلی غا لباً
جنبه پهلوا نی و حما سی دارد .بنابر آن بالحن‌مخصوص که‌نمودار
همان جنبه باشد گفته میشود .ولی‌در جا هاییکه داستان جنبه حماسی
نداشته باشد ، بالحن دیگر خوانده‌میشود . گور او غلی گوی تشبیهات
ومبالغه های بی حدو حصر بکارمبرد ازاین مبالغه هاالبته مردم‌بی
سواد به زودی متاثر میشوندو نیزآنان در قبول گوشه های مختلف
داستان ولو که و همی وخیا لی‌باشد و با دیوان وپر یان کوه قا ف
سرو کار بدارد ، هیچ نوع تردید ی‌ندارند . لیکن مرد مان عالم وآگاه
هیچ‌وقت محتو یات داستا ن گوراوغلی ویا نظیر آنرا خارج ازدایرهٔ
خیال نمی دانند ودر پذیرش آن‌سخت تأمل می نمایند . باری
نگار نده از زبان‌یکتن ازهمشهریان‌خویش شنیدم که وقتی دریک محفل
گور او غلی گویی یک مهمان به‌حسب‌تصادف اشتراک داشت ، یعنی
این شخص ، مهمان صاحب خانه‌یی‌بود که بر حسب تصادف همان‌شب
قرار بود در خانه او محفل گور اوغلی‌گویی بر پا شود ،مهمان مرددانشمند
بودو به شنیدن اینگو نه داستانهاعلاقه چندان نداشت ، بهر حال
وقتیکه گور او غلی گویی شروع‌شد وساعتی مردم به‌آن گوش
دادند ، تقریباً نزدیک به مرحله‌گرفتن « بندا نه» و تفریح رسیده
بود، گور او غلی گوی متوجه‌شد که‌مرد مهمان می گیرید. گور او غلی
گوی به این فکر رفته‌بود که‌مهمان‌شاید به علت اینکه اوس خان دچار
تکلیف‌بسیار ومحبوس‌گردیده است،گریه کرده باشد. وقتی که‌چاشنی‌اول
تمام شد وگوراوغلی گوی‌دنبوره رابه زمین ماند، روی بطرف
مهمان عالم کرد. و گفت : قربان‌بسیارخفه نشوید حالا اوس را از
بند خلاص می کنم.مهمان بالحن غضبناک به‌گور او غلی گوی گفت من

بخاطر اوس خان نمی گریم ، بلکـه به خاطر تو می گیریم که روزقیا مت بااین دروغ گویی بچه عذابی مبتلاخواهی شد .

همچنا نیکه در مناطق مختلـــف افغانستان گور او غلی گویی وداـ ستانهای حما سی گور او غلی موردتوجه عامه مردم بود واز شنید ن این داستان لذت می بردند ، بـه همین شکل مسا له شا هنا مـــه خوانی وداستا نهای حماسی وپهلوا نی شاهنا مه دربین مرد مان مطلـع از ادب وحتی مردم عوام ، متداول بوده است. شا هنا مه خوانی مانندگور او غلی گویی مختصص به اشخا صـــی بوده است که دراین فن وارده مـــی بودند و هر کسس ازعهدهٔ خوا ند ن شا هنا مه بشکلی که ایجاب مـــی کرد، نمی بر آمد . شا هنا مه خوانی درولایات تخار و بد خشان مانـــند گور او غلی گویی در شبهای درازز مستان صورت می گرفت . شخصیکه به خوا ندن شا هنا مه می پرداخت بالحن مخصو ص و به سیا ق خاص می خواند . خواندن او در واقـــع جنبه تمثیلی داشت . او کار روایی های قهر مانان و جنـــگ آوران داستا نها را چنان باآب و تاب مـــی خواند که شنو نده را تحـــــت تائیر می گرفت . در اینجا سوا لی بخاطر خطور می کند که چرا مردم به شنیدن داستا نهای گور او غلی ویا به شنیدن داستا نهای شا هنامه علاقه مند می بودند . ما میدا نیم که مردم همیشه در فکر ایـــن بوده اند که از پهلوا نی هاودلاوری های نیاکان خود و جنگ آور ی وپهلوا نی مرد ما نی سایر مـلـــل سخنا نی بشنو ند. حس کنجکاوی انسان از یکطرف و غروری که در نهاد شس برای پیروزی بر مشکلات وموا نع وجود داشته ، بشر را به این امر کشا نیده است که از رمـــزدلیری وقهرما نی مرد مان واقـــف شوند واز پیروزی آنان متحسس کردند. خواندن کار نامه هـــای پـهلوا نان پیشین در واقع خود مایهٔ آموزشس آیند گـــان بـــوده است ، چنا نکه اگر گفته میشود :

هرآنکس که شا هنامه خوانی کند اگرزن بود پهلوا نـــی کنـد

چنین معنی دارد که خواندن ویـــا شنیدن سر گذ شت قهر ما ن در انسان حس پهلوانی ودلیـری و زورمندی را بو جود می آورد و او را

برای دفاع از نوامیس ملی اش تحریص وتشویق می نماید ومشعل فروزان عزم وثبات برای پیروزی را فرا راه اومی نهد .

از اینکه در شاهنامهٔ فردوسی حسن وطن پرستی آریاییان انعکاس یافته است ، بنا بران مردم افغان مایل استاز اعمال قهرمانی و طنداران خود با شوق وولع تمام در مجالس شاهنامه خوانی مطالبی بشنوند .ذوقش تلطیف یابد و غرور شن تقویت شود . در واقع تمام روایات راجع به تاریخ گذشتهٔ افغانستان و مخصوصاً منابعی که شاهنامه از روی آن به نظم آورده شد،آمیخته بیتک چنین احساساتی بود ، امافردوسی درشاهنامه این احساسات رابزیبا ترین و جاندار ترین طرزی مجسم کرد (۱) تشکیل محافل شاهنامه خوانی در نقاط مختلف افغانستان برای اطلاع از عزم و ثبات پهلوانان دیار شان در امر حراست ازوطن شان بوده است.از جانب دیگر در شاهنامه و داستانهای عامیانه، همانطوریکه درمباحث پیشتر یاد آور شدیم ،خوارق عادت زیاد است . عامهٔ مردم بنا بر مقتضای ذوق ورغبتی که به شنید نداستانهایی ازاین قبیل دارند، این گونه داستانها نیز دلچسپی خاص نشان میدهند . این امر تنها در مورد شاهنامه نیست ، بلکه در موردبسیاری از داستانهای دیگر نیز صدق میتواند کرد کتاب الف لیلیه (هزار و یك شب) ، امیر حمزه ، چهاردرویش، امیرارسلان رومی ، سمك عیار را میتوان برسبیل مثال ذکر نمود . چنانکه به گمان بیشتر هدف اصلی ازپرداختن کتاب سمك عیار بازنمودن قدرت واهمیت راستی ودرستی است و از دیوو پری نیز سخنانی در آن هست . چنانکه از متن داستان سمك عیار بر می آید که درافتادن سمك عیار و خورشید شاه وفرخ روز، بادیوان و پریان وجادوان ، بواسطهٔ ارتباط گونه یی است که میان دشمنان خورشیدشاه ودیوان و جادوان وجوددارد .

---

۱ ـ نولدکه ، حماسه ملی ایران ، ص ص ۸۱ ـ ۸۲ .

پیروزی سمك عیاروخورشید شاه‌وفرخ روز ، بردیوان و جادوان با کاردانی و تدبیر سمك بیشتـــرمیشود (۱)

همین موضوع رادر داستانهای‌ملل و اقوام دیگر به نحوی از انحا سراغ‌میتوان کرد . چنانکه راز رویین تنی پهلوانان رامیتوان از این خوارق عادت بشمار آورد . فردوسی‌راز رویین تنی اسفندیارراباسخنان نغز وحیرت آور بیان کرده است .در میان قوم سومری حماسه یی‌وجود داشته است که در آن‌آرزوی‌بی مرگی و عمر جاویدرا مـــی‌خوانیم ، لیکن این آرزو جامـــهٔ‌عمل نمی پوشد و سر انجام قهرمان داستان که همان گیل‌گمش‌است به نحوی ,میمیرد . گیل گمش پادشاه وپهلوان ونیمه ایزد سومری است که بعد به بابل وآشور نیز انتقال پیدا کرد .(۲)همین‌قسم‌در ادبیات یونان‌قدیم پهلوانـــی رابنام اخیلوس می شناسیـــم‌که‌به تدبیر مادرش روییـــن تن میشود ولی تنها پاشنه پایش‌جایی بود که تیربه آنجا کـــار میکرد . این پهلوان مانند اسفندیارزندگی کوتاه وافتخار آمیزی داشت وسر انجام به اثر تیری که برپاشنه‌پایش‌می خورد ،ازپای در می‌آید.(۳)

همین قسم در افسانه های کهن‌آیسلند، پهلوانی بنام اداو دراساطیر اسکاندنیاوی ، قهرمانـی‌به اسم بالدر وجود داشتند که‌گزند ناپذیر ورویین تن میشوند. (٤)

درواقع داستانهای گوراوغلی،شاهنامه و مانند آن ، قصـــه های رزمی ویادگار جنگ‌هاو دلاوریهای گذشتهٔ اقوام است و یادگار

۱ـ فرامرز بن عبدالله کاتـب ارجانی ،سمك عیار، با مقدمـه و تصیحح پرویز ناتل خانلـــری‌از انتشات بنیاد فرهنگ‌ایران ، سال ۱۳٤۸ ، ج۲ صـــ ۲۷۹ ،۳۲۹ ، مجلهٔ سخن شماره . ۱ سال ۱۳۵۳، ص‌ص ۱۱۳۲ـ۱۱۳۳ .

۲ـمجلهٔ دانشکده ادبیات وعلوم‌انسانی دانشگاه تهران ، شماره ۸ سال ۱۳۵۱ ص‌ص ٤۳ـ٤٤ .

۳ـایضا ص‌ص، ٤٤ـ٤۵ .

٤ـ کریستانسن، کیانیان،ص.۱۸

جوش و خروش تنها جمات وتدافعات تاریخی اقوام .قصه‌های بزرگی است ازسر گذشت دلاوران بزرگ چو نگور او غلی واوسن خان واخیلوس ورستم ، سر گذشت کسا نـــی که قدرت جسما نی آنها غول آسا ـ ست و کار هایشان نیز متنا سـب باقدرت جسما نیشا ن .در عیـــن حال اعمال آنها در مقا یســـــه باقدرت واستعداد جسما نی انسا ن عادی ،عجیب وافسا نه یی بنظرمی‌آید . (۱) ایـن داستانهای پهلوانی درعین حال مطالب مهم انسا نی،اخلاقی، میهنی و عا طفی را نیـــز در خود جا داده است که برا ی خوا ننده و شنو نده سو دمنداست.

روی همین علل است که مرد م چه عوام و چه آنانیکه باسواد وتعلیم یافته ودانشمندا ند به خواند ن وشنیدن داستا نهای پهلوا نی دلچسپی دارند. تشکیل محا فل گور او غلی گویی وشا هنا مه خوانی در گوشه وکنار افغا نستان نیز بیرو ن ازهمین علایق وتمایل نیست .

۱ـ زرین کوب، عبدالحسین، شعر بی دروغ شعر بی نقاب ۱۳٤٦ ، ص‌ص ۱٤٤ ـ۱۳٤٥.

نتیجه و پیشنهاد

از خلال مطالبیکه دربخشهای جداگانهٔ این اثرآمده است، برمی آید که داستان زال رستم واخلاف آنها درایجاد داستانهای گور اوغلی تاثیر داشته است. برای اثبات این موضوع در بخشهای متعدد این اثر دلایل زیاد از لحاظ مقایسهٔ قهرمانان ، اسپها ،افزار و آلات جنگی ، نحوهٔ جنگ آوری پهلوانان، تربیهٔ گور اوغلی وزال توسط سیمرغ ومادیان و نظیر اینموضوعات گفته شده است . از مقایسه ییکه راجع به اعمال قهرمانی زال و گوراوغلی، رستم واوس ـ خان این دو پهلوان بعمل آمده است، چنین بر می آید که داستانهای زال و رستم درایجاد قصه گوراوغلی نه تنها بتاسی ازشاهنامه که تقریباً جامع تمام روایات پهلوانی آریانای باستانی میباشد ، نقش داشته ، بلکه دراین امر آثار دیگر که درآنها شرح بعضی از قهرمانان دودمان زال آمده، تاثیر داشته است ،که مثال برجسته آن همانا کتاب

جها نگیر نامه ، اثر قاسم ماد ح است که ما قبلا به تفصیل در بار ۀ مقایسه سر گذ شت نور علـــی وجها نگیر ، پسر رستم ، از آن مطالبی را نقل کرده ایم . از طرف دیگر داستان رستم وزال واخلاف او ، درکتب دیگر از قبیل مجمـل التواریخ والقصص ورستم نامه منثور وما نند آن آمده است . چون تاریخ تحریر و یا سرو دن این قبیـــل کتا بها پیشتر از زمان ایجـــاد داستان گور او غلی میبا شد ، بنا ـ بران امکان دارد راویان قصـــه گور او غلی از مطا لعۀ اعمال پهلو ـ انی زال ورستم واخلا قشس دراین کتا بها ، متاثر شده وبه ایجاد داستان گور او غلی دست زده باشند . اینکه صمد بهرنگی داستان گور او غلی را از ایجاد دیات عصر شاه عبا س صفوی در آذر بایجان میدا ند ، به اساس وریانت آذری داستان است نتیجه گیری او از علـــــل ظهور این داستان مطابق به خصو صیات داستا نهای شفا هی گور او ـ غلی درافغا نستان و تاجیکستا ن و شاید اوز بیکستان و تر کمنستان نیست . آنسانکه او ادعا می کند این داستان دو نتیجۀ قیــــا م جلالی لر خلق شده است وقهر مان داستان ، یعنی گور او غلو بخاطر خلق وآزادی وپاس شرا فـــت انسانی می جنگـــید (۱) ایـــن نظر با داستا نهای شفا هـــی گور او غلی که در افغا نستان گفته میشود ، تطابق نمی دارد . ازجا نبی اگر داستا نی بر اثر یك حادثـــۀ سیاسی یا اجتماعی بوجود می آیـد وزمان ایجاد آن بگفته نو یسندۀ فوق الذکر از عصر ما بسیار زیاد فا صله ندارد ، نباید با مو ضو عا ت خیالی واسا طیری آغشته گردد ، درحالیکه در داستان گور او غلـــی چه در روایات آذری و تا جیکـــی وچه در روا یا تیکه در افغا نستا ن متد اول میبا شد ، مباحث اساطیری موجود است . واین خود نشان میدـ هد که داستان گور او غلی در نتیجه تاثیر داستا نهای پهلوا نـــی رستم وزال بوجود آمده باشد و اینگونه تاثیرو تاثر رادر بسیاری از داستا نهای پهلوانی و اسا طیری ملل جهان میتوا ن سراغ کرد .

۱ـ صمد بهرنگی ، کور اوغلو وکچل حمزه ، ص ۱۱ .

داستان های گور او غلـــــــی اگر در افغانستان ایجاد نشده باشد ، اما این تحقیق مقا یســـــی نشان میدهد که از تاثیر داستانهای پهلوانی کهن آریا نابر کنار نیست. ازجانب دیگر بنابقول گوراوغلی گویان افغانی ، این داستان سالیان متمادی است که در گوشه وکنار مملکت ما گفته میشود ودر آن تاثیر ثقافت وکلتور مردم این سر زمین بمشاهده میرسد . بنا بران از لحاظ جا معه‌شناسی و فولکلور شناسی جای دارد در جمع آوری آن محققان افغـانی نیز مشغول شوند تازمینه مقایسهٔ روایات شفاهی این داستان درافغانستان بار وایات شفاهـــی داستان مذکور در کشور های دیگرفراهم گردد .

پایان

فهرست مأخذ

۱ــآدینه محمد، نقل چندداستان‌شفا هی گور او غلی ، چـــاه آب ولایت تخار ۱۳۵۳ .

۲ــابن الاثیر، ابوالحسن‌عزالدین‌علی، تاریخ، چاپ تور نبرگ،لیدن ۱۸۵۱ــ۷٦،چاپ مصر ۱۳۰۳

۳ــابن الند یم، ابولفرج‌محمـــد،الفهرست ، ترجمهٔ دری از رضـــا تجدد ، تهران ، چاپ اول ۱۳٤۲چاپ دوم ۱۳٤٦

٤ــابن بلخی ، فار سنا مه ، چا پ‌لسترنج‌و نکلسن، کمبریج ۱۹۲۱ چاپ شیراز ۱۳٤۳

۵ــابن هشام، سیرت رسول‌الله،چاپ وستنلفد ، گو یتنگن ۱۸۵۸ ــ ۱۸٦۰ .

٦ــاسحاق، محمد ، دقیقـــــی‌پیشرو فردوسی ، تر جمـــــــهٔ عبدالقیوم قویم، مجله ادب«پوهنځی‌ادبیات‌پو هنتون کابل » شماره۳ــ٤ سال ۱۷ .

۷ــاسدی ، طوسی ، ابو نصرعلی،گرشا سپنامه ، چاپ جیب‌یغما یی، تهران، و فراهم آورده رشید یاسمی‌تهران ۱۳۰٦ .

۸ــاسلامی ندوشن ، محمد علی ،داستان داستا نها، از انتشارا ت انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۱

۹ــاسلامی ندوشن ، محمد علی ،اسفند یار وراز رویین تنی او ، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران شماره۳ــ٤سال ۱۹

۱۰ـاسلامی ندو شن ، محمدعلی،ازشهای حماسی شا هنا مه ، مجلهٔ هنر و مردم شماره ۱۳۸ سال ۱۲

۱۱ـبلا ذوری، ابوالحسن احمد، فتوح البلدان ، چاپ دو خو یه ، لیدن ۱۸۶۶.

۱۲ـ بو سورت ، کلی فور دایموند، سیستان قبل از ورد اسلام، ترجمهٔ عبدا لقیوم قویم، مجلهٔادبشماره ۱ـ۲ سال ۴۹ .

۱۳ـ بند هشن ، چاپ بنیـادفر هنگ ایران ، ۱۳۴۵.

۱۴ـ بهار ، محمد تقی ملـك‌الشعرا ، تر جمه چند متن پهلوی. بکو شش محمد گلبن ، مر کـزنشر سپهر، تهران ۱۳۴۷.

۱۵ـ بهرنگی ، صمد، کور اوغلووکجل‌حمزه، از انتشارات شمس ، چاپ سوم تبریز ۱۳۴۸.

۱۶ـبیتاب ، عبدا لحق ملـــك‌الشعر ا، علم بدیع ، ازانتشارا ت پو هنځی ادبیات پو هنتون کـابل.۱۳۳

۱۷ـ پور داود ، یشتها ، بـامقد مهٔ بهرام فره وشی ، چـا پ دوم، تهران ۱۳۴۷ .

۱۸ـ تاریخ‌سیستان، به تصحیح‌ملك‌الشعرا بهار ، چاپ خاور، تهرا ن ۱۳۱۴

۱۹ـ تبر یزی ، بهروز ، درشناـخت ادبیا ت‌واجتما ع، چاپ دوم، کتاب نمونه تهران ۱۳۵۱.

۲۰ـشعالبی ، ابومنصورعبدالملك،غرر اخبار ملوك الفر س، چـا پ قاهره ۱۹۶۰.

۲۱ـجوان ، موسی ، و ند یـداداوستا (ترجمه‌ودیباچه) تهران۱۳۴۲.

۲۲ـخانلری، پرویزناتل،وزن شعرفارسی ، از انتشارات بنیاد فر هنگ ایران ۱۳۴۵.

۲۳ـ دینوری، ابو حنیفه‌احمد ،اخبار الطوال ، چاپ گر گیس و گر تچو فسکي، لید ن۱۸۸۸ـ۱۹۱۲.

٢٤ـ رهین ، سید مخدوم ،جنبه‌های غنا یی در ادبیات حماسی ما ، مجلهٔ ادب شماره ٤سال ١٣٥٢.

٢٥ـ زرین کوب ، عبدالحسیـــن،شعر بی دروغ شعر بی نقا ب ،سا ـ زمان چاپ وانتشارات محمد علی‌علمی ، تهرا ن ١٣٤٦.

٢٦ـ سمر قندی ، دو لتشــــاه ،تدکرة الشعرا به تصحیـح محمدعبا ـ سی ، تهران ١٣٣٧.

٢٧ـ شهرا نی، عنا یت الله ،گوراو غلی ، مجلهٔفو لکلور « وزار ت اطلاعات و کلتور کابل » شماره٢ـ٣سال ١٣٥٢

٢٨ـ صدری . افشاری ، محسـن،داستا نهای پهلوا نی کور او غلو ، به اهتمام داود منصوری ، تبر یز١٣٤٥.

٢٩ـ صفا ، ذبیح الله ، جماســـه‌سرایی در ایران ، چاپ دوم ،تهران ١٣٣٣.

٣٠ـ طر سوسی ، ابو طا هر ،دارا بنا مه ،بادیباچه ازدکتور ذبیح ـ الله صفا، چاپ‌بنگاه ترجمه ونشـرکتاب تهران ١٣٤٤.

٣١ـ عاشور علی، نقل چنـــدداستان شفا هی گور او غلی ، چاه آب ولایت تخار ١٣٥٣.

٣٢ـ فرا مرزین خدا داد، سمـك‌عیار، بامقدمه و تصحیح د کـتور خانلری ، چاپ بنیاد فر هنگــ‌ایران ١٣٤٧ـ ١٣٤٨.

٣٣ـ فرای ،ریچار د، میرا ث‌ایران،ترجمهٔ مسعود رجب نیا، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ١٣٤٤.

٣٤ـ فردوسی ، ابوالقا سم حسن،شا هنا مه ، چاپ مسکو ، ١٦٦٣، چاپ محمد د بیر سیا قی ، تهران١٣٣٥.

٣٥ـ فر دوسی ، ابولقاسم حسن،داستان رستم وسهراب ، با مقد مه وتصحیح‌مجتبی مینوی ، ازانتشارا ت‌بنیاد فر هنگ شا هنا مه فردوسی تهران ١٣٥٢.

٣٦ـ کر یستانسن ١.،کیا نیان،ترجمهٔ دکتور صفا، چاپ بنگا ه‌ترجمه ونشر کتاب تهران ١٣٥٠.

۳۷ـ گرگانی، فخرالدین اسعد، ویس ورامین، به اهتمام محمد جعفر محجوب، تهران ۱۳۳۷ .
۳۸ـ مارکوارت ج .، فهرست ایالتی ایرانشهر ، چاپ مسینه‌روم
۳۹ـ متنهای پهلوی ، بادیباچه ازدکتور ماهیار نوابی، ازانتشارات فرهنگ ایران ، ۱۳۵۰.
۴۰ـ مجمل التواریخ والقصص، باحواشی ملك الشعرا بهار، تهران ۱۳۱۸.
۴۱ـ محجوب محمد جعفر ،مطالعه در داستانهای عامیانه‌فارسی ، ضمیمه مجلهٔ دانشکده ادبیات،تهران ، سال دهم .
۴۲ـ مختاری ، غزنوی‌سراج ـالدین ابو عمر عثمان ،دیوان ، به اهتمام جلال الدین همایی، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۱۳۴۱.
۴۳ـ مسعودی ، ابو الحسن علی،مروج الذهب ، چاپ باربیه دومنار وپوی دو کورتی پاریس۱۸۶۱ـ ۷۷.
۴۴ـ منظومهٔ درخت آسوریك ،به‌کوشش دکتور ماهیارنوابی ، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران۱۳۴۶ .
۴۵ـ هردودت ، تاریخ، کتاب اول۱۹۳۲، ترجمه دری هادی هدایتی چاپ دانشگاه تهران ۱۳۳۶ وترجمه‌وحید مازندرانی چاپ بنگاه‌ترجمه ونشر کتاب تهران ۱۳۵۰
۴۶ـ هزاره فردوسی ، « مجموعهٔ مقاله هابه مناسبت جشن هزارمین سال تولد فردوسی » تهران۱۹۳۵.

مختصری درباره مولف



پوهاند دکتور عبد القیوم قویم در سال ۱۳۱۵ خورشید ی در ولسوالی چاه آب ولایت تخار ، دریک خانواده رو شنفکر به دنیا آمد . تحصیلات ابتدا یی را در همانجا و تحصیلا ت ثانوی را در دارالمعلمین کابل بـه اتما م رسانید . درسال ۱۳۴۲ از رشته زبان وادبیا ت دری پوهنځـی ادبیات وعلو م بشری پو هنتـو ن کابل به سویه لیسا نس فـــــارغ التحصیل شد و سپس در پوهنتو ن های لندن ، تهرا ن و همبو لد بـــه تحصیلات بالاتر پر داخت ودکتوری اش را از پوهنتون دولتی تاجیکستان به دست آورد . ازوی گذشته ازمقاله های متعدد درزمینه ادبیا ت شناسی زبا نشنا سی و پژوهشها ی ادبی، رساله ها و کتابها ی ذیل به چا پ رسیده است :

۱ـ بحـثهایی در زمینه ادبیات نشرات پوهنتو ن کابل، ۱۳۴۹
۲ـ ادبیا ت عامیا نه دری ، پو هنځی زبان وادبیات، ۱۳۵۲
۳ـ تاریخ ثقا فت افغانستا ن ، ریاست گرزندوی ، ۱۳۵۵.
٤ـ فنون ادبی (بیان)، پو هنتون کابل ، ۱۳٦۱
٥ـ حباب دستها (گز ینه شعر)اتحادیه نویسنده گان افغا نستا ن، ۱۳٦۲
٦ـ نمو نه هایی ازادبیا ت شفاهی مردم تخار ، پوهنتون کابل، ۱۳٦٤
۷ـ ادبیا ت شفا هی مردم تا جیـك (برگردا ن)، انستیتو ت پیداگوژی، ۱۳٦٤
۸ـ تاریخ ادبیا ت دری ، ازدوره های باستا نی تا پایان قرن ٤ هـ. پو ـ هنتون کابل ، ۱۳٦٦
۹ـ تما یلات مردمی درادبیا ت دری قر نها ی ۷ـ۸ هـ. (رسا له دکتـورا) طبع آفسیت پوهنتو ن دو لتـــــی تاجیکستان ، ۱۹۸٥
۱۰ـ مقا یسه داستانها ی زال و گور اوغلی واخلاف آنا ن، اکاد می علو م ج.ا. سال ۱۳٦۹

A Comparison of Zal and Gurughly and Their Successors' Stories

by

Prof.Dr.A. Qayum.Qawim

Center for Social Sciences of Academy

of Sciences of Afghanistan

Kabul— 1990.